

توانا بود هر که دانا بود

وزارت فرهنگ

کتاب ششم ابتدائی
پسران

سال ۱۳۳۳

چاپ اول

حق چاپ محفوظ است

چاپخانه مجلس

خط احمد نغی رنجالی

توضیحات : (میت سوم) «هرکر» مخفف «هر که ار»

(میت پنجم) : سطح زمین سفره ای است که خداوند برای عموم گسترده است و ابرای خوالی که برای تاراج شدن و استفاده مردن گسترده شده است انواع مخلوقات بهره ورشوند خوان بجا خوالی را گویند که میمانان هر چه خواهند و توانند از آن بخورند و سرند و معنی میت اینست که سطح زمین سفره ایست که خداوند برای همه حاضر گسترده است و برای خوان چه دشمن و چه دوست خواه موحد و خواه مشترک نشسته اند و روری میخورد.

(میت هفتم) : پیشینیان که گردش در کروی بودن زمین بی سرده بود مدگهان میکردند که زمین را از هر طرف یک رشته کوه بسیار بلند احاطه کرده است که عموماً از آن برای شهر مقدس بیت و همین رشته کوه حیالی قاف می نامیدند.

سنا عقیده مردمان قدیم مرغی بسیار بزرگ و بسیار زورمند در کوه قاف پستیاں دارد که او را سیم مرغ نامند، و شاید از لفظ سیم مرغ نمودن مرغی گرفته اند و منظورمانند یعنی مرغی است مانند ماهی سیم مرغ عادی در دستاها می فارسی نام این مرغ هرادان آمده و از آن جمله است دستان زلال در شاها ما (میت هشتم) . دارای خلق یعنی مالک آفریده نسلگان

(میت نهم) . همه مدگان نیازمند طاعت فرمان او و بید و بیکس را سر فرمان او اعتراضی و ایرادی نمیتواند باشد (یعنی امر و بی خدای همه محال و اطاعت از آن مایه سختی بشرست) انگشت بر حرف هدادن، مکنایه است از ایراد و اعتراض کردن

(میت یازدهم) . لعل و میروده را با همه آب و رنگ و بها و ارزش در کمر کوه (معدن) می بحد دگل سرچ را در تاحه سفره میروده رنگت

4060 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند جان آفرین
خداود بخشنده دشگیر
غریزیکه سرکردش سربافت
سرپادشاهان گردلفراز
ادیم زمین سفره عام است
پرستار امرش همه چیز و کس
چنان پهن خوان کرم گسترده
لطیف کرم گستر کارساز
بدرگاه لطف بزرگیش بر
نه مستغنی از طاعتش شپش
نهد لعل و پیروزه در صلبش

حکیم سخن در زبان آفرین
کریم خطا بخش پوزش پذیر
بهر در که سید هیچ عت نیافت
بدرگاه او بر زمین نیاز
برین خوان بیجا چه دشمن چه دوست
بنی آدم و مرغ و مور و مگس
که سیمرج و قاف قیمت خود
که دارای خلق است و دانای
بزرگان بخواه بزرگی نهر
نه بر صرف او جامی انگشت کس
گل لعل در شاخ فیروزه نگفت

بیرن : اور اصد اکردم کہ کجوب من بیاید . من هر وقت بتنهائی ارعده
کاری برنی آیم اور ایاری می طلسم .

مادر : بسیار خوب ، همه مردمان مانند تو هستند . وقتی می بایستند
که نمی توانند کاری را به تنهایی انجام دهند ، مردمان دیگر را بکوب می طلبند . در اجتماع
اساسی همه افراد جامعه یکدیگر را یاری میدهند تا همه کارها انجام یابد . از میان میل های
در نگاه کسید و آن مأمور تعمیر خیابان را ببینید که کلنگی در دست دارد . میدانید بچه کا
مشغول است ؟

بیرن : بلی مشغول درست کردن راه دپر که رون چاله هست تا ما بتوانیم
بی زحمت از خیابان بگذریم .

مادر : همینطور است ، مأمور تعمیر خیابان برای ما و برای تمام مردم کاری
کند آن پاسبانی که از آنجا میگذرد بچه کار مشغول است ؟

بیرن : آها ، من خوب میدانم . پاسبانها گلهبان هستند و مال
دجان ما را از شرزدان حفظ می کنند

مادر : آیا صدای پا و آنگ موسیکت سربازانی را که از آن دور میگذرند

همکاریهای اجتماعی

۱- مالیات مستقیم

مادر: این گلهای بیچاره تمام خشکیده اند، «بیزن» برو کمی آب بیاور تا آنها را سیراب کنم.

بیزن کوچک رفت و آب پاش بزرگ را با لبلبه از آب پر کرد. آن را با رحمت بلند کرد، اما چون سنگین بود هر چند کوشش نمود نتوانست قدمی بجلو کند. صدازد «پروانه» این آب پاش خیلی سنگین است خواهش میکنم بیا و کمک کن. حوازش پروانه دوید و نفری آب پاش را بلند کردند و هلهوی گلهای گداشته کودکان که هنوز بقندی نفس میزدند و گونه هایشان بواسطه کوششی که کرده بودند سُرخ شده بود، آب صاف را که بر روی گلهای میرنخست و برگها را نرود تاره میکرد، تماشا میکردند.

مادر گفت، حالا درست شد. اما بیزن، بگو بنیم چرا خواهرت را صدا کردی؟

کرد . بشرن ، آیا با مور راه و پاسبان و سر باز ، و بالاخره بهین نامه رسان د
 تمام آن کسانی که بهمه مردم خدمت میکنند باید حقوق پرداخت و با آنها مان داد ؟
 بشرن : البته باید با آنها حقوق داد زیرا وقتی آنها برای دیگران کاری کنند
 دیگر نمیتوانند برای خودشان هم کار کنند و بسیار عادلانه است که زبانی که با آنها میسر
 جبران شود .

مادر : بسیار خوب ، اما ، پروانه ، بگو به منم چه کسی باید با آنها حقوق
 بدهد . پروانه نقطه ای فکر کرد و گفت : چون آنها برای همه مردم کاری کنند
 باید همه مردم هم در پرداختن حقوق آنها با یکدیگر شرکت کنند .

مادر : همین طور است ، خوب فهمیدی بچه ها ، مالیات پولی است که همه
 مردم باید بدهند تا مزد خدماتی که بههم مردم میشود داده شود . در این کاخذ که تو هم اکنون بن
 وادی سهمی را که پدرت مجبور است برای مخارج عمومی سپردا و از معین شده است .
 البته این سهم بر حسب کمی و زیادی ثروت اشخاص کم و زیاد میشود . یعنی آنهایی که
 ثروت زیاد تر دارند بیشتر مالیات میدهند و آنهایی که کمتر دارند کمتر میدهند .
 همه که با مشایش برفش بیشتر .

می‌شوید؟ کار آنها چیست؟

بیرن: کار آنها اینست که در مقابل دشمنان از وطن ما دفاع کنند.

مادر: بسیار خوب، این نامه رسان که از درمی بدر دگر میرود چه میکند؟

بیرن: کار او اینست که نامه‌های ما را بر ایمان بیاورد.

مادر: خوب پسر جان، می‌بینی که همه مردم بیکدیگر کوکوت میکنند، و ما

از خدمات آسمانی که مانند ما، اعضاء این اجتماع هستند چه بهره می‌بریم.

در این موقع مادر رسان زنک زد. بیرن بطرف درشتافت و با پاکتی که

بدست داشت بازگشت و گفت نامه رسان این کاغذ را بمن داد و سفارش کرد این

برگ مالتا تست کنم و موری با در تان بدهید.

مادر کاغذ را گرفت. بیرن پرسید، در این برگ کاغذ چه چیز هستی؟

مادر: تو برای فهمیدن این موضوع هنوز خیلی کوچک هستی.

پروانه که دو سال بزرگتر از برادرش بود گفت: ما آنقدر خوب گوش می‌نیم

که نفهمیم.

مادر: بسیار خوب، مطالبی هم که اکنون گفتیم در فهم آن شما کمک خواهد

همکارهای اجتماعی مالیات غیرستقیم - قاچاق

-۲-

مادر - نوع دیگر مالیات غیرستقیم است که تقریباً همه مردم بی‌ایکجه متوجه باشند بدولت میسر دارند و همین جهت آنرا مالیات غیرستقیم میگویند. مثلاً، بترین توهم مالیات غیرستقیم را به هم خود پرداخته‌ای

بیشرن - من! من هرگز کتیا هیچ سهم نداده‌ام.

مادر - تو خیلی بیش از کتیا سهم داده‌ای، و هر روز هم مبلغی از این بابت میدی

بیشرن - چگونه ممکن است؟ اولاً من آنقدر با پول ندارم که بدولت مالیات

بدهم، و دیگر اینکه از پول چربی هم که من میدهم بدو همه روزه خرج میکنم.

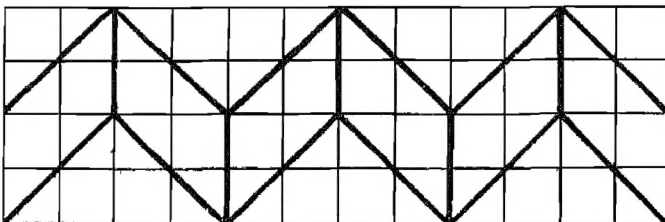
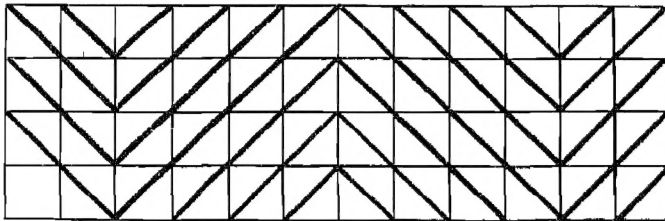
مادر - راست است، اما تو بصورت دیگری خرج میکنی

پروانه گفت: بیشرن، منظور ما آن خوراک و پوشاکی است که ماهی روزه

مصرف میکنیم.

مالیات مستقیم پولی است که مستقیماً بوسیلهٔ بهمن کاغذی که آورنده از کسانی که باید بپردازند مطالبه می‌شود. حالا خوب می‌فهمید نامه رسان وقتی که قبض مالیات را برای ما می‌آورد در حقیقت صورت حسابی است که فرد خود و پاسبان و سرباز و همه آن کسانی را که خدمات عمومی مشغولند از ما مطالبه می‌کنند.

سوال: یزدان در چه کار را در دست می‌نهد که کس کرد؟ مادر و پدر بدلت چه گفتگو کردند؟
 نامور تعمیر جیامان، یاسان، سرباز، نامه رسان، هر یک را اینها سه کار می‌کند؟- همکاریهای جماعی
 یعنی چه؟- چرا حقوق کسانی را که همه مردم خدمت می‌کند همه مردم باید بدهند؟- مالیات چه پولی است؟
 مالیات مستقیم را از روی چه قاعده و ترتیب می‌گیرند؟-
 رسم - ملاحظه کن پرکار از روی این شکل هم بکشد



شیرینی را اگر آنتر نخری . حالا فهمیدی چگونه حامی اینکه مالیات راستقیماً از تو مطالبه کند بطور غیر مستقیم از تو میگیرد؟ بهیچین پروانه هم در موقع خریدن کماک و پارچه های لشرمی و توری مالیات میپردازد .

بیشن - حالا خوب فهمیدم ، انا اگر شیرینی فروش شکر خود را مخفیانه دارم که بطوریکه مأمورین دولت نفهمند البته مالیات نخواهد پرداخت و در این صورت میتوان شیرینی خود را از آنتر بفروشد یا سود بیشتری ببرد .

مادر - آری بچه جان ، انا نام این کار را چه میتوان نهاد؟ شیرینی فروش که چنین کاری میکند آیا از مردم کسانی که با او دیگران خدمت می کنند بر نمیدارد؟ آیا او باین عمل ناپسندیده حقوق نامه رسان مأمور راه و سرباز و ژاندارم و دیگران را می رباید؟ حالا بگو اینگونه اشخاص که مال و گیران را می رباید بچه نام نامه میدهند؟

بیشن - آنها را دزد می نامند .

مادر - دزد! آری همین است که گفتی . کسانی که قاچاق می کنند ولایت را میدزدند ، دولت را میدزدند ، همه مردم یک ملک را میدزدند ، و چون اینها سهم مالیات خود را می پردازند دیگران باید بعضی آنها مقداری بیش از

مادر - بلی، منظور من همین است و میخواهم بگویم شما خوراکلی که روزانه
میخورید و لباسی که می‌پوشید و کهنه‌ی می‌پوشید هم کسیدسم کو چاک مالیات غیر مستقیم آن را بدو
مسپردازید.

بیرن - باز هم درست مطلب را نفهمیدم.

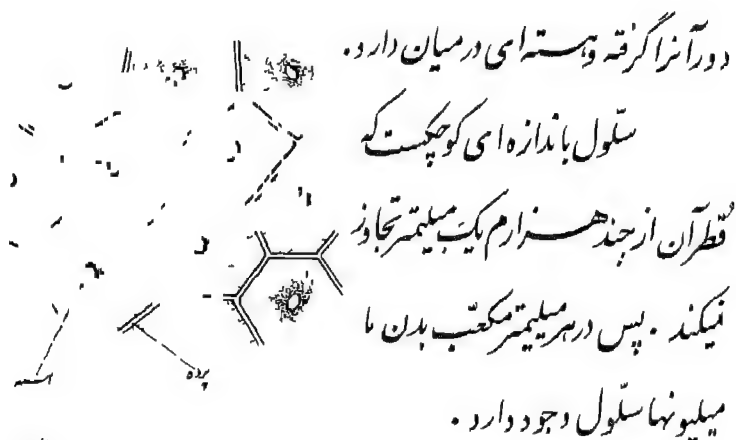
مادر - مثالی میرنم تا درست مطلب را بفهمی. تو وقتی که میخواهی شیرینی
پیش شیرینی‌فروش می‌روی و چند ریال میدی و شیرینی میگیری این را هم میدانی که
شیرینی را از شکر می‌سازند و شکر را از کارخانه می‌خرند و بشهر وارد میکنند. ولی آنچه را که
اینست که شیرینی فروش برای اینکه شکر را وارد شهر کند مجبور است مالیات بدهد.
ما مورین شهر داری با و می‌گویند: «اگر میخواهی شکر وارد شهر کنی باید برای هر کیلو
مثلاً سه شااهی مالیات بدهی».

بیرن - این درست است، اما همانطور که گفتید شیرینی فروش مالیات
میده‌دنه من.

مادر - بچه جان، در واقع تو که شیرینی را خریده‌ای مالیات میدی زیرا که شیرینی
فروش مالیاتی را که برای شکر داده است بر قیمت شیرینی خود می‌افزاید و تو مجبور میشوی

بدن انسان

بدن انسان از قسمتهای بسیار کوچکی بنام «ستول» تشکیل شده است
ستول موجود است زنده مرکب از مایعی شبنم سفید تخم مرغ که غالباً پروتئین



کارخانه بدن: بدن انسان را میتوان بیک کارخانه بزرگ
تشبیه کرد. کارگران این کارخانه ستولها هستند و هر یک از آنها کار مشخصی
دارند. تمام کارگران این کارخانه بجز عمل حمل و نقل و سر باران مدافع همیشه در یکجا
ساکن میباشند.

خون: کارگران یعنی ستولها احتیاج بخوراک و تنفس دارند پس

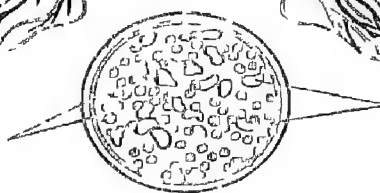
سهم خود پس دازند، بنا بر این ایگونه اشخاص از یک نفر نمیدزدند بلکه از همه مردم میدزدند اگر دیگران سهم بخواهند از آنها بیروی کنند سرانجام کشور چه خواهد شد و سرانجام اهل کشور چه؟ حقوق تراندارم و سرباز را که خواهد پرداخت؟ که مردم را حفظ خواهد کرد؟ که ارحق مردم دفاع خواهند نمود؟ چه رسوایی است قاجار و چه بداندیشی اسنانین عمل زشت!

درست مثل اوست که شما بامیت بر از رفقای خود فرار بگذارید که هر کدام بولی مدید و غذائی نته کنسید و بایکدیگر بخورید. از این میان چند کودک دغل و نادرت اردادن سهم خود امتناع نمابد و یا مخمیان از پولی که جمع کرده اید بدزدند.

قانون کسانی را که عمل قاجار میکنند کفر میدهد و حق سهم با قانون است. پرسش: مالیات غیر مستقیم چگونه مالتاتی است؟ اگر یک مسواک سحرده مالیات غیر مستقیم میپردازید؟ چگونه بپردازد؟ و روسیگار خارجی کشور ایران مروج است اما باز هم سهم بای ایگونه سیکار دارد بعضی معاره و در درست دوره کرده می شنید این سیکار را چگونه کشور ما آورده اند؟ قاجار یعنی چه؟ قاجار چنان چگونه مردمانی هستند؟ مال قاجار اگر کدام سرحد مستقر ما بران میرسد؟



کریه ها



کلیه ها

برای آنها غذا و اکسیژن لازم است. کیست که غذا و اکسیژن را برای آنها می‌آورد؟
خون. پس خون مأمور حمل و نقل کارخانه بدن است.

دستگاه هاضمه: خون غذائی را که باید بکارگران برساند در روده
کوچک می‌یابد. این غذا با درمطبخ مرکزی کارخانه که نامش معده است پخته می‌شود.
دستگاه تنفس: خون اکسیژن را در ششها می‌یابد و شش آنرا از راه
تنفس به هوا آماده می‌سازد.

اعضای دفع فضولات: در یک کارخانه فضولاتی موجود است
در بدن ما نیز فضولاتی پیدا می‌شود که خون آنها را میگیرد و با اعضای دفع فضولات
یا مأمورین رفت و روب میرساند و اعضای مزبور آن فضولات را بصورت
عرق و پیشاب و مدفوع از کارخانه بدن بیرون میدهند.
آستو بگران ممکن است در کارخانه بدن راه یا بند و بکارگران حمله نمایند
پس برای دفع آنها سرباز لازم است. این سربازها گلبولهای سفید خون هستند
که از سلولها در برابر دشمنانشان یعنی میکروبها دفاع میکنند.
سلسله اعصاب: برای اینکه یک کارخانه خوب کار کند باید

کارگران آنجا بتوانند با مدیر کارخانه مثلاً توسط تلفون رابطه داشته باشند ستولهای بدن نیز بکومات اعصاب با مرکز عصبی یعنی مغز مربوط میباشند.

اعضای حرکت: برخلاف کارخانه های معمولی که در یکجا ثابت میباشند بدن ما باید جابجا شود. بدن بکومات استخوان بندی و عضلات که آنها را اعضا حرکت مینامند جابجا میشود.

حواس خمس: یعنی چشم و گوش و بینی و ذائقه و لامسه نگهبانان و دیده بانان بدن میباشند که ما را از آنچه در خارج از بدن روی میدهد خبردار میکنند. شرح هر یک از دستگا بهای بدن و چگونگی کار آنها را که در این درس مختصراً بدان اشاره شد در دروسهای تفصیل خواهید خواند.

پیش : بدن ما را چه ساخته شده است؟ ستول چیست؟ آیا کارخانه دیده یک کارخانه معمولاً چه چیزهایی دارد؟ بدن انسان را از چه هات میتوان بکارخانه تشبیه کرد؟ خون در بدن بکار میکند؟ دستگا بهای عمده بدن که در این درس بدانها اشاره شد کدامند؟ دیده بانان بدن کدامند؟
سرماران؟ اعضا حرکت یعنی چه و کدام عضو با عضو حرکتند؟

برای جلوگیری از شیوع این بیماری مبتلایان بسرخک را باید از سرنگ جدا کنند، و تادانه با بکلی بر طرف نشده است از معاشرت با دیگران باز دارند.

مخملک مرضی شبیه بسرخج است و مقدمه اش تب سختی است که غلب بار و گلو همراه است. سه روز پس از عارض شدن تب لکه های سرخ رنگ روی بدن ظاهر میشود. این لکه ها شبیه بگلها نیست که در پارچه مخمل است و بدین سبب آنها را مخملک نامیده اند. پس از ظاهر شدن لکه ها تب رو بسکی میگذازد و در روز پنجم بکلی رفع میشود. در این مدت مخملکها (لکه ها) نیز می خشکد و پوسته های آن از بدن جدا میشود و میریزد. این پوسته ها که دارای میکرب مرض است سبب سرایت مرض بد دیگران میگردد.

مخملک از سرخج شدیدتر و احتمال خطر در آن بیشتر است و در علاجش لازم است تا به پزشک مراجعه و مطابق دستور او رفتار کنند. برای جلوگیری از سرایت مخملک باید کودک مریض را از وقتی که علائم مرض ظاهر میشود تا مدت چهل روز از کودکان دیگر جدا دارند و مخصوصاً از ورود بدبستان منع کنند.

پرسش: جلوگیری روز سرخج را شرح دهید فرق سرخج و مخملک چیست؟ برای جلوگیری از سرایت این مرض باید کرد؟

سرخجہ - مَحَلک

سرخجہ مرضی است و اکیر کہ انسان غالباً در زمان کودکی بدان مبتلا میشود
 بروز سرخجہ بدین گونه است کہ طفل درابتدای تب میکند . تب سه روز
 طول میکشد ، و نشان اینکه مقدمه سرخجہ است آب آمدن از بینی و چشمها ، و عطسه
 کردن پی در پی ، و گرفتگی راه بینی است . در روز چهارم دانه های بسیار ریز
 سرخ رنگ روی بدن ظاهر میشود ، و تب رو بسبکی میگذازد ، پس از چار روز
 تب بکلی قطع میشود . مجموع این مدت کہ یک هفته میشود دوره اول بیماری و زمان
 شدت آنست و سرایت مرض هم در این دوره شدید و سریع است . بعد از
 این هفته دانه های سرخجہ بنامی خشکیدن و رختن میگذازد و در ظرف یک هفته تمام
 بکلی از میان میرود .

اگر چه بیماری سرخک بخودی خود بجهت خطری ندارد و بیمار آن معمولاً
 پس از یک هفته بهبود حاصل می کنند ، ولی بدن بواسطه آن ضعیف میگردد
 باین جهت بکودکانی کہ مبتلا بسرخک شده اند دستور طیب بآید و او غذای مناسب بخورد

وفات یافت . ابو طالب کہ غم آن حضرت بود برادرزادہ را بخانہ خویش برد
و خط و حمایت او را عہدہ دار شد . چہا سال بعد برای تجارت بشام رفت و حضرت
نیز با خود برد .

پیغمبر از پدر مالی بمیراث نبرد و طفلی یتیم ولی بصاعت بود . در کودکی کوفندہ
جد و عم خود را بصرایم برد و میچرانید . ہیکلہ بن جوانی رسید تجارت مشغول شد و کار
تجارت چندان صداقت و امانت نشان داد کہ اورا محمد امین لقب دادند . حدیجہ کہ
در آنست بود آن حضرت را از طرف خود برای تجارت بشام فرستاد و حضرت
پس از مراجعت از شام حدیجہ را ترویج نمود .

پیغمبر اندکی قبل از بعثت بشتی و قات از مردم کنارہ میگرفت و بلوہی کہ نزدیک مکہ است میرفت
و گاہی چندین شبانہ روز در عاری بنہائی بسر میرد و بعبادت پیرداخت . چون
بچل سالگی رسید از جانب خداوند بر سالت مبعوث شد و تا سہ سال مردم را پنهان نمود
کرد . نخستین کسی کہ بدان حضرت ایمان آورد از زنان حدیجہ و از مردان علی بن ابیطالب
بود و بعد از ایشان گروهی زن و مرد داخل اسلام شدند .

پس از سہ سال پیغمبر با خداوند دعوت خویش را آشکار کرد و مردم را

حضرت محمدؐ از ولادت تا هجرت

عربستان شبه جزیره است در جنوب غربی آسیا که مسکن اصلی قوم عرب است. اراضی عربستان اغلب خشک و بی آب و آب جاری آن منحصراً بنهرهای کوچکی که از بعضی کوهها سر از زیر میگرد و در ششزار فرو میرود. در قدیم بیشتر عربستان مسکن مردمان چادر نشین بود. معاش این مردم از تربیت چهارپایان خاصه شتر و اسب میگذشت، و شغل عمده ایشان جنگ و غارت بود. بیشتر این طوایف بت پرست بودند، و از تعدی به مال و جان یکدیگر پروا نداشتند، و باندک بهانه ترکب قتل میگشتند.

در چنین سرنوشتی پیغمبر بزرگ اسلام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله در مکه بدنیا آمد. پدر آن حضرت پیش از ولادت آن حضرت وفات یافته بود چون محمدؐ بچهار سالگی رسید مادر او آمنه نیز وفات یافت و عبدالمطلب که جدا بود کفالت و نگهداری فرزند زاده را بر عهده گرفت، و چون آثار بزرگی در وی مشاهده میکرد در محافظت حضرتش کوشش بی اندازه می نمود. چون پیغمبر هشت سال شد جدش

حضرت محمد رسول خدا از هجرت تا وفات

کفارِ قریش چون از اسلام اهل مدینه آگاه شدند و نشر دعوت پیغمبر را در قبایل عرب دیدند از عاقبت کار ترسیدند، و بهداستان شدند که پیغمبر را بقتل برسانند. در یکی از شبها در خانه آنحضرت را گرفتند و منظر بودند که با داد شود و قصد خود را انجام دهند. در آن شب علی بن ابی طالب پیغمبر را خوابید و پیغمبر محرمانه از خانه بیرون رفت شبانه با ابوبکر از مکه خارج گردیدند و روی به مدینه نهادند.

هجرت پیغمبر سیزده سال پس از بعثت (۱)، بود و سال هجرت وی ابتدای

تاریخ هجری است.

پیغمبر در آغاز اولین سال هجری وارد مدینه شد در مدینه مسجدی بنا کرد و خانه خود را متصل به مسجد ساخت و بهدایت خلق مشغول شد و کار اسلام بالا گرفت. طایفه عرب از هر جانب به خدمت آنحضرت شتافتند و قبول اسلام کردند. در سال دوم هجرت

بترک بت پرستی و ایمان بخدای یگانه خوانند. کافران دعوت را نپذیرفتند و او را استنزاء و اذیت و آزار کردند ولی ابوطالب و اکثر بنی هاشم که قوم پیغمبر بودند از او حمایت میکردند.

دعوت پیغمبر در قبایل عرب انتشار یافت و روز بروز بر عده مسلمانان افزوده شد. بزرگان قریش چندین بار نزد ابوطالب فرستند و باو تکلیف کردند که دست از حمایت برادر را ده خود بردارد و بپذیرفت.

در سال هشم بعثت خدیجه، و پس از وی ابوطالب وفات یافتند و پیغمبر تنها ماند. جندی بعد جمعی از اهل مدینه که بزیارت کعبه آمده بودند مسلمان شدند و در مراجعت مردم مدینه را با اسلام دعوت کردند و اهل مدینه بفرمود همه اسلام آوردند. پیغمبر مسلمانان که را که از کافران در رنج و عذاب بودند فرمود بمدینه روند تا از شکنجه و آزار در امان باشند و خود بنز پس از جندی بمدینه هجرت فرمود.

پیش : سه جزیره عرستان را روی نقشه نشان دهید که وید بر این نشان دهید مردم عرب در قدیم چگونه زندگی میکردند؟ عادات و اخلاق آنها چه بود؟ اصل و نسب حضرت پیغمبر چیست؟ در چه سنی بمصر دعوت گردید؟ مردم با او چگونه رفتار کردند؟

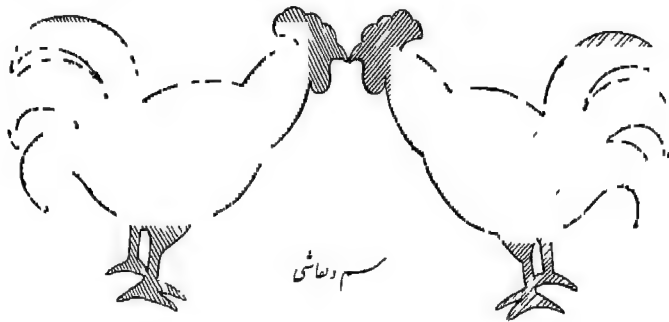
سطح زمین

کره زمین هزاران هزار سال پیش از این از خورشید جدا و از آن دور گردید.
 زمین در وقت حادث شدن از خورشید جسمی گداخته و از شدت حرارت بر
 افروخته بود. همیکنکه در فضا نامی حرکت گذاشت حرارت سطح آن روی بگام^{پیش}
 گذارد و یوده‌ای نازک و خمیر مانند بر آن نشست. این پرده که پوسته زمین نامیده
 میشود رفته رفته سخت و کلفت و در آن چین و شکاف و پستی و بلندی پدید آمد.
 چون سطح زمین سرد شد هوایی که دور آن گرفته بود نیز سرد شد. بخارهای غلیظ که
 چون ابرهای تیره اطراف زمین را فرا گرفته بود بدل بآب و بصورت بارانهای
 سیل مانند نازل گردید. سیلاب پستی ها و کوههای روی زمین را پر کرد و آنها را
 بشکل اقیانوس و دریا و دریاچه درآورد. قسمتی از سطح زمین که مرتفع بود از آب
 بیرون ماند و خشکی زمین را درست کرد.

سطح آب که سه چهارم روی زمین را فرا گرفته است صاف و هموار میباشد
 ولی در قسمت خشکی پستیها و بلندبهاست

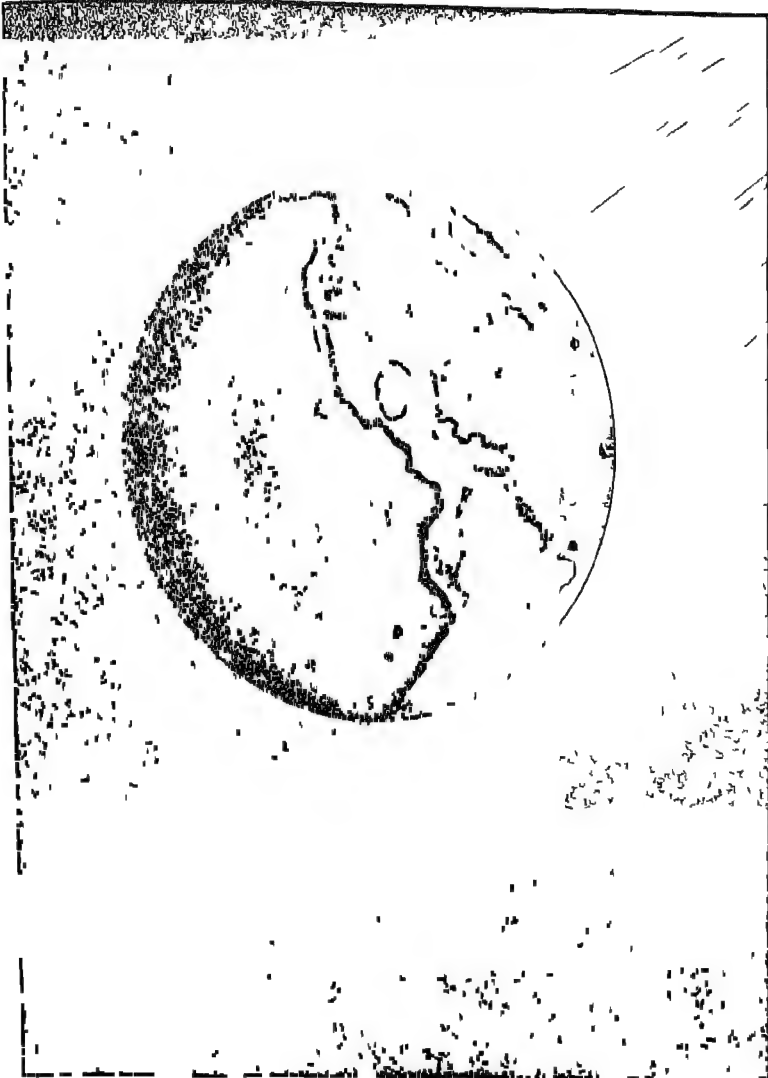
مسلمانان مأمور بجنگ شدند و بابت پرستان جنگهای بسیار کردند.
 در سال نهم هجرت که بدست مسلمانان فتح گردید و قریش اسلام آوردند.
 پیغمبر از ورود بدین زمان وفات بیش از هفتاد مرتبه لشکر بجنگت مخالفان
 کشید و در غلبه جنگهای علی حاضر بود و در یاری پیغمبر شجاعتهای نمود پیغمبر در سال
 دهم هجرت با گروهی انبوه مکه رفت و حج بگذارد و پس از مراجعت بدین در اوایل سال
 یازدهم رحلت نمود.

تبر آن حضرت در مدینه طیبه زیارتگاه عموم مسلمانان است.
 پرسش: چرا کفار قریش میخواستند پیغمبر را بکشند؟- پیغمبر چرا از مکه بدر فرستادند؟
 علت و هجرت را معنی کنید- خدا تاج اسلام را از چه زمان حساب می کنیم؟- احوال جدید
 سال هجرت است؟- هر وقت که بدست مسلمانان فتح شدند؟- وفات پیغمبر در چه سالی واقع شد؟



حکایت حضرت موسی و شبان

دید موسی یک شبانی را براه	کو همی گفت ای خدا و ای آله
تو کجائی تا شوم من چاکرت	چارُقت دوزم کنم شانه سرت
دستکت بوسم با لم پاکت	وقت خواب آید بروم بجاکت
گر ترا بیماری آید به پیش	من ترا غمخوار باشم بهچو خوش
ای خدا ای من فدایت جان من	جله من رندان دغان مان
ای ندای تو همه برهای من	ای بیادت ہی ہی دیه های من
زین فطیبه سوده میگفت آن شبان	گفت موسی با کیست ای فلان
گفت با آنکس که مارا آفرید	این زین چرخ ازاد آمدید
گفت موسی ای خیره سر شدی	خود مسلمان نشده کافر شدی
گر بنده ی من سخن تو خلق را	آتش آید بسوزد خلق را
گفت ای موسی دامن دختی	دزیشانی تو جانم سوختی
جامه را بدید و آهی کرد گفت	سر نهاد اندر بیابانی و رفت



وحی آمد سوی موسی از خدا	بنده ما را چو کردی جدا
تو برای وصل کردن آمدی	نی برای فصل کردن آمدی
ما برون را ننگریم و قال را	ما برون را بسنگریم و حال را
چونکه موسی این عتاب شنید	در بیابان از پی چوپان دوید
عاقبت دریافت اورا و بدید	گفت فزوده ده که دستوری رسید
پیچ آدابی و ترسبی مجوی	هر چه میخواهد دل نشت بگوی

(شئوی)

عبادت و خدمت

آورده اند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در زمان خلافت روزها با انجام دادن امور مردم مشغول بود و شبها عبادت و طاعت . گفتند یا امیرالمؤمنین چرا اینهمه رنج و محنت بر خود روا میداری نه بروز آسایش داری و نه شب آرامش . فرمود اگر در روز بیاتم کار عصب ضایع و اگر در شب بی آرامی خود در قیامت ضایع میمانم . پس روزم هم مردم میازم و شبم بکار حق میپردازم



موسی و شبان

مشغول شد. بیژن باو گفت متفت باش شاید استخوان شکسته باشد در صورت
 باید تختہ ای زیر پای او بگذاریم. باقایی مدیر خبر بدہ کہ طبیب بہداری دبستانرا
 بطلبند. سپس بہر اب گفت برو از اطاق کار دستی تختہ ای بیاور تا زیر
 پای او بگذاریم.

مدیر بحضرت شنیدن واقعہ حاضر شد و بہ بیژن گفت مرحبا، چہ نحو
 کردی کہ اورا از جاتکان مدامی. حیحہ باخاطر داشتہ باشی کہ اگر وقتی پای
 یکی شکست بہچو چہ اورا جابجا نکنید سر استخوان شکستہ تیز است و اگر مریض را
 از جاتکان بدہد ممکن است بگوشت فرو رود و خرم کند. باید فوراً تختہ ای
 زیر پای کہ استخوانش آسیب دیدہ است بگذارند.
 بیژن گفت جہشید رفقہ است کہ تختہ بیاورد.

مدیر گفت بسیار خوب، پیش از آنکہ پرویز را حرکت دہیم تختہ را باید
 زیر پای او بگذاریم.

در این موقع طبیب ہسم رسید. مدیر و طبیب با اتفاق پرویز را در آئینہ
 نشاندند و بہ رضخانہ بردند. طبیب مرضخانہ فوراً از پای پرویز عکس برداری کرد.

بدن با چگونه کار خود را انجام میدهد^(۱)

پرویز سوار بر دوچرخه بدرستان رسید. همینکه دوچرخه
داخل حیاط شد چرخ جلو نیز خورد و پرویز بر زمین افتاد. بئرن همکلاس او فوراً
میش دوید و پرسید «اذیت که نشدی؟» رنگ پرویز سریده بود و در حالیکه



برخمت از گریه خود داری میگردگفت: «آه» پایم چقدر درد میکند.
بچه ها که دوروبر بودند همه بجانب پرویز دویدند. جمشید بهالش دادن پای پرویز

باین عکس سوم نگاه کن که چگونه استخوان گوشت فرو رفته، اگر استخوان گوشت را بدراند خطر آن زیاد تر است چه ممکن است میکرب وارد خون بشود و زحمت فراهم کند. استخوانی که باین صورت بشکند مدت ها طول دارد تا جا بیفتد و جوش بخورد. اما تو تا چند روز دیگر مثل پیش می توانی راه بروی و بدوی و بازی کنی.

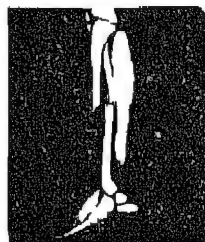
و اما هم پس از چند روز طبیب تخته بند را باز کرد و گچ را برداشت. استخوان بای پرویز را کاملاً جوش خورده بود.

وقتی که پرویز در مرغیانه بود درباره استخوانها سوالات بسیار کرد و چون بدستان آمد آنچه را در باب استخوانها یاد گرفته بود برای شاگردان تعریف کرد.

پرسش : پرویز مصیبتی گرفتار شد؟ در محیط دستان چه کسانی با او کمک کردند؟ آیا این کمک بیگانه رطبی همکاری جماعی دارد یا نه؟ چرا؟ شکل عکسهای را که طبیب در مرغیانه پرویز نشان داد روی تخته سباه کشید. فرق آنها را یکدیگر چیست؟ چرا ای پرویز زود جوش خورد؟

عکس نشان داد که استخوان ترک برداشته است .

طبيب روى پرويز كرد و گفت خوشبختانه استخوان فقط مختصر تركى برداشته ، اما از جاي خود تكان نخورده است الا آن پارچه ميگيرم و طولى نمي كند كه ترك جوش ميخورد آنگاه دو عكس ديگر باو نشان داد و گفت اقبالتي يارى كرد كه استخوان پاي تو - چنانكه در اين عكسها مي بيني - از جاك تكان نخورده است البته زخم جاك انداختن اين استخوان ها زياد تر است ، زيرا سرباى تيز و ناهموار و قطعه را بايد با مقدارى فشار هم نزديك كنيم و آنوقت پارچه ميگيرم .



آموزگار - کاغذ پاری تمیزی دارید؟

پرویز - بل آقا، در جزوه دانم کاغذ تمیزی است که برای اینکار بدست .
آموزگار - بسیار خوب، پس شروع کنیم . بنویس «برادر بد!» آیا میخواهی
در آغاز نامه ات این جمله را سویی؟

پرویز - نه آقا، هرگز!
آموزگار - چرا نه؟

پرویز - زیرا این جمله زننده و برخلاف ادبست .
آموزگار - پس سعی کنیم طور دیگر بنویسیم، آها، : «برادر عزیزم»
آیا این عبارت خوب است؟

پرویز - بله، اینطور خوبست .
آموزگار - بسیار خوب، آقای عزیز، پس سلبه شما وقتی که میخواهیم نامه ای بنویسیم
نخستین قاعده و دستوریه که مادر رعایت کنیم این است که چیزهای
و خلاف ادب بنویسیم . حالا بنامه خود ادامه دهیم : «بختبه گذشته نصف
شهر سوخته و ...»

طریقہ نامہ نگاری - حوالہ بانگی - پاکبیتہ پستی

آموزگار - پرویز شماراچہ میشود، نگین بنظر میآید؟
 پرویز - ناراحت و نگرانم. یکت ماه است برادر من مشدرفہ و از ادب
 خبری ندارم.

آموزگار - شما چند نامہ با و نوشتہ اید؟
 پرویز - من ہم ہنوز نامہ ای با و نوشتہ ام زیرا برای من نامہ نوشتن آسان
 نیست و نمیدانم چطور باید نامہ نوشت.

آموزگار - خیال میکنم اشتباہ دارید، شما میتواند بدون زحمت و مشکل
 نامہ ای بنویسید.

پرویز - آقا اگر اینطور باشد موجب تعجب من خواهد شد زیرا من ہرگز نامہ
 نوشتہ ام.

آموزگار - حالا ایل دارید من و شما با ہم برادر شما نامہ ای بنویسم؟
 پرویز - بہت میل دارم و از نامہ نوشتن با و خیلی خوشحال خواہم شد.

۲- دروغ و مادرست ننویسیم.

۳- چیز بی معنی و کم اهمیت ننویسیم.

آیا عقیده شما در دست همیده ام؟

پرویز - بله ، آقا .

آموزگار - پس برادرمان چه میخواهید بنویسد؟

پرویز - میخواهم بنویسم که او را بسیار دوست دارم و از دوری او متأسفم و در خانه

همیشه از او حرف میزنیم و میخواهم بنویسم که پدر و مادرمان خوب و سالمند

و همه مادر کمال بی صبری انتظار رسیدن خبر سلامتی او را داریم .

آموزگار - دوست عزیزم ، پس دیگر نگویید که نمیتوانم نامه بنویسم زیرا شما آنچیز را

برای نامه نویسی باید دانست میدانید .

همین سه قاعده ای را که در باره آن صحبت کردیم بکار برید و پس هر چه مهر

و محبت برادری بشما الهام میکند بنویسید و یقین داشته باشید که با این طریق

نامه های شما همبسته موجب شادی و خوشنودی خوانندگان خواهد شد .

نامه کی نوع مکالمه و صحبت است که باید در آن از مطالب دلچسپ و مفید گفتگو کرد.

پرویز - نه، من آرائی ننویسم، این که راست است و همه میدانند که در این اوقات هیچ صریقی در شهر روی نداده است.

آموزگار - پس بعقیده شما نباید در نامه چیزهای دروغ نوشت، بنابراین عبارت را باین صورت تغییر میدهم: «دیشب گریه مازانید و سه نچه گریه آورد.» این که راست است و خودتان چند لحظه قبل در کلاس بر فحاشی خود میگفتید.

پرویز (با تردید و تامل) - بذا آقا، این راست است و دروغی در آن نیست. ولی بنظر من حوش آیند نیاید، و نمی یسندم که چنین چیزی در نامه بنویسم. آموزگار - در صورتیکه راست است و حقیقت دارد چرا نمی پسندید و میخواهید آن را در نامه بنویسید؟

پرویز - زیرا تصور میکنم این قبیل چیزهای بی اهمیت شایسته نیست که در نامه ای از جانب بچائی و از کسی بکسی نوشته شود.

آموزگار - پس بعقیده شما در نوشتن نامه باید این سقاعده را رعایت کنیم:

۱- چیزها سزا و خلاف ادب ننویسیم.

آموزگار - بول را بوسیله پاکت بیمه شده پستی هم میفرستند باین ترتیب که
 اسکناس یا اوراق بها دارد دیگر را در پاکتهای مخصوصی میگذارند و با
 حضور مأمور پست سرپاکت را می بندند و پنج جای آن را لاک مهر
 می کنند و با اداره پست می دهند. اداره پست با جزئی اضافی
 که بآن پاکت میچسباند نامه را منقیا بدست صاحبش میرساند و
 اگر اتفاقی افتاد و نامه مفقود شد اداره پست ضامن می باشد که
 معادل مبلغی که در پاکت بوده است بصاحبش بپردازد.

پرویز - آیا برحیة انسان نخواهد می تواند با پست بفرستد؟
 آموزگار - نه عزیزم، اولاً همه چیز را نمیتوان جوف پاکت بمب نهاد و ثانیاً
 هر کشوری برای بسته های پستی و «مرسولات» مقررات
 مخصوصی دارد. مثلاً فرستادن اشیاء قاجاق و اشیاء مضر و خطرناک
 ایستگاه های غالب ممالک ممنوع است و بسته های پستی هم باید
 بزرگتر از اندازه معین نباشد ولی در بعضی کشور با هم قیدی و شرطی در
 فرستادن اسلحه پستی نیست و از جمله که یاد در پاکستان برحیة انجوا

پرویز - آقای آموزگار، از این راهنمایی شما بسیار ممنونم و بشما قول میدهم که بعداً این اغلب برادرم و برکس لازم شدن به بنوسیم، حال نفرمائید اگر بخوام جزئی پولی را که پس انداز کرده ام برای برادرم بفرستم چه باید بکنم؟
آموزگار - این هم سهل است یا حواله بانکی بگیرید و جوف پاکت برای برادرتان میفرستید و یا پول را در پاکت بیمه ارسال میدارید.

پرویز - حواله بانکی و پاکت بیمه را درست نمی فهمم خواهشمندم توضیحی درباره هر یک بفرمائید.

آموزگار - برای اینکه پولی را با حواله بانکی بفرستید باید شعبه بانک محلتان بروید و مبلغی را که میخواهید بدهید بگویند حواله ای به بانک مبلغ خطا بشعاعی که در محل توقف سراد شما هست صادر کنند بانک حواله فرور را بصورت چکی بشما میدهند و شما آنرا در جوف پاکت برادرتان میفرستید. برادرتان پس از دریافت پاکت چک را امضا میکند و شعبه بانک محل توقف خود میدهند و مبلغ چک را تحویل بگیرید.

پرویز - فهمدم.

خناق (دیفتری)

یکی از مضرهای سرایت کننده خناق است. سبب خناق نوعی میکرب است که در گلو و پنج زبان جامی میگردد و سرعت نمومیکند و زیاد میشود نشان آن پرده سفید رنگی است که در گلو و حلق می بندد و باندک زمان بزرگ میشود تا بجدی که راه گلو را میگیرد و مریض را حلقه میکند. بنا بر این باید پس از بروز مرض هر چه زودتر بپزشک رجوع کنند که بچاره پردازد و اگر تاخیر کند مریض میمیرد.

خناق بیشتر عارض کودکان میشود و اشخاص بزرگ کمتر بدان مبتلا میشوند این بیماری هم مانند سرخچه و مصلکت زود بدیگران سرایت می کند.

برای جلوگیری از سرایت این مرض باید مریض را از دیگران و مخصوصاً از کودکان دور دارند، و پس از بهبود یافتن حلق و گلوئی او را هر روز با دارویی که پزشک دستور میدهد بشویند. مدت پریش این مرض که مریض را از دیگران جدا باید داشت چهل روز است.

پرسش : خناق چه مرضی است ؟ - بهش چیست ؟ - برای جلوگیری از سرایت آن چه باید کرد ؟ -

می‌توانند در یکت نهاده و با پست بفرستند و حتی بسیار دیده شده است
 که حیواناتی از قبیل کرم ابرشیم و موش و سوسمار و لاک پشت با پست
 فرستاده اند و بمقصد رسیده است و شنیدنی است که روزی کنجیر
 عالم طبعی مار زنده و زننده ای را به پستخانه بُرد تا بمقصدی بفرستند.

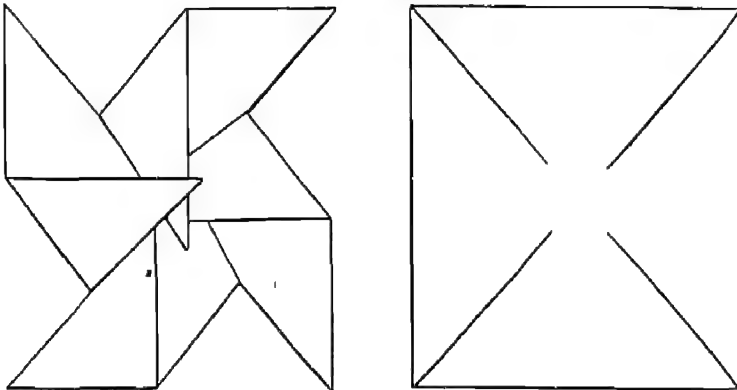
پرویز - مگر محل نقل مار زنده و زننده بهولناک و خطرناک نیست ؟
 آموزگار - چرا و بهین جهت کارمندان اداره پست هم ترسیدند و از قبول
 آن خودداری کردند ولی دانشمند مزبور اصرار ورزید و بالاخره پست
 انگلیس مطابق مقرراتی که داشت ناچار شد قبول کند و با یکت قاصد
 مخصوص آن با یکت پستی عجیب و غریب با بمقصد فرستاد.

پیشش : نختین قاعده ای که باید در نامه نگاری رعایت کنیم کدام است ؟ سایر قواعد
 نامه نگاری چیست ؟ برای اینکه نامه های ماموح تسادی و حوشلودی حواسد گاه گردد چه ردی باید
 پیش گیریم ؟ اگر خواهیم بولی مایت برای کسی نفرستیم مادر چه کنیم ؟ حواله مایکی کدام است ؟ پاکت نیمه
 کدام ؟ آیا هر چه نخواهیم میتوانیم مایت نفرستیم ؟

در سال سی و پنج هجری مردم مدینه با علی بخلافت بیعت کردند و آن حضرت
 چهار سال و سه ماه خلافت کرد. در سال چهلیم هجری در مسجد کوفه بدست ابن ملجم شهید گردید.
 علی از همه مسلمانان عالمتر و شجاعتر و در زهد و عبادت پایای بود که از طاعت
 تسبیح خارج است. پیغمبر در باره علی سخنان بسیار گفته و مسلمانان را بدوستی و اطاعت او
 امر کرده است و مسلمانان عموماً بفضل علی متعرفند.

پیش : حضرت امیر المؤمنین با پیغمبر بیعت داشت ؟ رفتار او نسبت با پیغمبر چگونه بود ؟ عقیده
 پیغمبر نسبت با وی چه بود ؟ فضایل و صفات سیدیده علی را بنویسید

از روی این اشکال رسم کنید



علی بن ابیطالب علیہ السلام

علی بن ابیطالب سپر عم و داماد و جانشین پیغمبر بیت یح سال قبل از هجرت در مکه ، در خانه کعبه تولد یافت . از مردان نخستین کسی که پیغمبر ایمان آورد و با آن حضرت نمازگزار و او بود .

علی در همه جاه سراپا پیغمبر بود و آنحضرت را معاونت میکرد . در سال سیزدهم بعثت کفار قریش بر قتل پیغمبر متفق شدند و شبی را برای این کار معلوم کردند . در آن شب پیغمبر از مکه خارج گردید تا مدینه رود و علی در بستر آن حضرت خوابید . کفار تا با مدینه در رفتن پیغمبر آگاه نشدند ، علی بعد از پیغمبر دوسه روز در مکه ماند و امانتهائی را که از مردمان نزد پیغمبر بود بصاحبانش رد کرد و آنگاه مدینه رفت .

در مدینه همچنان نصرت پیغمبر میکرد و در جنگهای اسلامی با شجاعتی بی نظیر میجنگید . پیغمبر در سال دوم هجرت دختر خود فاطمه را علی داد ، و او را در وقتی که بین مسلمانان برادری انداخت برادر خویش خواند و بعقیده شیعیان جانشینی خود را نیز با او واگذار نمود .

سعی و عمل

براهی در سیلمان دیدموری	که بایای ملخ میکرد زوری
بر خمت خویش راه رسو کشیدی	وز آن با گرگان هر دم حمیدی
چنان بگرفته راه سعی در پیش	که فارغ گشته از هر جن از خویش
نه اش پروای از پای او فادان	نه اش سودای کار از دست دادن
بتندی گفت کامی مسکینان	چرائی فارغ از ملک سلیمان
بیازین ره بقصر پادشاهی	بخور در سفره ماهر چه خواهی
چرا باید چنین خوابه خوردن	تمام عمر خود را بار بردن
رہست اینجا و مردم رگبزارند	مبادا بر سر تپائی گذارند
مکتس بیوده این با گرگان را	میا زار از برای جسم جانرا
گفت از سور کمتر گوی با مور	که موران را قاع غنچه شتر از سور
چو اندر لانه خود پادشاهند	نوال پادشاهان را نخورهند
نیفتد با کسی مار اسد و کار	که خود بهم توشه داریم و هم انبار

توی زمین

سطح زمین که جای نمونباتات و مسکن حیوان و انسان میباشد پوسته‌ای
صغیم و سخت ، ولی توی زمین بجال کداختگی و حرارت باقیست .

رای کداختگی و حرارت توی زمین دلیلی چند آورده اند .

از جمله آنکه هرگاه جای در زمین کنیم هر قدر پائین تر برویم درجه حرارت
بیشتر میشود و در هر سی متر کودی یک درجه بر مقدار حرارت افزوده می گردد . بنا بر
این در کودی شصت هزار متر درجه حرارت دو هزار خواهد بود و چنین
حرارت هر چه بی ذوب میتود پس در آنجا جسم جامدی وجود ندارد و هر چه هست کداخته
و سوزان است .

دیگر آنکه از دهانه کوههای آتش فشان مواد کداخته بیرون میآید و این مواد را
دلیل حرارت فشان و آن توی زمین است .

پنجمین در بعض نقاط چشمه های آب گرم می بینیم که از توی زمین میجوشد
و حرارت سوزندگی بعض آنها از آب جوشان بیشتر است و چون اینگونه چشمه های نیز بر حرارت توی زمین دلالت میکند
پرسش : توی زمین در چه حال است ؟ دلایلیان چیست ؟

بدن ما چگونه کار خود را انجام میدهد؟

چگونگی ساختمان استخوان بدن : استخوان از قسمتهای زنده و مت
کننده بدست و بهین جهت میتواند جوش بخورد . استخوان مانند سایر اجزاء
بدن غذا و اکسیژن احتیاج دارد .

اگر استخوانی را از درازا بشکنید می بینید که از دو قسمت درست شده است
قسمت بیرونی آن سخت و مست است که خم نمیشود و زود میگذد . قسمت
درونی بعکس نرم و مانند اسفنج سوراخ سوراخ است . این قسمت را مغز استخوان میگویند
در مغز استخوان رگهای موی فراوانست
و خون بوسیله همین رگها غذا و اکسیژن

با استخوان میرساند .
ماده آهکی غذای مناسب استخوان
است و این ماده مخصوصاً در شیر وجود دارد



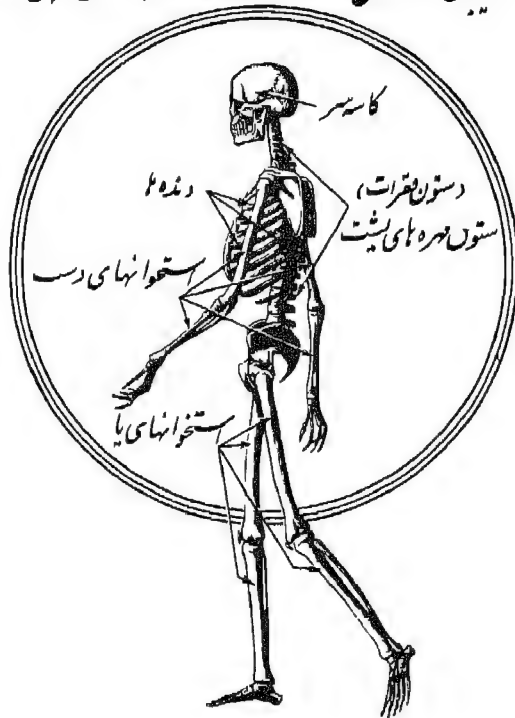
چو ما خود خادم خوشیم و مخدوم بچکم کس بگیردیم محکوم
 مرا امید را تنهاست زین پنج من این پای تلخ ندیم بصد گنج
 گرت همواره باید کامکاری ز مورآمور رسم بردباری
 حساب خود نه کم گیر نه افزون منه پای از کلیم خویش بیرون
 چه در کار و چه در کار آزمودن نباید خبر بخود محتاج بودن
 «سروین عظامی»

پیش : چرا مورچه سلیمان بایستاه تخته کرد ؟ - سلیمان از آن مورچه خوش آمد یا ؟ چرا ؟
 چرا مورچه دوست سلیمان را سیرفت ؟ جواب مورچه را پسندید یا ؟ - چرا ؟ - آیا ادعای مورچه
 که میگوید «نیفتد با کسی ما را سرو کار که خود هم توشه داریم و هم اسار» درست است ؟ - چرا ؟ -
 اگر حانه مورچه در حاطه دستان یا منزلتان هست به سیند و حوت منوخته کار مورچگان باشد
 آیا هیچ آنها ادت نکند و در بعد آسحه ار کار آنها دمد در کلاس ما حاره آموزگار برای همسار گران خود
 نقل کنید حکایت مورچه و سلیمان را سدا پس بود یک بار گوئند و پس از آن آماده باشید که اگر آموزگار
 نخواهد برای همت گردان نقل کنید
 معنی این گفته با حیب :

مورآمور رسم بردباری ، مده پای از کلیم خویش بیرون

قرار دارد که از ۳۳ استخوان درست شده است هر یک از این استخوانها را
نمره میگویند. استخوانهای گردن هم مهره خوانده میشود.

مهره ها چنان روحی هم قرار گرفته اند که انسان با سانی میتواند
بدن را به هر طرف بگرداند و اگر استخوان بندی پشت تنها از یک استخوان درست
شده بود نمی توانستید سر خود را بگردانید و مجبور میشدید همیشه ایستاده همیشه
نشسته باشید. زیبایی درشتی قد و قامت شما بسته بر راستی و کجی ستون فقرات

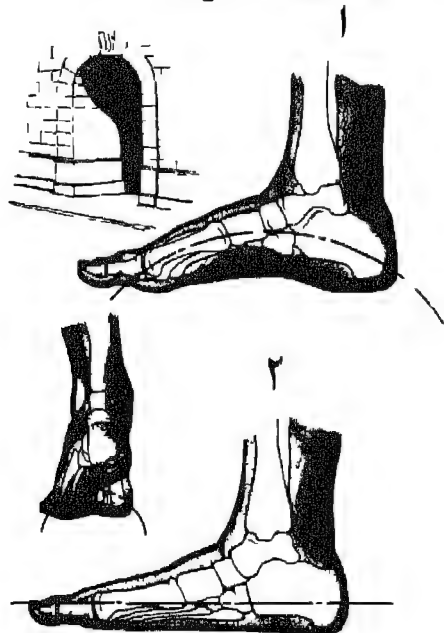


اگر هر وعده در موقع غذا یوانی شیر بخورید استخوانتان محکم و قوی میشود .
 سبزیجات مانند کاهو و کلم هم چون ماده آهکی دارند برای استخوان مفیدست .
 چگونگی کار استخوان بندی : مجموعه استخوانهای بدن استخوان
 بندی را درست می کنند . شماره استخوانها از دوست تا دوازده می شود . شکل بدن
 بسته با استخوان بندی است . علاوه بر این ، استخوان بندی حافظ دستگاه دم^{زدن}
 و گردش خون و گوارش است . استخوان بندی سه قسمت میشود : استخوانهای
 استخوانهای گردن و تنه ، استخوانهای دست و پا

استخوانهای سر : استخوانهای سر شامل کاسه سر و چهره میشوند
 کاسه سر مغز را حفظ میکند . استخوانهای سر و چهره بهر روی شکل میدهند .
 پنج دو صورت شبیه یکدیگر نیستند علت اینست که استخوانهای صورت اشخاص
 تفاوت دارند .

استخوانهای گردن و تنه : قسمت وسط بدن را تنه میگویند .
 استخوانهای تنه شش و قلب و معده و روده ها را حفظ میکنند ، استخوانهایی که
 ششها را محفوظ نگه میدارند دنده نامیده شده اند . پشت تنه ستون فقرات

استخوانهای کف پا صورت قوسی دارند بهین جهت میتوانند سنگینی بدن را تحمل کنند. بهیچانکه برای تحمل سنگینی عمارات بتایان طاقهای قوسی درست میکنند برای تحمل سنگینی بدن هم استخوانهای پا قوسی و بهالی خلق شده اند. طاق طولی یا سرتاسری از پاشنه پا شروع و پاشنه انگشت شست منتهی میشود و طاق عرضی ناحیه پهن پا زیر انگشتان طاق طولی را قطع میکند.



پای بعضی اشخاص چون این طاقها را ندارد یا اگر دارد دُست است تمام وزن و سنگینی بدن بکف پا تحمیل میشود و اینگونه اشخاص در راه رفتن چستی و چالاک

درستی و کجی ستون فقرات بسته به عادت درست و نادرستی است که نشستن و رفتن و ایستادن گرفته اید. اگر درست و راست بنشینید و درست فرست بایستید زود از کار خسته نمی شوید، درس بهتر بخوانید، و اگر درست دراز کشید بهتر راحت میکنید.

استخوانهای دست و پا درست و پاژاندامهای بسیار مفید بدن است استخوانهای این دو عضو چنان ترکیب یافته که میتوانند آسان آنها را ب حرکت بیاورید. نقطه اتصال استخوانی با ستخوان دیگر را بند مفصل میگوئیم.

استخوانهای بندارشته بالی نام «زردپی» بیکدیگر متصل میازد و بجای

حدود نگاه میدارد.



بما کو مکت میکند :

۱- ناخن را نگذارید از گوشت انگشت جدا نکند. هرگز ناخن را نخورید. ناخنهای چوبیده
دلیل بی بند و باری شماست.

۲- ناخن را هر روز تمیز کنید.

۳- دست را کاملاً پاک و پاکیزه نگاه دارید. پیش از غذا بشوید. بعد از
رفتن آب بریز هم با صابون بشوید.

۴- هرگز انگشت بدتان نبرید. تا ممکن است صورتتان را دستمالی نکنید

پرسش : استخوان از قسمتهای غذای بدست یعنی چه ؟ قسمتهای مختلف استخوان کدام است ؟
فرق آنها را بگوئید ؟ چه غذاهایی به استخوان مدد میرساند ؟ حیست که میدان شکل میدهد ؟
قسمتهای مختلف استخوان سدی کدام است ؟ کار هر یک چیست ؟ ارجحیت شکل بین استخوانهای دست و پا

چه تفاوتی می بینید ؟



دیگران را ندارند . مایه‌چمه‌هایی که وظیفه دیگر دارند بناچار باید یکشیدن بار بدن بکنند . ببا اتفاق می‌افتد که اینگونه اشخاص بنا را حتی و درد پا مبتلا میشوند .
 کفش تنگ و گشاد باعث منته افکار و پهن شدن استخوانهای قوسی میشود .
 همیشه سعی کنید که کفش قالب پا باشد تا استخوانهای قوسی صدمه نبیند و بتواند بار بدن را تحمل کند .

هر وقت کفش می‌خرید دستورهای ذیل را رعایت کنید :

۱- کفش باید قالب پا باشد .

۲- پاشنه کفش باید کوتاه باشد . اگر بلند باشد استخوانهای قوسی پا دست نمیتوانند بار بدن را بکشند .

۳- پهنای کفش چنان باید باشد که تمام پا را جابد و وقتی می‌ایستید پا بر کف کفش راحت تکیه بگیرد .

استخوانهای دست هم بسیار مهم است . ارزش دست حد و حجاب ندارد . دست مهم‌ترین افزار شماست . علاوه بر اینکه کار انجام میدهد از اندامها زیبایی بدنت همیشه باید آن را خوش نما نگه دارید . دستورهای ذیل در این امر



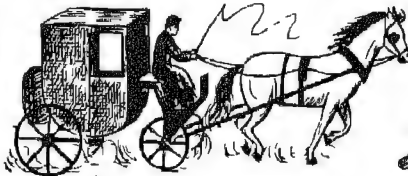
داستان



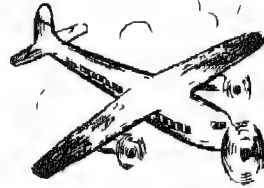
قاصد سوار



کشتی ماری



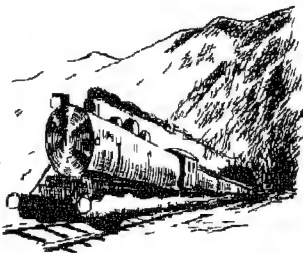
کالسکه



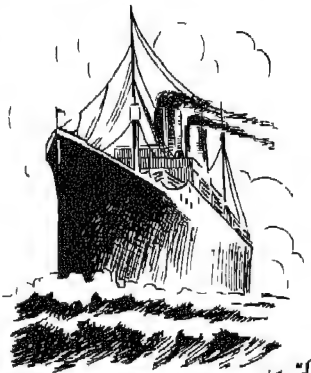
هواپیما



اتومبیل



راه آهن



کشتی بخاری

مسافرت و حمل‌سپت قدیم و امروز

در بعضی کشورها که راهها صاف و هموار شده و وسایل نقلیه خوب موجود نیست هرگونه مسافرت و آمد و رفت بین شهرها بسیار مشکل است در چنین کشورها مردم مجبورند پیاده و یا با اسب و استر و الاغ از شهری بشهری یا قصبه‌ای قصبه‌ای دیگر سفر کنند.

در قدیم در همه کشورها اوضاع چنین بوده است سپت یا قاصدیه‌ای پیاده یا سواره (سوار بر اسب) میبردند گاهی هم مسافرنامه‌های سپت را با خود میبرد که بمقصد برساند کم‌کم مردم بفکر صاف کردن جاده‌ها افتادند و ناموسپت هم با کالسکه و دلیجان و گاری و آرا به از محلی محلی دیگر میرفت ولی چون کالسکه و دلیجان و گاری و آرا به، هم روزی بیش از چند مرتبه نمیتوانست برود در حدود یکاه طول میکشید تا نامه‌ای مثلاً از طهران بخوزستان برسد بمشکل دیگر آنکه چون جاده‌ها صاف و سنگریزی نشده بود بعد از بارندگی چنان گل‌باران میشد که چرخهای کالسکه و دلیجان در آن فرو میرفت و گاهی هم میشکست.

این کشتیهایی آهسته حرکت میکرد مثلاً برای رفتن از انگلستان با آمریکا
از یک ماه مدت لازم داشت مختصر طوفانی ممکن بود کشتی را غرق کند.
اما امروز مردم با کشتی بخاری در دریا مسافرت میکنند سرعت حرکت این کشتیا
بیشتر از کشتیهایی بادی است و در مدت پنج تا شش روز میتوانند از اروپا
با آمریکا بروند و خطر غرق شدن کم است. کشتیهایی امروزی اطاقهای
متعد در سبالت و تالار سینما و زمین بازی نیز دارد.

هواپیما تازه ترین وسیله حمل و نقل است بعضی از هواپیماها میتوانند
ساعتی شصت الی هشتاد کیلومتر در هوا پرواز کنند.

پرسش علت سختی مسافرت در قدیم چه بود؟ - امروز ما چه وسایلی میتوان مسافرت نمود؟
آیا تا مسافرت کرده اید؟ - ما چه وسایلی؟ - ما چه وسایلی میتوانستیم دوست داریم مسافرت کنید؟ - چیه؟
حساب کنید هواپیمائی که چهار صد کیلومتر در ساعت پرواز کند مسافرت من طهران و اهواز - طهران و لندن -
طهران و تگزاس را در چند ساعت می تواند بگذرد؟

فاصله بین تهران و اروپا را در روزی هشت حساب کنید و اگر بخواهند از آنجا قطع میرسد

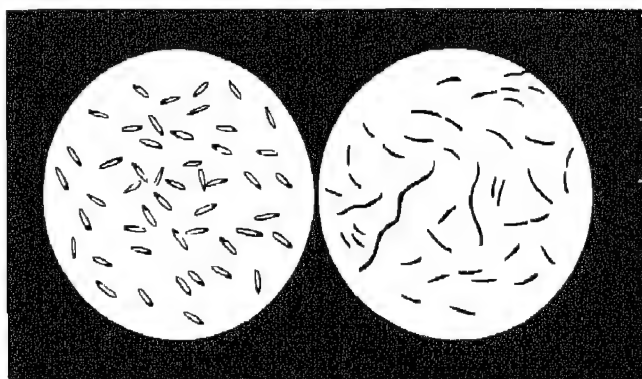
راهزنی هم بر مشکلات دیگرافزوده بود و مسافران از ترس شب کاروانها
وسط راه میماند و گاهی روزهم پستی و سرباز همراه داشتند .

امروز بیشتر کشورها و از آن جمله کشور ما ایران جاده های خوب
و اتوبیل و اتوبوس رُودست شده و نواحی مختلف مملکت را یکدیگر نزدیک
و مربوط ساخته است . در این جاده ها مردم میتوانند بی ترس و واهمه و بی زحمت
فراوان بهر جانب که بخواهند مسافرت کنند .

راه آهن سراسری ایران هم کارسفر را تا حدی آسان کرده است
این راه آهن از بندر شاه که در شمال واقع است تا خرمشهر که در جنوب کشور
است کشیده شده و مسافر میتواند در مدت بیست و چهار ساعت از تهران
تا اهواز برود . مسافرت با قطار راه آهن خیلی راحت است زیرا نه تکان دارد
و نه گرد و خاک بلند میکند . برای مسافرت های طولانی بعضی از اطافعت
قطار راه آهن تختواب و ناهارخانه و آبدارخانه و روشویی و بعضی از لوازم دیگر را
نیز دارد .

درستیم در دریا ها مردم با کشتیهای کوچیکت باری مسافرت میکردند .

پس در هنگام بروز حصبه برای اینکه از گرفتاری مبرض محفوظ بمانیم باید آب
جوشیده بیاشامیم و از خوردن سبزی خام و میوه ناشسته پرهیزیم و غذا با دوا و خوراک
در مخی نگاه داریم که مگس را بدان راه نباشد. بهترین وسیله محفوظ ماندن کوبیدن
ماذه خند حصبه است. حصبه کوبی شخص را تا مدت دو یا سه سال از ناخوشی حصبه
محفوظ میدارد پس از آن اگر بار دیگر حصبه شیوع یابد باید بار دیگر حصبه کوبی کند.
پرسش: حصبه چه مرضی است؟ - علامت مهمش چیست؟ - سبب ورود سرایت
بیست؟ - آب چگونه آلوده میگردد حصبه میشود؟ - سری خوردنی چگونه؟ - مگس چگونه سبب انتشار
حصبه میشود؟ - برای محفوظ ماندن از استلای حصبه چه باید کرد؟ - بهترین وسیله کدام است؟ -



میکروب حصبه

حصه

حصه مرضی خطرناک است که هر سال عده ای از مردم را هلاک میکند. این مرض در تمام سال مست و غالباً در بهار و تابستان شدت میکند.

علامت مهم حصه تب شدیدی است که قطع نمیشود و اغلب دو تا سه هفته طول میکشد و در هفته دوم بیماری دانه های کوچک که اندکی سرخ رنگ است در روی سینه و شکم و پهلو ظاهر میشود.

حصه از امراض ساری است و سبب بروز و سرایتش میکرب مخصوصی است که اغلب با آب یا سبزی خوردنی داخل بدن میشود و در معده و روده پرورش میابد و روده ها را مجروح میسازد. آب هنگامی میکرب حصه آلوده میشود که لباس یا ظرفی که در آن بشویند و سبزی خوردنی هنگامی آلوده میشود که با آب آلوده میکرب حصه آبیاری و یا با خاک ناپاک کود داده شود. گس هم که غالباً در نقاط ناپاک و بر چیزهای پسمانی نشیند و میکرب حصه را از نقطه ^{بنقطه} دیگری سبب انتشار مرض میشود.

اما منصور و همین خلیفه عباسی را اربو مسلم آزاری در دل بود چنانکه بارها
 بتاح گفته بود که او را می باید کشت و سفاح نمی پسندید. چون نوبت خلافت
 منصور رسید او را بشام بجهت عبدالله بن علی عم خویش فرستاد. ابو مسلم مدتی در
 شام ماند و چند مصاف با عبدالله بن علی کرد و عاقبت بر او ظرافت و مال
 فراوان گرفت. منصور یکی از مقتدان را بنفرستاد تا حساب مال عبدالله از آنجا
 ابو مسلم برنجید و گفت در جنگ با دشمنان خلیفه میسم اما در اموال خانم؟ منصور را
 دشنام داد. جاسوسان ماحرّی منصور نوشتند. ابو مسلم عزم مخالفت کرد و
 خواست بخراسان رود و پیش منصور نیاید. منصور اندیشناک شد از آنکه مباد ابو مسلم
 ملکت را پریشان دارد چه ابو مسلم مردی شجاع و عاقل و زیرک بود و هر چه میخواست
 آسان توانست کرد. منصور در کار او متخیر بود. سرانجام بحیل متوسل شد. نامه‌ای
 با دوشنب همه مبنی بر خشودی و امان و وعده های نیکو و در اثناء نامه او را بعد از
 طلبید. ابو مسلم جواب نوشت که مطیع خلیفه ام اما میخواهم خراسان روم و اگر
 خلیفه نب یاک کند من بهمان سنده قدیم و اگر در بند آرزوهای خویشان است من نیز
 غم کار خود خورم و برای سلامت خویش تدبیری اندیشم. منصور ازین جواب بمیان

کشته شدن ابومسلم خراسانی

در دوره بنی امیه مخالفت ایرانیان با عرب قوت گرفت چه خلفای این سلسله نسبت به بیگانگان بنظر حقارت و استخفاف مینگریستند و عمر عرب را بر عجم ترجیح می نهادند . در اواخر دوره خلفای بنی امیه که ضعیف و فکور در دستگاه خلافت راه یافت فرصتی مناسب بدست ایرانیان خاصه خراسانیان افتاد که مخالفت پنهان را آشکار سازند و مردمی شجاع می جتند که قیام مردم را تحت نظم و ترتیب آرد و وسائل جنگ با دشمن را فراهم سازد . در همین ایام سفاح و منصور از خاندان عباس عم رسول الله ص و دعاة باطراف میفرستادند ، و از آنجمله ابومسلم خراسانی را بخراسان روانه داشتند . ابومسلم ابتدا بهوخواهان بسیار جمع سپس دعوت آشکار کرد و با بصیرت حاکم خراسان بارها مصاف داد و سرانجام او را در دامغان بدست آورد و کشت . ابومسلم از دامغان باراک آمد و از آنجا بدیدار سفاح رفت ، و از آن زمان تا دو خلافت منصور در راه حکیم اساس خلافت عباسیان شمشیر میزد .

قبول کردیم نوتخلف منمائی؟ ترا سخدای سوگند میدهم که خدمت منصور آیی که جز خیر
 و خوبی نخواهی دید. ابوسلم گفت سخن بهمان است که گفتم و آدم را وحشی مست. رسول
 چون دانست که مراجعت نخواهد کرد و خلوقی ساحت و سیام مصور چنانکه گفته بود برسانند
 ابوسلم را مالی سه پیش افکند و تانلی کرد، آنگاه سر بر آورد و گفت بیایم و عهد بخوانیم.
 پس لشکر را یکی از یاران خود سپرد و گفت اگر نامه من پیش شما نرسد بیدار بمانید و نگویید
 آن نفر من باشد و اگر تمام بکس نرسد بیدار بمانید و نگویید آن نفر من باشد و اگر دردی
 چون منصور را آمدن او خبر شد بفرمود تا خلق بسیار پیشیار فرستند و
 لشکوه و حرمت تمام او را بهتر آوردند. ابوسلم چون مبصور رسید خدمت کرد و
 دستش بپوسید، منصور او را اکرام کرد آنگاه گفت باز کرد و امروز بیاسای تا فردا بهم
 رسم. ابوسلم باز گشت و آن روز بیاسود. مصور روز دیگر حید کس را با سلاح در محلی
 نزدیک مخفی داشت و با ایشان قرارداد کرد که چون من دست بر زمین شما برون آید
 و ابوسلم را بکشید آنگاه کس طلب او فرستاد. چون ابوسلم بخدمت آمد منصور گفت آ
 شتمیر که در لشکر عثم عداسه یافتی کجا است؟ ابوسلم شمشیری در دست داشت گفت
 این است. منصور شمشیر از دست او گرفت و در زیر مصلی نهاد و با او سخن آغاز کرد

شد و کینه در دل او قوی تر گشت، نامه دیگر باو مسلم نوشت مدین مضمون که تو در نظر ما از همه عزیزتری و آن رحمت که در راه بلند آوازه کردن نام ما کشیده ای فراموش شدن نیست، باید با امید و اطمینان تمام رو بجانب مانهی که جز سیکولی نخواهی دید، مصور نامه را دست عاقل ترین یاران خویش بفرستاد و گفت باید با او سخن نرم بلونی و بر آنچه از ترعیب توانی بجای آری اگر پذیرفت که هیچ و اگر سرافرازی داد و می خواهد نیاید با او بگو که مصور میگوید از پشت عباس باشم و از پنجه بر می باشم که برین حال بروی و پیش من نیایی حزم من بیج آفرید و بجنبک تو میاید رسول باو مسلم رسید و نامه را رسانید.

ابو مسلم با یکی از دوستان نزدیک خود درین باب مشاورت کرد. دست گفت رای من این است که اسلانه روی که در چنگ واقعی و البته ترا کشد و اگر میروی چون سری رسی اینجا مقام ساز تا اگر پیش آمدی که بخراسان یا هر جای دیگر که خواهی ستوانی رفت، ابو مسلم این رای را رسد و رسول را گفت باز کرد که من بخراسان میروم و بجدت نلیفد مار نگردم، رسول گفت ای ابو مسلم تو را اینجا خواهد عباس و عوث

سنگها - (احجار)

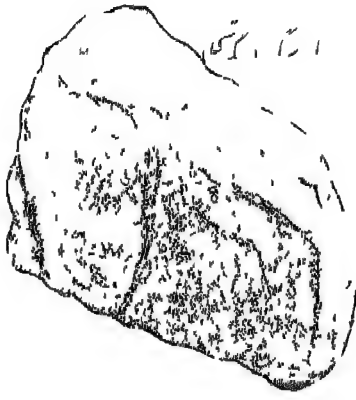
در پوسته زمین مواد گوناگون از قبیل سنگ و خاک و شن و پرگ و نفت و قیری بنیم که هر چند در رنگ و شکل و سختی و سستی و نرمی و با هم فرق دارند همه با اسم سنگ خوانده میشوند .

سنگ هائی که پوسته زمین از آنها درست شده است دو قسمند :
سنگهای اصلی و سنگهای نه نشستی .

سنگهای اصلی مواد اولین را گویند که هنگام سرد شدن بر روی زمین بسته شده است . این سنگ ها همه سخت و صغلی و از ذرات درخنده و براق ترکیب شده است . ذرات این سنگها نظم و ترتیبی ندارند و چنان مینمایند که در هم فرو رفته و با یکدیگر آمیخته اند . مرکز طبیعی این سنگها طبقه زیرین پوسته است ، ولی بعضی آنها در نتیجه آتش فشانها پوسته زمین را شکافته و بیرون آمده اند و در روی زمین کوهها و سنگ لانهها تشکیل داده اند . این قسمت از سنگهای اصلی را سنگهای خروجی مینامند .

و بسرزش مشغول شد و یک یک گناه او میبرد و ابوسلم عذر میخواست و هر یک را
تجیح می گفت . در آخر گفت ای منصور با چون منی که رحمت بسیار بری دولت تمام کنده
چنین سخنها نگویند . منصور خشمگین شد و او را دشنام داد و گفت آنچه تو کردی اگر گزیری
سیاه می شود میکرد ، آنچه تو یافتی بدولت یافتی . ابوسلم گفت این سخنان را بگذار که من
جز از خدای ازیچ کس نترسم . منصور دستها بر هم زد و آن جماعت از کجین بدرجستند و
ابوسلم را بر خنم شمشیر گرفتند . او فریاد میکرد : منصور ، مرا از برای دشمنان خود نگذا
منصور گفت بچکس مرا دشمن تراز تو نیست . پس بفرمود تا جثه او را در جامه ای پیچیدند
و در گوتنه خانه بنهادند .

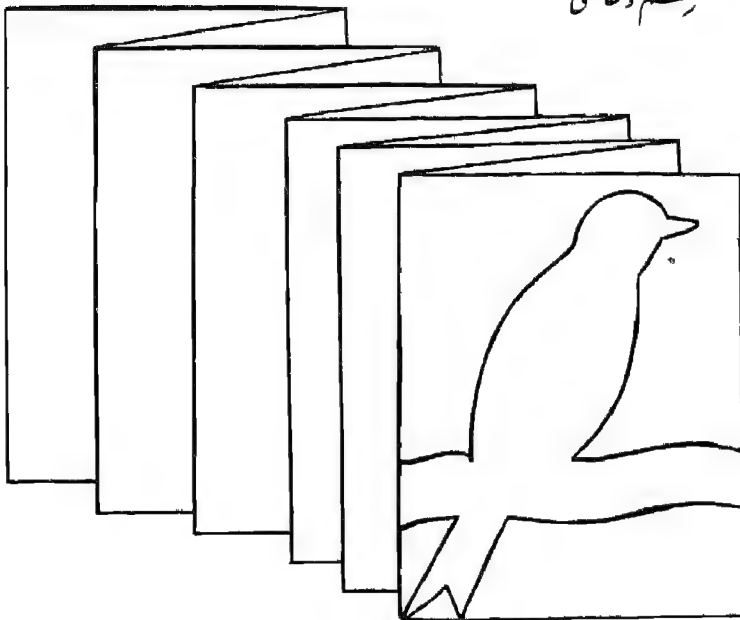
در این هنگام یکی از خوشیان منصور که ابوسلم او را دیده بود تا در حق او
با خلیفه سخن گوید و او را بر سر مهر آورد و آمد و گفت یا منصور ، ابوسلم کجا است ؟ منصور
گفت آنجا کشته و در جامه پیچیده . خوش گفت عجب بعد از آن که او را امان فرمودی
و آن همه رنجها که در راه شما دید این خذرسندیده نمود ، بیچاره با من دوستی داشت .
منصور گفت خداوند دل تو را ازین غم فایز گرداند که ترا از او دشمن کسی نبود پس بفرمود تا
لشکر ابوسلم را مالی دادند و باز گردانیدند و منصور از اسان را بتصرف آورد .



سنگهای نشتی موادیت که با آب های روان ممزوج بوده
 و در روی سنگهای اصلی نشین شده و طبقه روحی هم قرار گرفته است. در آن
 سنگها علامات و نشانه های گیاهان و جانوران قدیم که مبدل بسنگ شده اند دیده میشود

پرسش : در اصطلاح زمین شناسی چه چیز با سنگ میگویند ؟ از این عبارت شناس
 « مرکز طبعی این سنگها طبقه زیرین پوسته است » چه معنی میدهد ؟ توضیح دهید . سنگهای عروسی یعنی چه ؟
 گنجای نشتی را تعریف کنید

رسم و نقاشی



ہر کہ آن کند کہ نیاید ، آن بیند کہ نشاید

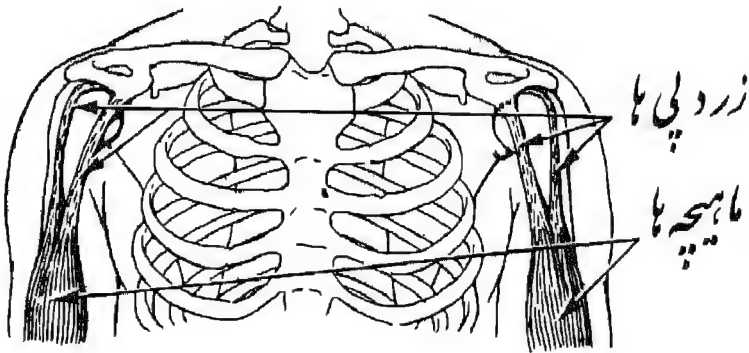
آوردہ اند کہ یکی از پادشاہان نیکو سیرت از عالمی سؤال کرد کہ معنی عدل و احسان چیست . آن عالم گفت عدل دست در کشیدن از آنچه ترا واجب نبود . و احسان دست برگشتادن بر آنچه بر تو واجب نبود . آن ہمہ نام و اوازہ کہ از انوشیروان و حاتم در جہان منتشر است از آنست کہ انوشیروان دست در کشید از آنچه اورا واجب نبود و حاتم دست برگشتاد بر آنچه بروی واجب نبود .

آن پادشاہ از ان عالم سؤال کرد کہ سبب عدل انوشیروان چہ بود ؟
گفت انوشیروان گوید کہ یک نظر بعبرت مرا بیدار کرد . روزی در اوایل ایام جوانی بشکار رفته بودم ، و بہر طرفی می تاختم . ناگاہ پیادہ ای سنگی بینداخت و پای سگی بشکت . قدری راہ بر ختم ای سگی زد و پای پیادہ بشکت . پس از زمانی دست اسب بوراخ موشی رفت و بشکت . من بخود باز آمدم و گفتم دیدی کہ چہ کردند و چہ دیدند ہر کہ آن کند کہ نیاید ، آن بیند کہ نخواہد .

چگونه بدن ما کار خود را انجام میدهد^(۳)

ماهیچه ها: چنانکه دانستید استخوان سدی بدن شکل میدهد و از دستگاه دگر دست خون و گوارش نگهداری میکند. استخوانها خود بخود حرکت نمیکنند. ماهیچه ها آنها را حرکت میدهند.

رشته های نام زه ماهیچه ها را با استخوانها متصل میکنند.



موقع کار ماهیچه ها بعضی منقبض میشوند و بعضی منبسط. استین خود،

خوب بالا بزنید، ابتدا با روتیان را بپنید سپس کتابی سنگین از زمین بردارید

ناصر خسرو گوید

چون تیغ بدست آری مردم نتوانست
نزدیکت خداوند بدی نیست فراموش
این تیغ نه از بهر تمکاری کردند
انگور نه از بهر نبیذست، بچرخست
عیسی برهی دید یکی کشته فاده
حیران شد و گرفت بدندان نکشت
گفتا که کراکشتی تا کشته شدی راز؟
یا باز که او را بکشد آنکه تو اکشت؟
آگشت مکن رنج بدر کوفتن کس
تا کس نکند رنج بدر کوفتن مشت

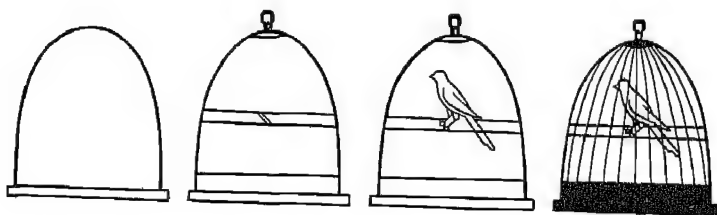
توضیحات : اوستروان ، خسرو سیر قباد را با دستان ساسانی و عدالت و دادگری ستود
است حضرت رسول در زمان اوستروان متولد شده است طی کی افعال عرس است عام
طائی که مکرم و سخاوت معروف ساسانین میباشد . ناصر خسرو از حکماء و شعراء مرکان ایران در
قرن پنجم هجری است .

پیش : عدل یعنی چه ؟ احسان یعنی چه ؟ دستیاری را که از اوستروان نقل کرده اند بگویند .
معنی این بیت چیست ؟

آگشت مکن رنج بدر کوفتن کس تا کس نکند رنج بدر کوفتن مشت
تکلیف : این قطعه را از بر گیرید

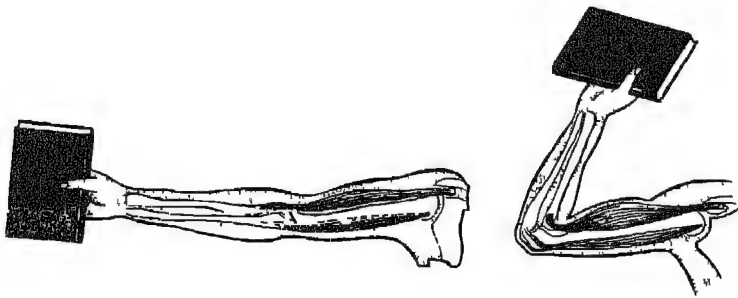
اما احتیای بعضی را مایچه با از دست شما بیرون است. مثلاً مایچه
 قلب من انقباض و انبساط میتواند بدید همچنین دستگاه گوارش هم امر شمارا
 می پذیرد. در دستگاه تنفس فقط بچند مایچه میتوانید فرمان بدید. مایچه های
 این دستگاهها چنان منظم و مرتب بکار مشغولند که غالباً شما از کار آنها بی خبرید
 مایچه احتیاج بوزرش دارند؛ مایچه کی که سبب کشش میشوند باید همیشه سالم
 بماند و برای سلامت آنها وزرش بسیار مفید است، اما مقصود حرکات سنگین
 نیست. راه رفق و بازی کردن در هوای آزاد ورزش است. هر وقت پیاده
 بدستان میروید وزرش میکنید. باز هم درباره ورزش بحث خواهیم کرد.

پرسش: جبت که استخوانها حرکت میاد درد؟ چگونه مایچه با استخوان وصل شده اند؟
 کدام مایچه با فرمان شما هستند؟ کدام مایچه با ارسلان شما میروند؟ مایچه دیده اید؟ اگر ممکن است
 ران کوفته ای را بگلاس بیاورید و نشان دهید که چگونه مایچه با استخوان متصل است



و ساعد را آهسته بطرف صورت خم کنید و همچنان متوجه مایچه های بازوی خود باشید. آیا تلفت شدید این کار چگونه صورت گرفت ؟ مایچه روی بازو منقبض، یعنی کوتاه و سفت شد و ساعد را بطرف صورت کشید.

الکون کتاب را آهسته بجای خود بگذارید. در این کار مایچه روی بازو



داخله ندارد بلکه مایچه زیر منقبض میشود و مایچه روی بازو که در برداشتن کتاب منقبض شده بود اکنون منبسط میگردد.

مایچه های دست و پاهای شماست، قصد دیدن میکنند بعضی مایچه ها پائیان را از زمین بلند میکنند و بعضی بر زمین میگذارند. فرمان بدهید بایستند میایستند بنشینند می بنشینند، بروید میروند مختصر شما فرمانده هستید و آنها فرمانبر.

«وبا»

وبا مرض عمومی و خطرناکی است که اگر از آن جلوگیری نکنند زود انتشار می یابد و بسیاری از مردم را هلاک میکند.

میکرب وبا مانند میکرب حصه بوسیله آب وارد معده انسان میشود و معده ضعیف و ناسالم باشد میکرب از راه معده داخل روده ها میگردد و در آنجا نمومیکند و آنگاه در حنظل خون میشود و انسان را مسموم میسازد. بسیاری وبا یعنی و اسهال بسیار سخت شروع میشود و پس از آن بیارت می کنند و سخت ضعیف میشوند و مانند آن زمان می میرند برای انتشار و با کافی است که یک نفر بدان مبتلا شود و پرستارانش لباس یا ظرف خوراکش را که آلوده بمیکرب مرض است در آبی جاری بشویند، زیرا میکربها بی ظرف و لباس بوسیله آن آب جاری داخل منازل میشوند و در زمانی قلیل زیاد میشوند و تمام آب انبارها را آلوده میسازند و هر کس از آن آب بخورد مبتلا بوبا میشود.

عائل دیگر برای انتشار و با مگس است که بر ظرف غذا و بدن شخص و بالی می نشیند و بمیکرب و آلوده میشود، و میکرب را بعد جا میبرد.

حکایت

یکی از ملوک فارس بر وزیر خود خشم گرفت و او را معزول و دیگری را برای وزارت نامزد کرد و آن معزول را گفت برای خوشن جانی اختیار کن تا بتو بدهم که تو با قوم و دارائی خویش آنجا روی و مقام کنی .

وزیر گفت مرا دارائی میباید و هیچ جای آبادان نخواهم که بمن دهند ملک اگر بر من همی حجت کند از ملک خویش دهی ویران من دهم تا من آن ده آباد کنم و آسجانی بنشینم . ملک فرمود که چندان ده ویران که خواهد ویران دهی و اندر همه ملک پادشاه بگردیدند دهی ویران نیافتند باز آمدند و خبر دادند که در همه ملک ده ویرانی بدست نیاید .

وزیر ملک را گفت ای خداوند من خود میدانم که در عمل و تصرف من ویران نیست اما این ولایت را که از من بازگرفتی بدان کس ده که اگر وقتی از او بخواهی بچنان توان سپارد که من سپردم . چون این سخن معلوم ملک شد از آن وزیر معزول عذرخواست و وزیر اخلاعت فرستاد و وزارت بوی باز داد .

۶- از ورود مگس با طاقهای منزل و شستنش براغذیه و سروصورت
جلوگیری کنند.

بهترین وسیله برای جلوگیری از شرمص اینست که چون در شهری آثار و با
طاهر شود عموم مردم شهر و باکولی کنند.

پیش : و اما چه مرضی است ؟- میکروب با جگوه وارد بدن میشود و چه اثر میکند ؟ بیماری داجیکو
ترویج میشود ؟- عوامل انتشار اب و اما چیست ؟- برای احتراز از و اما چه مایه کرد ؟- دلیل برکنار قوانندستی
را که در وقت و اما مایه رعایت کرد و گویند

« حکایت »

حامی را حکایت کسی که شبی ده مس طعام سحردی و نا سحر ختی در نماز بگردی حاج
شید و گفت اگر نیم نانی سحردی و ختی سبارا این فاصله بودی

اندر و ن از طعام حالی دار تا در او نور معرفت سیسی

تی از حکمتی معلت آن که پری از طعام تاسیسی

(گلستان سعدی)

عالم دیگر مردمانی هستند که هنگام بروز وبا از شهر خود فرار می کنند و
میکرب را با خود بقاط دیگر می برند، و از اینجا میتوان بعلت سراسیمه و بازگشتی شهری
دیگر پی بُرد.

هنگام بروز وبا هر کس باید قواعد حفظ صحت را بجنبی رعایت کند. قواعد
صحیحی که باید در وقت وبا رعایت شود از این قرار است :

۱- آب را بچوشانند و انگاه مصرف آشامیدن یا بنست و شو بچوشانند.

۲- غذائی را که خوب نچته است نخورند، و میوه را پیش از خوردن بچوشانند.

و نان را روی آتش برشته کنند و انگاه بخورند.

۳- ظروف و البسه مورد استعمال مریض را هر روز در آب بچوشانند.

۴- پیش از غذا دستها را با صابونیکه کشنده میکرب بامراض است. از

قبل صابون سولیمیه بشویند.

۵- مدفوعات مریض و بالی را در محلی دور آبا دی و آب روان دفن نکنند.

و پیش از دفن مقداری آهک روی آن بریزند و ظرفهای دوا و غذای مریض را در آب

بچوشانند و لباسهایش را بسوزانند.

ایشان که خالی بود آن شعر میگفتم و می گزیدم . در این حالت سرنگان مرا گرفتند و پیش
 بارون الرشید بردند . چون داخل شدم سلام گفتم . گفت بیج سلام برنو مبارک مگر فرمان
 داشتیدی که برآمدن را نماند؟ همین ساعت عقوبتی بینی که کس ندیده باشد . گفتم اگر
 خلیفه اجازت منم باید عذر خویش در این باب عرضه دارم . گفت بگوی . گفتم من کمترین
 نویندگان یحیی بودم و در ویش و بنیوا . روزی یحیی من گفت مرا برای خود همان زی
 گفتم این درجه ندارم و خانه من شایسته آن که بقدم مبارک شرف شوندیت . گفت از این
 بهانی چاره نباشد . گفتم اگر چنین است مطلقاً باید تا میاشوم . گفت چه مدت مهلت
 دهم ؟ گفتم یکسال . گفت این بسیار است دو ماه مهلت دهم . من ناچار بدین مهلت
 راضی شدم و عبارت خانه و ترتیبهای دیگر مشغول گشتم . چون آنچه مطلوب بود بساختم
 یحیی را خبر کردم . گفت فردا سحانه تو میآیم . من زود بازگشتم و ترتیبی که جهت بطخ بایست
 بساختم .

روز دیگر یحیی و دو پسرش حنفی و فضل و چند تن از اخوان بیامند . چون
 فرود آمد و در سرائی من نشست گفت گرسنه ام ، چیزی زود برسان . فضل گفت پدرم
 جوچه بریان کرده دست میدارد . من جوچه بریان کرده بیاوردم . یحیی بلدنی تمام بخورد

کرم حسی بر مکی

در دوره خلفای عباسی امور کشور بیشتر در دست ایرانیان و وزرای

ایرانی بود. در زمان هرون الرشید یحیی بن خلیفه عباسی منصب وزارت بر مکی سپرد
خالد برمکی از ایرانیان با کفایت و تدبیر قرار گرفت. از کرم این وزیر در تواریخ
دستانهای فراوان آورده اند.

از جمله ایکه عادت می بر این بود که هر وقت غزم سواری میکرد چند

کلبه سیم و زر با خود میبرد تا در راه به بیچارگان دهد.

نیز گویند شخصی بر در خانه یحیی ایستاده بهمینکه یحیی بیرون آمد پیش او دید و سلام

کرد. یحیی گفت تو کیستی؟ گفت من آن کس هستم که پارسال در حق من انعام فرمودی یحیی
مرحبا که امسال باز با تو مل جستی و او را صلّه بیکو داد.

دیگر اینکه یکی از کاتبان یحیی گفت چون رسیدم مرا که را بر انداخت بفرمود

تا هیچکس ایشان را مرتبه نکند و اگر کسی گفته باشد او را باز خواست کنند. چون ایشان را

در حق من احسان فرمودان بود، من مرثیه ای گفتم، و روزی فرصتی یافتم و بر سر خاک

باد دادم: یحییٰ معصل فرزند دیگر گفت تا رسیدن محصول آب و ملک اورا چیزی نداد که بدان روزگار گذرانند. فضل گفت من هم اکنون ده هزار دینار بدادم. یحییٰ گفت تحویل کنید. بعد از زمانی قباله آب و ملک از پیش جعفر آوردند، و دینار پیش فضل و من توانگر شدم و تا امروز برکت ایشان در آسایش و فراغتم و هر گاه که فرصتی می یابم ایشان را دعا و ثنا میگویم. اگر خلیفه مرا باین سبب خواهد کشت فرمان اوراست.

رشید را دل برا و بسوخت و گفت تا اورا رها کردید و فرمود که هر که خواهد بر آئنا گوید اجازت دادیم. «نقل از تحاریر خلف المکی تقریب»

مکافات

چو بد کردی متواین ز آفات	که واجب شد طبیعت را مکافات
بخشم خویش دیدم در گذرگاه	که زد بر جان موری مرغی راه
هنوز از صید منقارش نپرداخت	که مرغ دیگر آمد کار او ساخت

آنگاه برخاست و گفت میخواهم که سرای ترا تفریح کنم. گفتیم ای خداوند سرای نیست
 که می بینی و جز این سرای ندارم. گفت بغیر از این هم داری. سوگند خوردم که ندارم
 آنگاه بفرمود تا بنائی بیاوردند. باو گفت در این دیوار درمی گشای. بتا دیوار
 سوراخ کردیم ای خداوند در سرای همسایه در چگونه توان گسود، گفت روا باشد
 چون سوراخ شد آن بباغی افتاد در نهایت حسن و نیکوئی، همه در آن بستان برقم.
 جایی دیدم چون بهشت، درختان بسیار و آب روان و در آن بستان سرای
 خوش ساخته و فرش و آلات نفیس در نهایت نیکوئی و زیبایی چنانکه من متحیر شدم
 در این حالت یحیی روی من کرد و گفت این و آنچه در آنست ملک تست، بهوشیدم
 من دست او را بوسیدم و بدعا و نامشغول شدم.

داستان این عمارت چنین بود که در جنب سرای من منسبنی بود، مدتها
 میدیدم که در آن عمارت میگردند و می پنداشتم همسایه میکند. آنروز معلوم شد که آن را
 برای من ساخته اند.

القصه، یحیی با جعفر فرزند خویش گفت اورا سرای حاصل شد.
 ماده معیشتی باید که بدان زندگانی کند. جعفر گفت فلان آب و ملک که از این نیست

پاره‌ای از سنگهای خروجی، شکل نامنتظم و رنگ سیاه یا بنفشه‌ای تیره دارند و سنگ پایی از آنهاست که بواسطه سوراخهای ریز که دارد سبک وزن، لیکن بسیار سخت و درتکن است.

سرس: سنگ آتشفشانی حیات ؟ در اصطلاح ریمینتاسی اس سنگ ماراچینا مند ؟
 سنگ حار کدام است ؟ سنگ ساق بچه کار می‌آید ؟ سنگ یا گلوله سنگی است ؟



سنگهای آتش فشانی

سنگهای آتش فشانی مواد است که با آتش فشانی های قدیم توی زمین بیرون آمده و در روی آن متراکمه اند. اینگونه سنگها در بیشتر جاها دیده میشود و دلیل بر آنست که آنجاها محل بروز آتش فشانی بوده است.

موادی که از دهانه آتش فشان بیرون میآید دو نوع است: اول خاکستر و تن و سنگهای کوچک و بزرگ که بهوامی چند و در اطراف کوه میپرازد و گاه چندین فرسنگ راه را میگیرند. دوم مواد گداخته که چون نه آب سرازیر و پس از پیمودن مسافتی سرد و سخت میشوند.

از مواد خردی یا آتش فشانی سنگ های دُرست میشود که در رنگ و شکل و بعضی صفت های دیگر با هم فرق دارند. از جمله سنگ خارا است که خاکستری رنگ و سخت و دیر شکن است و در ساختن بناها و ستونها و سنگ فرش کوه و خیابان بکار برده میشود. دیگر سنگ سُماق است که سرخ یا سبز رنگ و بسیار محکم و بادوام میباشد و آنرا در عمارات زیبا و باشکوه بکار میبرد.

بدن ما چگونه کار خود را انجام میدهد^(۴)

دستگاه گوارش: چنانکه دانستیم غذا بدین حرارت ویرومیدد، اما این هضم نشود حرارت و نیرو بدست نیاید. نخستین لقمه غذا را که در دهان میگذارید و دندانها بجوین و خرد کردن مشغول میشود، کار هضم شروع میشود. بهینکه لقمه وارد دهان شد غده های بزاق شروع ترشح می کنند. گاهی تنها از دیدن خوراک و شنیدن بوی آن دهان آب میافتد یعنی بزاق در دهان روان میشود. بزاق غذا را نرم میکند و ماده نشاسته ای را قند تبدیل میسازد.

پس از آنکه غذا را خوب جویدید بگوشت ماهیچه های گلو آنرا فراموش کنید. ماهیچه های گلو در فرو بردن غذا بهرمان شماست اما بهینکه غذا از گلو پایین رفت دیگر شما اختیاری ندارید. ماهیچه های دیگر آنرا جا بجا میکنند و حرکت میدهند و شیرهای گوناگون برای تبدیل آن بکار میافتند.

غذا، بی خبر شما هضم میشود و بهر اسر بدتان میرسد مگر آنکه عمل هضم در انجام نگیرد و مثلاً بدل در دست شما شود. تمام قسمتهای بدن که عمل هضم مد میدهند

عمر بن عبد العزیز و فروختن انگشتری

یکی از بزرگان اهل قسبه	حکایت کند از ابن عبد العزیز
که بودش نگینی در انگشتری	فردمانده در قمتیش مشتری
قضار آمد یکی خشکال	که شد بدر سیامی مردم بلال
چو در مردم آرام و قوت ندید	خود آسوده بود و مروت نیل
چو بیند کسی ز هر در کام خلق	گش بگذر و آب نوشین بخلق
بفرمود بفرختنش بسیم	که رحم آمدش بر فقیر و یتیم
بیک هفته نقدش تیاراج داد	بدرویش و مسکین و محتاج داد
فنا و ندرد وی ملامت کنان	که دیگر بدست نیاید چنان
شنیدم که میگفت باران دمع	فرو میدویدش بعارض حشمع
که زشت است پیرایه بر شهریار	دل شهری ز ناتوانی فکار
مرا شاید انگشتری بی نگین	نشاید دل خلقی اندو هسگین

«دوستان سعدی»

۱- عمر بن عبد العزیز از خلعهای بی امیه است

روده های کوچک از اعضای مهم دستگاه هضم است. عمل هضم در این روده ها با خرمیرسد. در دیواره های روده رگهای هستند بسیار نازک، غذای هضم شده از این دیواره ها داخل خون میشود.

پیشش: عمل گوارش از کجا شروع میشود؟ کجا خاتمه یابد؟ غیر از دهن در روده های بزرگ چه عضوهائی در کار گوارش جیل هستند؟ کار هر یک از آنها چیست؟ عکس دستگاه گوارش را از تهرج های تاسهای روده برگ بکسید

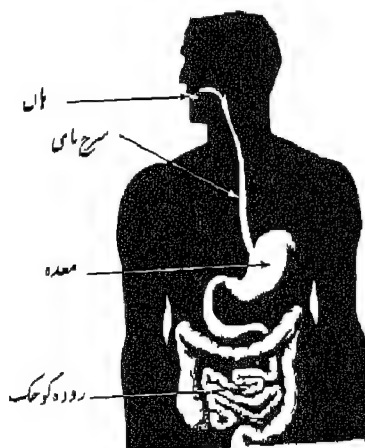
دو را در درازا و پهای مستقامی بر رفته ای بکسید



بنام دستگاه هضم خوانده میشوند.

غذا را که فرو بردید از لوله ای با اسم «سُرَخ نامی» وارد معده میگردد. دیواره های مایه چه نامی معده بحرکت می آیند و غذا را با شیرهای معدی خوب مخلوط میکنند. در اینجا غذا بسیار نرم و آبکی میشود و پس از چند ساعت از معده بروده نامی کوچک می رود.

مایه چه نامی روده هم غذا را همان می دهند و با شیرهای روده چه نامی مخلوط می سازند و تغییراتی در آن می دهند که برای ورود در خون و تغذیه سلولهای بدن کاملاً آماده شود. غذا قریب پنج ساعت در روده نامی کوچک می ماند.



اینست که همز شویم و دام را از حبای بلند کنیم و پیروار آئیم .
 کبوتران چنین کردند و دام را برداشتند و بهوارفتند . صیاد باین
 امید که آخر در میانند و می افتند در پی ایشان روان شد . زراغ با خود آید
 که دبال ایشان بروم و معلوم کنم که کارشان کجایمی انجامد چه من هم
 از این واقعہ برای آیندہ خویش درسی خواهیم آموخت .

طوقی دید که صیاد هنوز در پی ایشان روان است . بیا را نگفت
 این بشیرم و گرفتار ساختن ما مُصّر است و تا از چشم او ناپدید نشویم دل انا
 برنیکند . در این نزدیکی آبادی است و موشی زیرک نام از دوستان
 من در آنجا مسکن دارد . بصلحت آنست که بدان آبادی رویم تا از نظر او
 پنهان شویم و از ما نومید شود و باز گردد و من از زیرک خواستار شوم
 که بندهای ما را ببرد . کبوتران سخن او را پذیرفتند و بجانب آبادی روی
 آوردند صیاد نومید بازگشت ، اما زراغ همچنان در پی ایشان میرفت تا
 ببیند آخر چگونه از دام رهایی یابند .

طوقی بایاران بسکن زیرک رسید کبوتران گفت فرو و آید جلد فرود

فائده همکاری

۱
راغی در مرغزاری بردختی کس خانه داشت . روزی بر آن درخت نشسته بود
و بچپ و راست بینگرست ناگاه صیّادی را دید دامی برگردن با جامه ای
درشت و عصائی در مشت روی مدان درخت نهاده زراغ ترسید و با خود گفت
نمیدانم این مرد قصد من دارد یا قصد دیگری بهتر آنکه در جای بانم تا قصد او بدانم .
صیّا بدیش آمد و دام بگسترده دانه بنفشاند و در کمین نشست ، ساعتی
گذشت ناگاه فوجی از کبوتران رسیدند . رئیس ایشان کبوتری بود طوقدار
که او را طوقی میخواندند و کبوتران هم در متابعت او بودند . بهیچک دانه هارا
دیدند و فرود آمدند و همگی در دام گرفتار شدند . طوقی رئیس ایشان غمگین
شد اما صیّا دشت و شافت تا ایشان را بگیرد . کبوتران دست و پا
میزدند و هر یک در خلاص خود میکوشیدند ، طوقی گفت یاران باید همه در
خلاص یکدیگر بکوشیم و ربائی دوستان را بر ربائی خود مقدم شمیریم . چاره کا

برہمت و وفای او آفرین گفت و بجد و رغبت بندہای ایشان بگشاد و طوقی
دیوارانش سلامت بازگشتند .

۲

زراغ چون ہر موش را دید بردوستی اور رغبت نمود و با خود گفت
تواند بود کہ روزی چون کبوتران بدام ملا فتم و در آن حال بچنین دوستی
نیاز مند خواہم بود . یس نزدیک سوراخ موش رفت و اورا آواز داد .
موش پرسید کیست ؟ زراغ نام و نشان بخد گفت . موش گفت چہ میخواہی ؟ گفت من
جو انردی و وفاداری ترا در بارہ کبوتران دیدہ و ثمرہ دوستی را دانستہ
و آمدہ ام تا خود را از حملہ یاران تو گردانم . موش گفت میاں من تو ہر گز
رشتہ دوستی محکم ننواند شد چہ من طعمہ تو ام و از بیم تو آسودہ نتوانم زیست زراغ
گفت نیکو میندیش کہ مراد از تیت توجہ فایدہ و از خوردن تو چہ سیری ما
شده ؟ اما از دوستی تو مرا بزرگ فایدہ است ، من را بہی دور آمدہ ام و از جو انردی
تو دور است کہ مرا از دوستی خود محروم داری و نو مید بازگردانی .

آمدند . طوقی زیرک را آواز داد . زیرک گفت کیست ؟ کبوتر نام خود گفت . موش او را شناخت و شباب از سوراخ بیرون آمد چون او را دید دید سخت غمناک شد نخعی بگریست و گفت ای دوست عزیز و رفیق موفقی ترا در این رنج که افکند ؟ گفت حرص بر خوردنی و طمع دار ما را بدین بلا گرفتار ساخت . موش بچالاکی بریدن بند های او مشغول شد . طوقی گفت نخست بند های یاران مرا بگشای . زیرک التفاتی بسخن او نکرد . دوباره گفت ای دوست متفق نخست بند یارانم را بگشای . موش گفت مگر جان خود را دوست نمیداری ؟ گفت مرا باید ملامت کرد زیرا ریاست این کبوتران را من بعده گرفته ام و ایشان بر من حقی دارند و من باید حق ایشان را اگر از من فرمانبرداری کردند و همپستی ایشان از دست سیاه بچشم و اکنون اگر از گشادن گره های بند من آغاز کنی بیم آن میرود که در آسایش کاخ خسته و ملول شوی و بعضی از یارانم در بند بمانند ، اما اگر من در بند باشم هر چه که خسته باشی دوست خود را در بند نخواهی گذاشت . چون در هنگام بلای یاران شرکت بوده است در وقت خلاص هم باید موافقت باشد . موش

دکوتران و گرفتاری ایشان و جو اندازی موش را در آزاد کردن ایشان از بند تمام بازگفت . سنگ پست چون قصه مردانگی موش را شنید گفت بخت ماترا با چنین دوستی بدین جای رسانیده است .

در این اثنا آهویی از دوردوان دوان پیدا شد . گمان بردند که صیاد می در پی او است . سنگ پست در آب جست و از غ بردخت پرید و موش بسوی او فرید . آهوی بخار آب آمد و اندکی آب خورد و بهر اسب ایستاد و بچپ و راست میگرست . زاغ چون حال آهوی را دید بر هوا رفت و بگرست تا ببیند کسی در پی او می آید . بجه جانب چشم انداخت کسی را ندید سنگ پست را آواز داد تا بیرون آمد و موش هم حاضر شد . سنگ پست که بهر آهوی را دید پرسید حال چیست و از کجا می آیی ؟ آهوی گفت مدتی در این صحرا آسوده بچرا مشغول بودم امروز بختی را دیدم پنداشتم صیاد است باینجا که نختم . سنگ پست گفت مترس که صیاد تا کنون بدین مکان نیامده است و ما دوستی خویش را در حق تو دریغ نمیداریم

با بجمه موش قوی دل گشت و از سوراخ بیرون آمد. زراغ او را درک گرفت و هر دو بیدار یکدیگر شاد شدند.

چون روزی چند گذشت موش زراغ گفت چنانکه می بینی این مکان با صفا و باطراوت است چه خوب میشد اگر ابل و فرزندان را هم می آورد و یکباره در اینجا میماندی. زراغ گفت بی جایی دلگستاست و در خوشی آن نذارم لیکن در اینجا میمانم مرغزاری است خرم و اطراف آن پر شکوف گل خندان. سنگ پستی از دوستان من هم در آنجا وطن دارد و طعمه من آن حوالی بسیار یافته میشود و دیگر اینکه اینجا راه آمد و شد گذریان است و کم است ببا آسیمی برسانند مصلحت آنست که بدانجا رویم و در نعمت و فراوانی و امن و آسایش زندگانی کنیم. موش دعوت زراغ را پذیرفت. پیر زراغ دم موش را گرفت و روی بمقصد پرواز کرد.

چون در آنجا رسیدند سنگ پست ایشان را دید و در آب رفت زراغ آهسته موش را از هوا بر زمین آورد و سنگ پست را آواز داد سنگ پست بیرون آمد و خوشحالیها کرد و پرسید از کجا می آئی و حال چیست؟ زراغ قصه خود

گذرد چه لذت دارد ؟

سنگ پشت هنوز در این سخن بود که صیبا وزد و در پدید آمد و موش از بریدن بند با فارغ شده بود . آهوی بخت و زراغ پرید و موش در سوراخ شد . صیبا دبر سید و چون دام آهوی بریده دید متحیر بچپ و راست میگردد نظرش بنگ پشت افتاد و اگر گرفت و محکم بست و در تو بره انداخت و ردی براه نهاد .

یاران جمع شدند و از حال سنگ یشت جو یگشتند معلومشان شد که بدست صیبا گرفتار شده است . زاریها کردند و تلخیها چشیدند و بر بخت بد خویش نفرینها فرستادند . زراغ و آهوی گفتند زاری و ناله ما بجال سنگ یشت سودی ندارد بهتر است که حیلای بیندیشیم و او را خلاص دهیم . موش با آهوی گفت تدبیر این است که تو خود را بر گذر صیبا دبیفکنی و چون مجروحی نشان دهی زراغ بهم بر تو نشیند و چنان وانمود کند که نسبت به تو سوء قصدی دارد . چشم صیبا که بر تو افتد بی شک بجانب تو میل کند و سنگ پشت را با تو بره بر زمین گذارد و روی بتو آورد . چون نزدیک تو رسید لنگان لنگان از پیش او

آهوبه‌بیشنی ایشان رعبت نمود و در مرغزاری نزدیک اقامت کرد. گوشه‌ای
بود که هر روز در آنجا جمع میشد و بازی میکردند و سرگذشت میگفتند.
روزی زراغ و موش و سنگ پشت مانند روزهای دیگر در همان گوشه
جمع شدند و ساعتی بانتظار آهونشستند. آهونیا مدنگران شدند و زراغ گفتند
برهوا پرواز گیر و در حوالی بنگر تا از آهوا اثری هست یا نه. زراغ برهوا رفت آهوا
در دامی گرفتار دید. باز آمد و بیاران گفت. زراغ و سنگ پشت به موش
گفتند در این پیش آمد از ماکاری ساخته نیست و جز بتو امید نتوان داشت شتاب
کن بلکه توکاری انجام دهی. موش بجهله تمام پیش آهوا رفت و گفت ای برهوا
چگونه بدین دام گرفتار آمدی؟ هنوز جواب نشنیده بود که سنگ پشت رسید.
آهوا گفت ای برادر آمدن تو اینجا بر من دشوارتر از این بلا است چه اگر صیاد
بما برسد و موش بندهای مرا بریده باشد من بچالاکي از نظر او پنهان خواهم
شد، زراغ هم می‌پرد و موش در سوراخ میرود، اما تونه تاب مقاومت داری
و نه پای گیریز را خود را بر چاکنده می؟ سنگ پشت گفت چگونه میتوانستم که
نیایم و دوست خود را هنگام بلا تنها گذارم. زندگانی که در فراق دوستان

مرض سل

حکیمان امروزه همه با توپ و تفنگ و ناک و مسلسل و امثال آن
متلخند تا جلوهٔ شمس را بوطن بکینند . حکیمانی هم داریم که بی سلاح از دشمنان
بدن جلوگیری می‌کنند . این جنگیان آفتاب ، هوای تازه ، غذای سالم
و تقوی و رعایت دستورهای بهداشتی نام دارند . سابقاً مردم بکسی که
مرض میشد توجه میکردند تا او را معالجه کنند ، اما امروز بیشتر توجه بر این است
که اصلاً کسی مرض نشود و این کوشش در حفظ و بقای صحت مردم جهان
تأثیری بسزا نموده . از جمله مرضهایی که جلوگیری از آن نا حدی میسر شده ناخود
رئاست و هر چند هنوز برای مسئولان بهداشت عمومی بلیه ای عظیم بشمار
میرود مع ذلک بطرق مختلف موفق شده اند که از شدت آن نسبت بسابق
بکاهند .

چه باعث مرض سل میشود ؟ از مدتها پیش بعلت این ناخوشی پی برده
و معلوم داشته اند که موجودی زنده بنام میکرب سل باعث این مرض میشود .

فرا کر کن بسیکن بدان گونه که از رسیدن بتو نومید نگردد و همچنان از پی تو بیاید
 در انشای این حال من بر سر توبره میروم و امید جهان دارم که شما هنوز در
 تگای با شید که من بند های سنگ پشت را بریده باشم. چنین کردند، صیاد
 در طلب آهواره شده چون باز آمد بند های توبره را بریده و سنگ پشت را رفته دید
 و از مشاهده آن حالات عجیب سخت بر سرید و با خود گفت اینجا زمین پر یان
 و جادو است زود باز باید گشت و تعجیل بروی بخانه خویش نهاد.

زاغ و موش و آهو و سنگ پشت با اتفاق بسیکن خویش باز گشتند و از
 آن پس دیگر نه دست بلایا من ایشان رسید و چشم بد با سودگی خاطر ایشان
 آسیمی رسانید عیش ایشان هر روز قهرم تر و احوال منظم تر بود.

(تعلی معنی از کلید و دمنه)

پیش : چرا کوتران مدام افتادند؟ چگونه از دام خلاص شدند؟ ثمره اطاعت اردشیر، و
 همکاری باد و ستان چیست؟ شما در منزل چگونه می توانید مایه را در خود هم کاری کنید؟ در دست
 مایه را با نظم چگونه هم کاری می توانید کرد؟

خلاصه این حکایت را نقل کنید؟

خانواده بارخه نمیکند و گاهی همه افراد خانه بدان مبتلا میشوند پس باید برای جلوگیری آن از راه شروع بکار کرد. سل ارثی نیست و هیچ طفلی مسلول بدنیا نمیآید اما ممکن است مزاجش حاضر بپذیرفتن مرض باشد. طفل معمولاً مرض را در خانه از پدر یا مادری یکی دیگر از اعضای خانه که مسلول باشد میگیرد.

چون بزرگسالانی در خانواده گرفتار مرض سل هستند اما خود نمیدانند ضعف مزاج و خستگی از آن را بسوزنم یا نفس تنگی و امثال آن نسبت میدهند گاهی هم اتفاق میافتد که با وجود مسلول بودن صلاًضعفی احساس نمیکند این قبیل اشخاص اگر دستورهای صحیح را مراعات نکنند مرض آنها بسایر افراد خانواده هم سرایت خواهد کرد و در این موقع است که کودکان خانواده قریب بتعین دچار سل میشوند. چقدر بحال طفل مفید است که بزرگترها از بوسیدن او خاصه دهان وی دوری جویند.

مسلول مرض را از مسلولی دیگر میگیرد. در خل و خلط مسلولان مقدار زیادی میکرب سل موجود است و چون راه عمده انتقال میکرب خل و خلط بینی و گلو است برای جلوگیری از سرایت بدیگران، مریض باید دستورهای ساده دل را بکار بندد.

میکرب سل را با چشم نمیتوان دید و برای دیدن آن ذره بین لازم است. میکرب ناپیدا از بسیاری جهات مثل من و شماست؛ اکسیژن میگیرد و مانند کربونیکت پس میدهد، حرارت و غذا محتاج است. مختصر، میکرب سل برای زندگی همان موادی را لازم دارد که من و شما لازم داریم و همین جهت بدن انسان خوب پرورش میابد.

آب جوش و آفتاب دشمن میکرب سل است. بعضی مواد سمی نیز از هلاک میسازد. چیزی که هست آنچه میکرب سل را میکشد بباقیهای بدن اند. هم آسیب میرساند و باین جهت اگر میکرب بدخل بدن راه یابد رهایی از چنگ آن کاری آسان نیست.

غذای نامناسب، خستگی، باد و سرما و رطوبت سل نیا درند، اما احتمال دارد که راه را برای ورود میکرب به بدن هموار سازند. بعضی کوکان از همان هنگام رادن آماده این مرضند و میکرب سل که دخل بدن این کودکان بشود زود آنها را مریض میکند.

از سل چگونه میتوان دوری جست؟ سل مرضی است که بیشتره

۳- مسلول همه چیز و حتی دست خود را باید از صورت دور گیرد.

۴- قبل از غذا خوردن مسلول باید دست و صورت را بشوید.

برای کسی غذا نپزد. آشپز چه در خانه و چه در همان خانه باید آدم سالم و پاک و تمیزی باشد.

پای مگس بخوراک نباید برسد. تنها انسان ناقل میکرب سل نیست مگس هم همین کار میکند. در بعضی محلات که مردم از انباشتن بچین و زباله و فضل طيور جلوگیری کرده اند مگس کمتر دیده میشود. پهن و فضل طيور جای تخم گذاری و رشد نوزاد مگس است و اگر این کثافات نباشد از نمویلیونها مگس جلوگیری میشود. ده روز طول میکشد تا نوزاد مگس بشود. اگر پهن و زباله را نتوان از محله دور کرد دست کم تخم و نوزاد مگس را میتوان با مواد شیمیائی از بین برد. طرق مهم جلوگیری از انتشار میکرب سل را ذکر کردیم همه ساده است اما با همه سادگی اگر آنها عمل نکنند علاوه بر آنکه ادب اجتماعی را رعایت نکرده اند از خطر مرض و مرگ محفوظ نخواهند ماند. بین رعایت و عدم رعایت دستور بهداشتی همان اندازه تفاوت است که بین نقابت و سلامت و مرگ و زندگی.

۱- خل و خلط را در دستمالی کاغذین بیندازد و آرافور آبسوزاند زیرا میکرب سل در شعله آتش زنده نمی ماند. بعضی مرصیها بجای این دستور ساده آب بینی و خلط سینه را در کوچه و خیابان هوسر جاکه رسید میاندازند. میکرب سل حتی در برابر آفتاب مدت یکساعت در خلط زنده میماند. این خلط که خوب خشک نشده است بتکفش بیدری بچاره می چسبد و همین که بدرجاء رسید و با طاق افت کمی از آن از کفش بپوش اطاق می نشیند طفلی در اطاق چهار دست پا بشیر شود است. مقداری از میکرب بدست او میرسد. در این سن چون طفصل عادت دارند که انگشت یا چیزی را که در دست دارند بدان ببرند این خطر هست که مدین و سیده میکرب بدن آنها وارد شود.

۲- مسلول کسی را نباید بوسه و هنگام صحبت و عطسه زدن و غیره کردن باید دستمالی جلوه دمان بگیرد. اگر یکی از افراد خانه بمل باشد مصلحت آنست که تافع مرض نشده از خانه دور بماند و اگر در خانه ماند باید با مخصوص داشته باشد و حوله و لحاف (ملافه) و لباس زیر و ظروف مورد استعمال او را بچوشانند و از آنچه سایر اعضای خانواده بکار میسوزند جدا بکندارند.

۵- روزی چهار لیوان آب پاک بیاشامید.

ع- صورتان را دستمالی نکنید و همیشه قبل از غذا خوردن دستتان را با آب صابون بشوئید.

آیا مرض سل معالجه پذیر است؟ اگر زود لوجود مرض پی
برده غالباً مرض معالجه میشود. و بعضی از مدارس خارج مجتهدان همه معاینه میشوند
و این عل بسیار نافع است چه اگر مرض در آغاز بروز تشخیص گردد معالجه آسانتر
دست میدهد و همچنین معلوم شد شاگردی مسلول است با و اسراحت فراوان
و هوای تازه و غذائی مقوی میدهد و بعضی اوقات ریه ای را که مریض است
بهو امید هدیهی موقعا از کار کردن میاندازند.

هر چند بسیاری از مسلولان معالجه میشوند با این حال جلوگیری از مرض
از مداوا بهتر است و بقول معروف «کمتهال جلوگیری بیکت ضرور معالجه میاررد»
پیش : علت مرض سل چیست؟ میکرب سل از جهت مانسانند است؟ دستان بیکر سل
چه هستند؟ چه چیزائی مزاج را مستعد مرض سل میکند؟ چگونه دارج را بهائی ممکن است شخص برص سل مستلا
گردد؟ چگونه میتوان از مرض سل محفوظ ماند؟ وظائف شخص مسلول چیست؟ که شرط مرض سل معالجه
پذیر است؟

میکرب سل در شیر گا و مسلول هم یاقه میشود . در بعض نقاط ما موران
بهمداری مراقبند که شیر گا و مریض فروخته نشود و حتی هر سال گا و بارها معاینه میکنند
راه مطمئن دیگر نگاه داشتن شیر است بدت نیم ساعت در حرارت ۷۵ درجه سانتی گراد
و این عمل را پاستوریزه کردن شیر گویند .

آیا در جنگ با مرض سل تنها وسیله دفاع، جلوگیری از ورود میکرب
به بدن است ؟ نه . مزاج سالم قوی هم کوکلی است بزرگ و اگر میکرب به بینی
و گلو و شش مرد سالم و نیردمند وارد شود مزاج در برابر حمله آنها مقاومت میکند
سیران و دحترانی که علاقه مند بقویت بنیه و بدن خود هستند دستورهای
ذیل را بکار بندید :

- ۱- اگر در آب و هوای معتدل زندگی می کنید روزی دوسه ساعت
در هوای آزاد و آفتابی بسربرید و فقط بانداژه لازم لباس بپوشید .
- ۲- بوقت معین و بشاط غذای مقوی سالم بخورید .
- ۳- هر وقت احساس خستگی زیاد کردید با استراحت بپردازید .
- ۴- شبی ده یا یازده ساعت بخوابید .



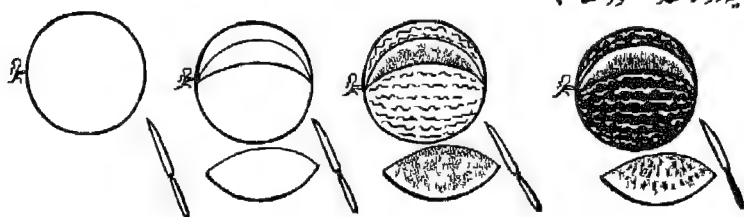
البارسلان قیصر روم

البارسلان که از پادشاهان نامی ایران و دؤمین پادشاه سلجوقی است
 بالشکری گران عسکر روم نمود. قیصر روم نیز با سپاهی بسیار رو با آورد.
 در حد و آذربایجان دو لشکر بهم رسیدند و آماده کارزار شدند.
 پیش از آنکه جنگ شروع شود روزی البارسلان باتی چند از خاصان
 خود بیکار رفت و عادت او چنان بود که هنگام شکار جامه ساده میپوشید
 و از نشانه های سلطنت چیزی با خود نمیداشت. در شکارگاه فوجی از لشکریان روم
 بایشان برخوردند و همه را دستگیر کردند. سلطان بهر امان خود گفت بمن هیچ
 احترام مگذارید تا مرا نشانند و ندانند کیستم. آنها را نزد قیصر بردند قیصر پرسید
 رئیس شما کدام است گفتند ما را رئیس نیست از راه نادانی بیکار بیرون آمدیم و
 گرفتار شدیم. قیصر گفت تا آنها را مجبوس داشتند.
 دو تن از همراهان البارسلان که گرفتار نشده بودند بشکارگاه بازگشتند
 و نظام الملک وزیر البارسلان را از واقعه آگاه ساختند.

اگر در جنگ غالب می‌آیدی و بر من دست می‌یافتی با من چگونه معامله می‌کردی؟
 قیصر گفت امر می‌کردم ترا تا زیاده‌زنند بر سلطان تبسم کرد و گفت اکنون که نتیجه کارزار
 برخلاف آرزوی تو شده است در حق تو چه روا باشد؟ گفت اگر قصاصی بکشی و اگر
 تاج‌بندی بفروشی و اگر خودستانی دزدی بگیری و بیایخت خویش برو اگر پادشاهی
 بخش. السارسلان او را بخشید و نزد خود بنشاند و نهایت احترام کرد و فرمود
 تا از امرای روم هر که اسیر شده بود را گرداند.

۱- سرش - السارسلان ارچه سلسله‌ای بود؟ - در چه زمانی در ایران سلطنت می‌کرد؟
 چنانکه السارسلان دست سپاهیان روم گرفتار شد؟ - چگونه حکایت السارسلان
 با قیصر روم جوشد؟ - چه گفتگوئی بین السارسلان و قیصر رد و بدل شد؟ - السارسلان با قیصر چگونه قرار
 کرد؟ - رفتار او سطرشما چه طور بود؟

۲- این لعبها و حلقه‌ها را معنی کسید: السارسلان عزم روم نمود - لشکر گران - ماده کار را رساندند - دست
 سلطنت - را رافاقت نمود - ست‌الگاه آواره در انداخت - برسم رسال - بر من دست می‌یافتی در حق تو
 چه روا باشد - خود ست.



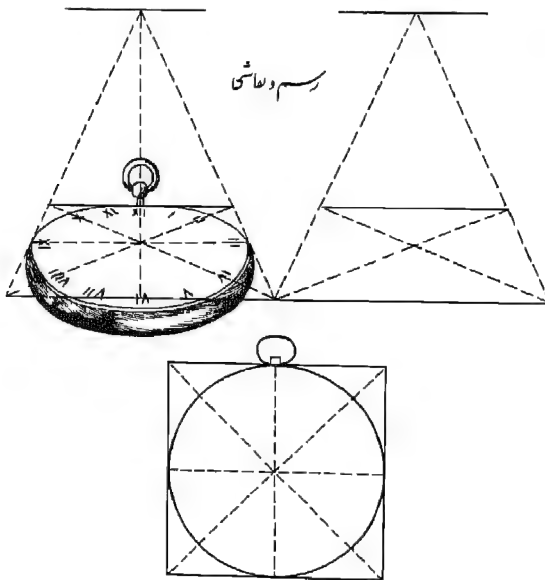
نظام الملک آن دور در خیمه خود مجلس فرمود تا از افاش نشود. شبگاه
آوازه در انداخت که سلطان از لشکار بازگشته است. روز بعد خود برسم رسالت
بلشکر گاه قیصر رفت قیصر را اعلام کردند فرمان داد تا خواجه را بغزت و احترام در
مکانی لایق فرود آورند. نظام الملک سخنی چند با قیصر گفت و مراد او مذاکره صلح نمود.
چون آهنگ بازگشت کرد رومیان پرسیدند از لشکر گاه شما کسی گم شده
است؟ خواجه گفت نمیدانم چه شکر بسیار است. گفتند از سواران شما چند تن
پیش ما گرفتارند گفت اگر بازدهید ممنون میشوم. البارسلان را با یاران پیش وزیر کرد
نظام الملک با آنها سرزنش آغاز کرد که در چنین روزها چگونه خود سرانه لشکار می‌روید
و خود را گرفتار می‌سازید؟ آنگاه ایشان را بدنبال خود انداخت و با خود برد.

همینکه از حدود لشکر روم بیرون رفتند نظام الملک پیاده شد و رکاب
سلطان را بوسید. رسولی که از جانب قیصر با ایشان همراه بود دانست که آن اسیر
پادشاه بوده است و بسی حسرت خورد. البارسلان در همان روز بجنگ پرداخت
و رومیان را شکستی بزرگ داد. قیصر بدست یکی از سپاهیان ایران گرفتار شد
او را نزد البارسلان بردند. البارسلان با او مهربانی رفتار کرد و از او پرسید

دجوش میخورند و سنگهای سخت مبدل میشوند. مقداری آرانها نیز در مصب رودها و سواحل
دریاها و دیگر نقاط زمین بحال بر میماند و میگیرند.

همه مواد آبی که بر تریب مذکور سطح زمین بر میگیرند سنگهای نه نشستی نامید
میشوند. سنگهای نه نشستی در شکل و ترتیب ذرات متفاوت و به پنج طبقه منقسم اند:
سنگهای شنی - سنگهای آهکی - سنگهای رستی - سنگهای نمکی -
سنگهای سوختنی - که هر یک را جداگانه خواهید خواند.

پرسش: سنگهای نه نشستی چند قسم است؟ سنگهای نه نشستی چگونه بوجود میآید؟



سنگهای نیشتی

از آب برف باران، چشمه ها و جویها پدیدار و از اطراف سر از زیر میگذرد
چشمه ها و جویها بتدریج بیکدیگر می پیوندند و تسکین نهری بزرگ میدهند و نهرها نیز بهم
می پیوندند و از پیوستن آنها رودهای بزرگ پدیدار و بوجود میآید. رودها بیشتر دریا
و دریاچه ها میزنند.

آب که از کوه سر از زیر میشود سنگهای سخت را که در راه اوست از جای
میکنند و با خود میبرد. سنگها بحریان آب روحی هم میعطند و بندهت بهم میزنند
و سائیده میشوند و هر چه بیشتر بروند سائیدگی آنها بیشتر و حجم آنها کوچکتر میشود. همچنین آب بزیان
هموار و صاف رسید سنگت پاره ها بنای فروستن میگذارند، اما آنها که بزرگترند
سنگین ترند، زودتر و آنها که کوچکتر و سبک ترند دیرتر فرو می نشینند.

ذرات کوچک که از سنگها جدا میشوند شکل ماسه و شن در میآیند و با آب
مخلوط میگردند و همچنان به راه آب میروند تا دال دریاچه و یا دریا شوند و در آن
بنشینند. این ذرات کم کم طبقه طبقه روحی هم قرار میگیرند و بواسطه فشار بهم می چسبند

چگونه بدن ما کار خود را انجام میدهد^(۵) دشگاه گردش خون

دیدیم که غذا از روده های کوچک وارد خون شد . خون بوسیله رگها تمام بدن گردش میکند . بعضی از این رگها بقدری کوچکند که بچشم دیده نمیشوند . بد دره بین آنها را باید دید . اینگونه رگها رگهای موئی معروفند .

اگر سر سوزنی بآنگشت خود فرو برید فوراً خون بیرون میآید این خون مکن است از چندین رگ موئی باشد . رگهای موئی در همه جای بدن بجز داخل موجود دارند . چنانکه گفته شد دیواره های این رگها بسیار نازکند . غذا میتواند با آنها وارد شود و از آنها خارج گردد و با استخوان و مایچه برسد .

رگهای موئی بر رگهای بزرگتری پیوندند . بزرگترین آنها بقلب برند یا از قلب میآورند . آنها که خون بقلب میزنند سیاه رگ و آنها که از قلب خون بیاورند سرخ رگ خوانده میشوند . سرخ رگها و سیاه رگها آنقدر شاخه های کوچک میگردند که سرخ رگها در صورت رگ موئی در میانند . این سرخ رگهای موئی با سیاه رگهای موئی بهم متصل میگردند . خون از قلب بوسیله سرخ رگها بسرخ رگهای

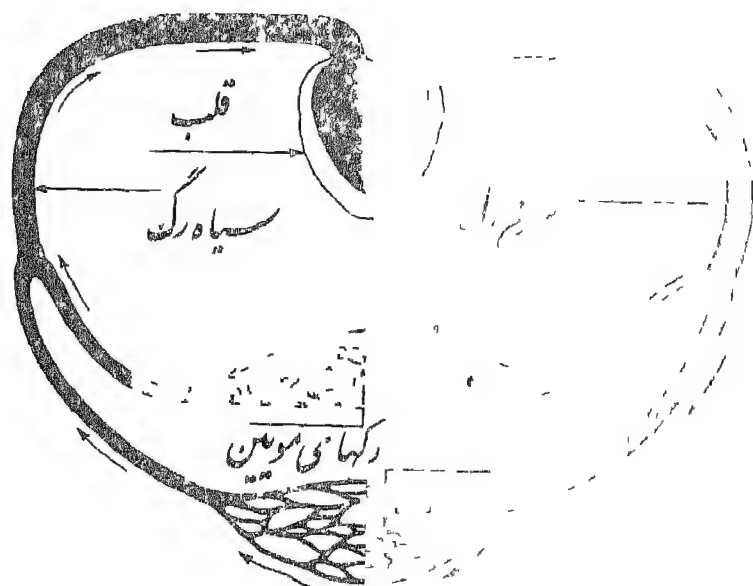
جوان و مادر

روزی بغرور جوانی بانگ بر مادر زد . دل آزرده بکنج نشست و گریان
 همی گفت مگر خردی نه اموش کردی که دشتی میکنی ؟

چه خوش گفت زالی بغرورند خویش چو دیدش بلیک افکن و پلین
 گراز عهد خردیت یاد آندی که بیچاره بودی در آغوش من
 نکردی در این روز بر من جفا که تو شیر مردی من پیرزن

«گلستان سعدی»





میرسد و از سرخ رگهای مولی بیا رگهای مولی از آنجا بوسیله بیا رگها باز قلب برگرد
رگهای مولی اگر چه هر چند کار آنها مهم و برک است .

قلب که حکم قلب دارد و تمام بدن خون میفرستد در وسط سینه قرار
دارد و از پشت بزرگتر نیست . قلب از مایچه ساخته شده است . مایچه قلب
که منقبض میشوند خون را داخل سرخ رگ میرانند ، سپس قلب منبسط میشود
و خون از بیا رگ وارد آن میگردد ، باز قلب منقبض میشود و خون بسرخ رگ
و سرخ رگ بوسیله رگهای مولی خون را بیا رگ میبرد و باره قلب منبسط میشود
و از بیا رگ خون را بخود میکشد . این عمل مدام جریان دارد .

انقباض قلب را ضربان و گاهی نبض هم میگویند . دست خود را ^{شش} ^{سینه} را
گذارید آیا ضربان قلب را حس میکنید ؟ ضربان قلب را در مچ دست هم میتوان
حس کرد . وقتی مریض میشود طبیب نبض شما را میگیرد . اگر سخت مریض باشد
ممکن است یا خیلی تند باشد یا خیلی کند . در حال صحت قلب اطحال در هر دقیقه
نود تا صد بار و قلب شخص بالغ هفتاد تا هشتاد و پنج بار میزند .

رگها و خون و قلب دستگاه گردش خون را درست می کنند . این رگها

است که خون بر سر سبدن میفتد .

در این عکس خطهای قرمز بجای سرخ رگ و خطهای آبی بجای سیاه رگ
نموده شده است . بخاطر داشته باشید که رگهای موئی سرخ رگ و سیاه رگ
بهم می پیوندند اما چون زیاده از حد کوچک است در این شکل نمودار نیست
حون مایعی است سرخ رنگ . علت سرخی آن را میدانید ؟
این آزمایش مطلب را روشن میازد :

۱- سوزنی را در لکل فرو برید تا میکروبهای آن کشته شود پس آنرا
بر یکی از انگشتان زنید .

۲- قطره حونی که از انگشت بیرون میآید روی قطعه شیشه ای قرار ^{دهید}

۳- شیشه را زیر عدسه ذره بین بگذارید .

اگر ذره بین خیلی قوی باشد قطره خون را بصورتی بشما نشان خواهد
داد که در این عکس نمایانست . عکس گریچه ها ، چنانکه می بینید جزء مایع آن سرخ
رنگ نیست بلکه مثل آست در این مایع اجسام بسیار ریز سرخ رنگی شناورند که خونرا
| قرمز نشان میدهند . اجسام سفید رنگ هم در این مایع بچشمشان میخورد ،

طبيب و خليفه شناس

در عهد یکی از خلفای عباسی پزشکی بود که خلیفه بجاقت او اعتماد کامل داشت، لکن بمبتلاک بود که مبادا او را با پادشاهان دیگر رابطه باشد و بحریک آنها در پی هلاک او برآید. برای اینکه از چنین اندیشه ای فارغ شود خواست او را امتحان کند.

روزی ویرا بخلوت خواند و گفت مراد شمنی است که میخواهم آشکارا بقتلش برسانم. دارونی کشته بساز و بیا ورتا با و بخور انم. طبیب گفت این از من بر نمی آید، روزی که من مشغول طبابت را برگزیدم تصور نمیکردم جز دوا می سودم و از من نخواهند بدین جهت دواهای مضر نیا موخته ام. اگر خلیفه خبر آن خواهد اجازة دید که روم و بیا موزم. خلیفه گفت این بطول می انجامد خلاصه هر قدر خلیفه اصرار کرد از طبیب همان پاسخ نخستین شنید. ناچار بجزب و فرمان داد.

طبيب کيسال در زندان ماند و در آن مدت بطالعه کتب خود را

این اجسام ربر گویچه های سرخ و سفید خونیست. گویچه های قرمز اکثرتن را از ششها و سلولها میدهد و گاز رخی را که سلولها پس داده اند از آنها میگیرند و در بازگشت ششها میدهند و ششها آنرا از راه حوضه و بینی از بدن دفع میکند جز مایع خون غذا را که از راه کویکت فرا گرفته است بسر سر بدن میبرد و سلولها میدهد و در عوض کثافات آنکی را که سلولها پس میدهند میگیرد و در بازگشت نیمی را بصورت پنباب از راه کلیه و مثانه و نیمی را بشکل عرق از سوراخهای پوست بدن بیرون میدهد. گویچه های سفید حکم پاسبانان را دارند، همچنانکه در شهر پاسبانان مراقب استقامات و اجزای قانونند گویچه های سفید هم از تن مراقبت میکنند و اگر میکربها داخل بدن شوند فوراً آنها را در میزنند و از میان میبرند، اگر گزگشت خوردند انسان مریض میشود.

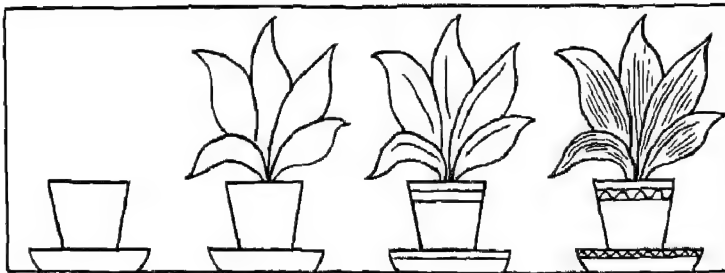
بطور خلاصه، خون در هر دقیقه بیش از هفتاد و هشت دور تا دور بدن گردش میکند و در هر گردش دو کار مهم برای بدن صورت میدهد یکی رسانیدن اکسیژن و غذا سلولها و دیگری پس گرفتن فضولات و کثافاتی که سلولها از خود دفع میکنند. در دره های آئیده آنگاه که از دستگاه تنفس و دفع فضولات صحبت میکنیم باز هم در باره خون و چگونگی کاری که در بدن میکند گفتگو خواهیم کرد.

که صحت خود را در آزار مردم بکار نسوزد و داروی کشنده نسازد و کس نباموزد
و من نتوانستم بهر خلاف این و پیمان خود رفتار کنم خلیفه چون این بشنید او را بنواخت
و محل اعتماد خود را داد .

پیش : حلقه چگونه بر شک مخصوص خود را آرمود ؟ چرا طباء حلقه اخلاص نکرد ؟
طیبه طیب حیات ؟

حکمت

من آنکه کند حکیم آغاز یا هر گشت سوی نقد دراز
که ز ناگفتش حسل زاید یا ز ناخوردنش بجان آید
لا جرم حکمتش بود گهتار خوردنش تدریجی آرد با
(گلستان سعدی)



مشغول میداشت و از حبس شکایت نمیکرد. پس از کیسال خلیفه گفت در حاضر ساختند و مال بسیار با شمشیر مقابل او نهادند. آنگاه گفت آنچه از تو خواسته‌ام امری است که صلاح مملکت در آنست و مرا از آن چاره نیست اگر فرمان مرا اطاعت کنی این مال و چندین برابر آن از تو خواهد بود و گرنه میفرمایم با این تیغ گردنت را بزنند. طبیب بر آنچه نخست پاسخ داده بود کلمه امی نیفزود و خلیفه گفت ترا خواهم کشت. گفت با آنچه خدا خواسته باشد رضیم.

خلیفه در این حال تبسم کرد و باو گفت دل خوش دار که آنچه تا کنون کرده‌ام برای آزمایش تو بود. من از کید پادشاهان بمیناکم و میخواستم بر تو اعتماد داشته باشم و از دانش تو با خاطری آسوده بهره مند شوم. طبیب خلیفه را سپاس گفت. خلیفه گفت اکنون بگوی چه چیز ترا بر آن داشت که از خشم و تهدید من ترسیدی و فرمان مرا اطاعت نکردی؟ طبیب گفت و چنین یکی دین که حکم میکند با دشمنان نکوئی کنم تا چه رسد بدوستان، و دیگر صنعت من که برای نفع مردم و حفظ جان آنها وجود آمده است، و ما طبیبان را قانویت که چون نجوا هم کسی اجازه معالجه امراض دهیم، سخت از او پیمان میگیریم

چنگیز

کسور ایران تا کنون چندین بار مورد هجوم طوایف بیگانه شده اما
هجومی سخت تر و شوم تر از هجوم مغول نبوده است. مغول نام قبیلۀ زرکی
از ترک بود که بطوایف و عشایر بسیار تقسیم میشد. این طوایف همه با چابک
بودند؛ سکن اصلیشان دشت گبی در آسیای مرکزی بود. داین دشت
شهر و قصبه وجود نداشت و بیشتر گزرا و حشوبی آبادی بود در نواحی آبادش
هم درخت دیده نمیشد و آبادی آن محصور بر تعمای سبزه و حرم فراوان بود.



سرایت امراض

بعضی از ناخوشیها از شخص مریض به دیگران سرایت میکند. علت سرایت
حیوانات بسیار که چکند که بچشم دیده میشوند این حیوانات را میکرب مینامند.
میکرب مرض بوسیله آب یا هوای حیوانات بدن انسان راه میابد
و آنجا رشد و نمو میکند و شمارش باندک زمان چندین هزار برابر میشود و اگر
در دفع و علاج آن نکوتند انسان را بلامک میکند. سرخج و مملک و خناق و حصه و وبا
و سل و آبله از امراضی هستند که توسط میکرب سرایت می کنند

میکرب در بدن ضعیف تأثیر فزاینده ای میکند. پس ما باید دریر و مند
ساختن خود بوسیله ورزش و تنفس در هوای آزاد و غذای مناسب بگوئیم و برای سالم
داشتن بدن مطابق دستورهای صحیح رفتار کنیم، و در صورتیکه مریض شدیم بطبیبانان
رجوع، و از پیروی معالجات اشخاص دیگر خودداری کنیم.

پیشش: سرایت امراض یعنی چه؟ برخی از امراض سرایت کرده و تمام مردم را بگوئیم که ماحث شویم
صورت ناخوشی یکی باید رجوع کنیم که ما را معالیه کند؟ چرا؟

کاهی استخوان یکدیگر را خرد میکردند. از کستن و شنیدن قصه و شرح حال ییلو امان
 هم لذت میبرد. زمانی هم بنواختن سازی که یک سیم بیشتر داشت مشغول میشدند
 در میان یکی از ییلو اینفل شخصی نام توچین که بعداً معروف بچکنیز شد ظهور کرد
 این شخص بسیار پرزور و تیراندازی قابل بود و داشت زنی بجای همسرت داشت
 که بیج حریف در مقابل او ایستادگی نمیکرد. توچین سیزده ساله بود که بدش مسموم
 گشت و وی بجای پدر رئیس قبیله شد. آب و هوای سرزمینی که زیر فرمان او بود
 بر آب و هوای نقاط مجاور اندکی برتری داشت و همین امر باعث شد که پس از فوت
 پدرش دشمنان وقت را غنیمت شمرند و بسوزین او هجوم بردند. چون این حمله
 ناگهان بود توچین نتوانست مقاومت کند بایرانش فرار کرد و در انشای فرار
 رشادت بسیار نمود و دشمنان را که در پی او میتاختند بضرب تیر از پایی در میآورد
 درختهای بر برگ میرید و در معبر دشمن میانداخت تا مانع تاخت و تاز وی شود.
 عاقبت افراد خانواده اش پراکنده شدند و از ترس دشمنان بغاری پنا
 بردند و خود او هم در دره ای پنهان شد و روزی چند در آنجا بسر برد سرانجام گرسنگی
 باوز و آورد ناچار از نیابگاه به سیردن آمد دشمنان او را دیدند و اسیر کردند.

در این ناحیه بادهای سرد میوزید و بارندگیهای سخت پررعد و برق
 میشود و رعد و برق بحدی قوی بود که گاه جمعی از اهلاک میکرد. هوایش بسیار سرد
 و بیشتر بارندگیش برفهای سنگین بود. فصل بهار گاهی آنقدر سرد میفرود میخفت و
 پس از سرمای سخت بهنگاهای هوا گرم و بعد از آنکه مدتی مجدداً سرد میشد.

خوراک مغولان در بهار و تابستان که مادیانها و گاوها بشیر میآمدند
 شیر و ماست و غیره دیگر لبنیات بود و در زمستان اغلب از زن بچته میخورند.
 در اواخر زمستان که گرنگی آنها سخت فشار میآورد بغارت همسایگان
 مشغول میشدند. در هنگام جنگ علف خوراک مغولان گوشت شکار یا اسب گاوی بود که سواران
 آن را زیر زین اسبان می نهادند و خود سوار میشدند و چون آن گوشت داخل
 فشار بدن آن اسب و سوار اندکی می پوسید آن را میخورند.

مغولها لباس خود را از پشم گوسفند و پوست بعضی حیوانات تهیه میکردند.
 فرش چادر و سنان قالی بخارا و تیش اسلحه آنها بود که در اطراف چادر میآویختند.
 مواظبت چادرها و روشن نگاه داشتن آتش را دختران بر عهده داشتند بهترین و
 سرگرمی و تفریحشان صید ماهی و اسب سواری و دست زنی بود و در بازی خیر

چند روز راند و عاقبت در حالی که از گرسنگی حجتی نده بود بچادری رسید.
از اهل چادر سرخ اسبهای خود را گرفت، جوانی از چادر درآمد و باو گفت
امروز صبح چند نفر اسب سوار از اینجا گذشتند. اسب خود را نیز بموچین داد و هر دو
باتفاق در پی دزدان روان شدند. پس از دو روز بمحل دزدان رسیدند اسبها
گرفتند و میشانداختند و راندند. دزدان خرس شدند و سر در پی آنها نهادند.
موچین یکی از ایشانرا که بسیار نزدیک شده بود بضرب تیر از پای در آورد. دزدان
دیگر رسیدند و بر سر آن کشته جمع و بدان مشغول شدند. موچین و رفیق جوانش
مشغولی آنها را غیبت شمردند و اسبانرا بشتاب تمام راندند تا بچادر آن جوان رسیدند.
موچین نخی آنجا توقف کرد و پس از صرف غذا جوانرا وداع گفت و بقبیله خود رفت.
رشادت موچین و کارهای عجیبش سبب شهرت او شد و مغولان که فتنه
دلاوری او شده بودند در اطرافش جمع و او را از دل و جان مطیع شدند و او بیای
ایشان بر تمام طوایف مغول فرمانروا گردید و در اینوقت او را چنگیز خواندند یعنی
سردار سرداران. چنگیز پس از چندی بکمر جانیگری افتاد و بکشور چین حمله برد
و آن کشور را پس از تحلل رنج بسیار بکشود پس بشرحی که در اینجا آورده اند بمرقند

مدتی در اسیری ماند و در این مدت همیشه دستهایش بسته بود شبی نگهبانش بخواب رفت و او بادست بسته فرار کرد همینکه مسافنی پیمود از دور سواری چند را دید که از پی او میشتابند خود را برود خانه ای که نزدیک بود رسانید و با وجود سردی هوا خود را بآب انداخت. سواران پی او را گم کردند بناچار باگشتند تموچین از آب بیرون آمد براه افتاد تا نیمه ای رسید اهل خیمه بحالش رقت آوردند و او را در میان آرا به پیرانشم که در آنجا بود مخفی ساختند.

در این اثنا باز سواری چند در رسیدند و در جستجوی او بتفتیش خیمه پرداختند یکی از آنها نیزه خود را در میان پشمها فرو برد سنان نیزه بیای تموچین فرو رفت و او با کمال رشادت در در آن محل کرد و نفسی بر نیاورد. سواران چون او را نیافتند رفتند صاحب خیمه او را از میان پشمها بیرون آورد، کانی و چند تیر با و داد و گفت برو و خود را بقوم و کسان خود برسان. تموچین پس از طی مسافت زیاد کسان خود را در یافت که گرسنگی همه را از پلای در آورده است. از مال دنیا فقط چند اسب برای آنها مانده بود و آنها را هم یک شب دزدان بردند. تموچین از این واقعه سخت متأثر شد. در این موقع برادرش رسید، اسب برادر را گرفت و در پی دزدان روان گشت.

سنگهای شنی

بطوریکه قبلاً گفتیم کلی از اقسام سنگهای ریستی سنگهای شنی است .
سنگهای شنی از دانه های ریز و خشن درست شده اند و آنها را بچند
علامت میتوان شناخت .

۱- اگر سطح آنها را با کاغذ یا جسم دیگر خراشند خط بر نیارد و دانه ها
شن از آنها جدا میشود .

۲- تیزآب در آنها اثر نمیکند .

۳- بردن قطعه فولادی آتش از آنها حتمی میکند .

۴- ذرات آنها در آب خمیر نمیشود .

سنگهای شنی انواع بسیار دارد و معروفآنها شن معمولی و سنگ آتش
و سنگ آسیاست .

پرسش : سنگهای شنی را چگونه بنامید ؟ سنگ شنی قرمزی است ؟ آتش زنده است ؟
سنگ آسیا چگونه است ؟

و بجارا و افغانستان و هندوستان و دیگر بلاد ایران تا ختن بُرد و بهر جا رسید
 و قیقه ای از خنیزری و غارتگری و موختن و ویران ساختن فرو گذار نمود و بسیاری
 از شهرهای آبا، مایا، خاک یکسان و مردمش را قتل عام کرد. از فتنه مغول پیش از
 مقصد سال میگذرد و هنوز لطمه ای که بکشور ایران زده اند جبران نشده و این کشور بحال
 آبادی و جمعیتی که پیش از آن فتنه داشته بزرگشته است .

۱- پرسش - دست گئی کجا است؟ - آرد در روی نقشه پیدا کنید . موهلها رحه ترازی بستند؟

۲- دموای دست کی حلقه است؟ - بعضی اعداد مغولها را ذکر کنید . حکم دگر چیکیر افل
 مح ص شرح دهید . یگیلر کجا رستج کرد؟ - ما دم شهر با حلقه معامله میکرد؟

۲- کله ای، هر یک از این حلقه ای معنی دارد؟ -

سواران لی ادراکم کردند - هر دو دپی در داس روان تند - شاگرد و حرف آموز گالی برد - سگ درلی

صاحتس روان بود - یهای مدلسان

۳ - درس تیاج خود را راجح حمله و ماتحت قمار معول دوم تره بخوانند و بعد حواس این سواها را بنویسند .

۱ - موهلها در چه قسمتی بایران حمله کردند ؟

۳ - پادشاهان اتم این سلسله که آمدند ؟ - چرا آنها را اتم میدانند ؟

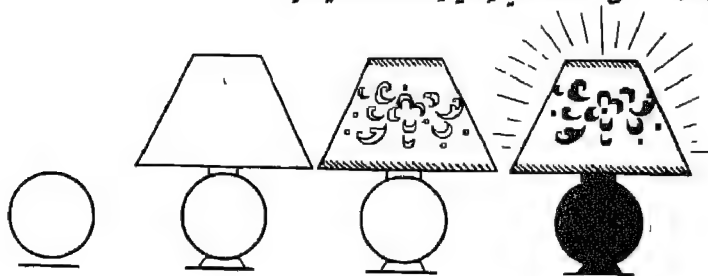
۴ - آیا سلاطین معول همه حوسری و ظالم بودند ؟ - ۵ - ارادتا با حوسول حیدر و کارائی در ایران بود است ؟

ببند. آبک زنده را چون آب بر آن بریزند از سَم میپاشند و بجاری گرم اَران بلند شود
و آن را پس از سرد شدن آهک کشته میامند. آبک یکی از مواد و مصالح بنایی است
در صابون پزی و چرم سازی سینه آبک بدر و میخورد و از مخلوط آهک و خاکستر
و شن و خاک و مواد دیگر ساروج و سمنت بعل میاید.

سنگ مرمر بزرگهای مختلف یافته میشود. مرمر سفید را در مجسمه سازی
و مرمرهای رنگین را در تِنا بُئی برای آرایش عمارات بکار میبرند.

سنگ چاپ قسمی از مرمر است که رنگ آن خاکستری است
و بر روی آن کتاب چاپ میکنند.

سَرش : علامت مگهای آبی چیست ؟ سنگ آبی را از سنگ شنی چگونه تمیز میدهند ؟
آبک را چگونه میارند ؟ این آبک رده و مرده چه تفاوتی ؟ سنگ مرمر چه کار میاید ؟ سنگ تِنا
بچه کار ؟ کتابی که ما سنگ چاپ چاپ شده مانند دیده اید ؟



سنگهای آهکی

چونکه بیشتر دانستید نوع دیگر از سنگهای نیشتی سنگهای آهکی است.
 سنگهای آهکی را بچند علامت میتوان شناخت. یکی آنکه با کارد و امانت
 آن باسانی خراشیده میشود و خط بر میدارد، و دیگر آنکه هرگاه تیراب آن بریزند میخوردند
 کربن از آن خارج میگردد. علامت سوم آنکه اگر آنرا در هوای آزاد حرارت دهند
 آهک میشود.

سنگهای آهکی چندین قسم و معروفتر آنها سنگ آهک معمولی و سنگ
 مرمر و سنگ چاپ است.

سنگ آهک را بیشتر بمصرف آهک پزی میرسانند، باین ترتیب که سنگها
 در کوره بی سقف می چینند و زیر آن آتش میکنند چنانکه حرارت تمام سنگها یکسان برسد
 سنگ پس از آنکه بمقدار کافی گرم شد آهک میشود. آهک را تا از آب هوا تغییر نیافته است
 آهک زنده مینامند. آهک مرده آهکی است که مدتی نزدیکت هوا بماند و در طوب

تأثیری کند و بدین جهت است که بعضی اروپائیان بام خانه های خود را با آن فرس میکنند.
از سنگ لوح میز و شتاب دینی و امثال آن نیز میسازند و آن را در ساختن حوض آب
هم مصرف میبرسانند. صفحات کوچک این سنگ را سابقاً در مدارس بجای لوح
مشق و تخته حساب بکار میبردند.

خاک سُرخ که معدن آن در جزیره قشم میباشد نوعی از خاک رُست
است که آهن بسیار دارد و بدین جهت سُرخ رنگ شده است. با این خاک آهن را
رنگ میکنند تا از رنگ محفوظ بماند.

پرسش: صفات سنگهای رستی چیست؟ سنگ رستی چیست؟
نمونه رگری را دیده اید؟ معدن خاک سُرخ ایران در کجاست؟ علت سُرخی آن چیست؟



سنگهای رستی

بکیر از انواع سنگهای تهنستی سنگهای رستی است.

سنگهای رستی که از ذرات بسیار نرم میباشد و ذرات آنها در آب
حمیر میشود و خمیر آن را بهر گاه حرارت دهد سفال یا آجر میکند. معروفتر سنگهای
رستی خاک رست و خاک چینی و خاک بوته و سنگ لوح
خاک رست خاکی است زرد یا سرخ رنگ که در بنای عمارات
و آجر نری و کوزه گری بکار میرود. در بیشتر جاهای ایران مخصوصاً در جنوب خاک
بسیار است. کوره های آجر نری را معمولاً در محلی میسازند که خاک رست نزدیک باشد
خاک چینی خاکی است لطیف که ظروف چینی از آن ساخته میشود.
خاک بوته بیش از خاکهای دیگر تاب حرارت آتش دارد و بدین جهت
نونه زرگری و امثال آن را از این خاک میسازند.

سنگ لوح نوعی از گل کوره گری است که در معدن سحرارت طبعی بخیه
میشود این سنگ آبی یا زرد خالی رنگ است و آسان ورقه ورقه میشود و هوادر این سنگ



سپیزن و سلطان بنجر

دست رد و دامن بنجر گرفت	پیر زنی راستی در گرفت
از تو همه ساله ستم دیده ام	کای ملک آرم تو کم دیده ام
زد گلدی چند هزار وی من	شخته مست آمد در کوی من
بر سر کوی تو فلان که کشت؟	گفت فلان نیم شب کور کشت
ای شه از این پیش زبونی کجاست؟	خانه من جست که خونی کجاست
پیر رمان را بجنایت برند	طل رمان چهل ولایت برند
هیچ نماند از تن و از روح من	کوفه شد سینه بجر و جرح من
با تو روز و روز شمار این شمار	گر ندی داد من ای شهریار
وز ستم آزاد نمی نمیت	دادری و داد نمی نمیت
از تو بایم که چه خواری رسد	ارملکان قوت و یاری رسد
شاه را ای چونکه تباهی کنی	بنده ای و دعوی شاهی کنی
گر دگران رشیش تو مرا هم کنی	شاه بانی که جفا کم کنی

چگونه بدن ما کار خود را انجام میدهد^(۶) دستگاه تنفس

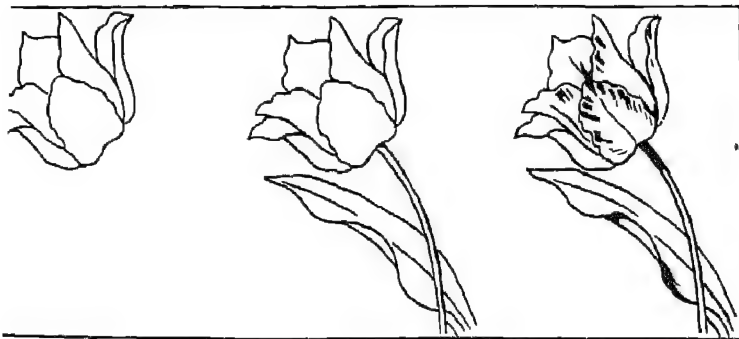
هوا در پی گرم میشود و از راه بینی وارد بدن میگردد. هوای بینی گردد و جبار آن را میگیرند و هوای گرم و صاف پس از عبور از مای یا حصره بششها که مضوی است نرم و اسفنجی میرسد بششها را دنده ها حفظ میکنند.

فرو بردن هوا قسمتی از عمل تنفس است. بینی، خرفره و ششها دستگاه تنفسند. کار ششها شباهت بکار دم کوره آهنگری دارد، وقتی که لیه های دم را بیکدیگر نزدیک می کنید منقبض میشود و هوای داخل دم بفشار از لوله دم بابتس میرسد و وقتی لیه ها را از هم دور میدارید هوا دم وارد میشود و باز آنرا میگیرند.

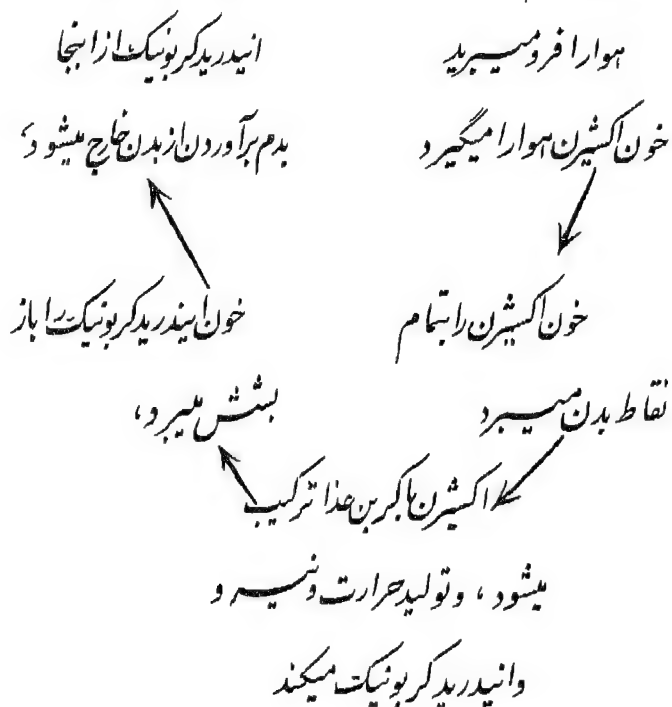
مایچه های دوششها بمنزله لیه های دم هستند وقتی منقبض می شود هوای توی ششها را بیرون میرانند و چون منبسط میشوند هوا را بششها وارد میکنند اما چون مایچه ها وظیفه خود را بنهایت وقت انجام میدهند شما را این کار را نمی

عالم رازیر و رر کرده ای تا توئی آخسر چه هنر کرد
 شاه که ترتیب ولایت کند حکم رعیت بر عایت که
 تا همه سر بر خط فرمان نهند دوستیش بر دل و بر جاز
 «ارمخزل لاسر رنجیم نظام»

پرسش: در این حکایت نام چه شخصی آورده شده است؟ حرایر زن شکایت
 سفر چه کاره بوده است؟ در چه زمان و در کدام قسمت از ایران سلطت میکرد؟ یوزن بر
 خود را چگونه سحر ساین کرد؟ چگونه او را تهدید کرد؟ چه تکلیفهایی برای شاه قیاس کرد؟ بطر شایه
 داشت نکات کدیابه؟ چرا؟ چه صفت حلی میتوانیید با این بر زن نسبت دهید اگر کسی
 در در گوید چه جوابی دهد؟



از مواد غذائی است وقتی که کربن و اکسیژن در بدن ترکیب شوند گاز انیدرید کربونیک تولید میشود. این بخار زائد و مضر است و باید از بدن دفع گردد. از سوختن زغال بخاری انیدرید کربونیک تولید و بوسیله دودکش خارج میگردد، در بدن خون انیدرید کربونیک را بشتها میبرد و شتها هنگام برآوردن نفس آن را از راه خرخره و بینی بیرون میدهند و باین ترتیب قسمت دوم عمل تنفس انجام میگردد. خون باز اکسیژن میگیرد و همان عمل از نو تکرار میشود.



میمانید. عمل خاص ششها اینست که اکسیژن را از هوا بگیرند و بخون بدهند. رگها خون را بشش میبرند از دیواره های نازک شش اکسیژن برگهای هوا میسرند و گویچه های قرمز، اکسیژن را میگیرند و بوسیله سرخ رگها بتمام نقاط بدن میبرسانند. خون است که بدن هم غذا میدهد و هم اکسیژن.

فرض کنید که میخواهید انگشت کوچک خود را حرکت بدهید، ناچار داشته باشید این کار صورت نگیرد. نیرو از کجای میآید؟ جزء یا ع خون غذا میآورد گویچه های متفرز اکسیژن. مواد غذائی با اکسیژن در انگشت ترکیب میشوند و حرارت و نیرو تولید میکنند.

در سراسر بدن همین عمل صورت میگیرد. غذای بهضم شده کربن دارد، وقتی اکسیژن و کربن با هم ترکیب شوند حرارت و نیرو بدست میآید انگشت هم نیرو میخواهد تا حرکت کند. درجه حرارت بدن ۳۷ سانتی گراد است و اگر مزاج سالم و غذا و اکسیژن کافی باشد همواره همین درجه باقی میماند و سرا و گرمای خارج در آن تأثیری ندارد.

از ترکیب اکسیژن و کربن گاز ایندروید که بونیات حاصل میشود، کربن یکی

اموال را بدختران من و منی چه سیرسم پسران من چیری از مال بدیشان دهند. اکنون
 برو در سرای خود سردابی محکم بساز که گنجایش این اموال داشته باشد، و چون ساخته
 شد آن را بمن بنمای. قاضی قبول کرد و ما تعفف و مسرت تمام گرفت، در راه با خود
 می اندیشید که تخم یاری کرد و گنجی بزرگ بدستم افتاد. عضدالدوله علیل است و برو
 خواهد مرد، و من این اموال را برایگان خواهم برد. چون بخانه رسد فوراً معاری خوا
 هم مودتاً سردابی محکم در سرای وی ساختد، و چون ساخته شد امیر آگاه می داند
 امیر شانه بسرای وی رفت و آن سرداب را دید و بسندید و گفت منظر باش که
 همین در ورزده اموال را بخانه تو خواهم فرستاد

آنگاه بسرای خود بازگشت و آن جوان را احضار کرد و باو گفت فردا پیش قاضی
 برو و وزیر خود را از وی بخواه و بگو اگر وزیر مندهی شکایت بعضدالدوله میبرم. جوان
 آنچنان کرد. قاضی با خود اندیشید که اگر این جوان شکایت با میربرد، امیر درامان
 من شک و تردید پیدا میکند و اموال خویش را بمن نمی سپرد و آن گنج از دست من
 بیرون میرود. بهتر آن است که این زراندک را پس بدستم و در عوض گنجی ببرم
 پس ز آن جوان را بجا کم و کاست بوی تسلیم کرد و از وی معذرت بسیار خواست

عصۃ الدولہ

در زمان عصۃ الدولہ دہلی جوانی دو کیسہ زیر پیش قاضی رمی بودیعت گذارد و خود بسر رفت. غیبتش طول انجامید. چون پس از چند سالی باز آمد نزد قاضی رفت و امانت خویش را خواست. قاضی بوی پاسخی نداد. چون اصرار کرد، قاضی گفت مگر دیوانہ شدہ ای کہ چنین دعوی میکنی؟ اگر بار دیگر از این سخنان گوئی ترا بہ تیمارستان میفرستم. جوان ترسید و نو میدار پیش قاضی نالان و گریان بیرون رفت.

یکی از خا صان عصۃ الدولہ اورا دید و از حالتش پرسید. جوان قصہ خویش بازگفت. آن شخص و برابند مت عصۃ الدولہ برد و گرفتاری اورا گفت. عصۃ الدولہ باو گفت روزی چند مہمان این مرد ماش تا ز تر از قاضی بار ستانم و بتو برسانم. آنگاہ کسی را بطلب قاضی فرستاد و او را در خلوت بحضور خواند، و با خود بخزانہ برد و دیدان زر و سیم و جواہر بوی نمود کہ خیرہ گشت. پس گفت میخواہم این مال را بتو بپارم کہ پنهان نگاہداری و سر آن با پچکس نگویی و بعد از مرگ من حلیہ آن

چگونه از سراسیمه‌گی جلوگیری کنیم؟

بسیاری از میکربها دشمن سلامت بدن شما هستند. میکربها مختلفند و بعضی باعث ناخوشیهای گوناگون میشوند. میکربها وقتی شما را مریض میکنند که بد اخل بدن راه یابند. اگر پوست بدن ترک یا خراشی بردارد میکربها میتوانند از آن راه بدن شما داخل شوند، از راههای دیگر هم میکربها بدن وارد میشوند. میدانید از چه راهها؟

میکربها میتوانند بوسیله غذائی که میخورید و آبی که میاشامید بدنتان راه یابند. اگر انگشت کثیف بدان ببرید میکرب بدنتان وارد میشود. میکرب از راهی هم ممکن است داخل بدن شود. میکرب از تن آدمی مریض بن آدم سالم هم نقل میکند. آیا راهی برای جلوگیری از انتشار میکرب می شناسید؟

غذا و آب باید پاک و تمیز باشد. میوه و سبزی را باید خوب بشوئید. روی غذا را بپوشانید که کس بر آن ننشیند. مواد خوراکی را از دکانهای نظیف بخرید.

که نخست تراشناختم.

جوان زر را برداشت و بی درنگ بخدمت عضدالدوله شافت و حال را گفت و زرب نمود. عضدالدوله قاضی را احضار کرد و بوی گفت ای قاضی این جوان را می شناسی؟ قاضی که چشمش بر آن جوان و کیسه های زرافاد و دانست که عضدالدوله آنهمه تدبیر برای کشف خیانت وی و باز گرفتن امانت جوان بکار برده است، رنگ از رویش پرید. عضدالدوله فرمود عامه از سرش برگرفتند و از منصب خویش مغرولش کردند.

پرسش: عضدالدوله در چه زمان و در چه قسمت ایران سلطنت میکرد؟ شکایت جوان از قاضی چه بود؟ عضدالدوله بحال چه دستور داد؟ با قاضی چه تدبیر بکار برد؟ آیا تدبیرش مؤثر افتاد؟
التماء: مانند حکایت بالا حکایتی درست کسید و در آن عواقب بدحیانت را نشان دهید

بدخوی

بدخوی در دست دشمنی گرفتار است که هر کجا رود از نیکت عقوبت او خلاصی نیابد

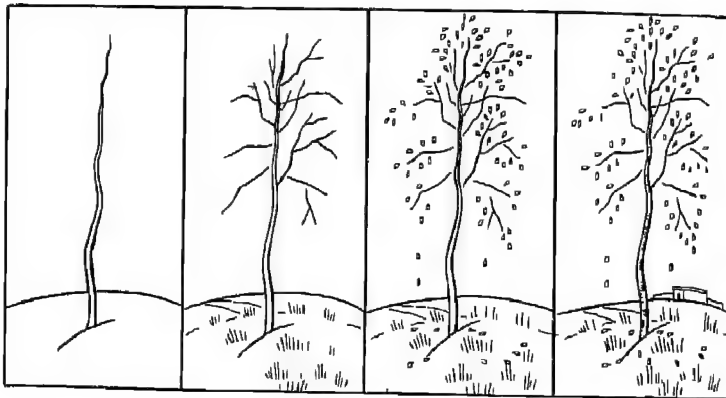
اگر درست ملازمت فلک رود بدخوی در دست حوی بدخویش در بلا باشد

«از گلستان سعدی»

تا بدخول میکرب بتن کو مکث نکرده باشد.

برای جلوگیری از داخل شدن میکرب بدن بسا مطالب دیگر هم هست که باید یاد بگیرید. همچنین راجع جلوگیری از انتشار میکرب دانستی زیاد است. یک کار بسیار مهم که بتوانید بکنید اینست که هر وقت سرما خوردگی دارید تا بهبود نیابید بدرسه نروید. سرفه و عطسه کردن رود سرما خوردگی را نشر میداد اگر مجبور شدید سرفه یا عطسه کنید دستمالی جلوه دهان و بینی بگیرید.

پیش : از حرابهائی میکرب ممکن است بدن راه یابد و چگونه میتواند از این کار جلوگیری کند؟ چگونه میتواند رایگیری آب و شیرکمی آساید حاضر جمع شود؟ چرا باید انگشت را ارد بپاشد؟ در باب هر یک از این نکات حدیث گرفته اید، میکرب، سرفه، یا استوریزه



چنانکه میدانید شیر یکی از بهترین غذاهاست . برای میکربها هم غذای مناسبی است بهین جهت است که سفارش اکید میکنیم که شیر پاک بنوشید دوشده و فروشنده شیر هم باید مراعات پاکیزگی را نمایند . گاوها هم باید سالم باشند .

برای الطیفان خاطر ناممکن است شیر باستوریزه یعنی شیر که بجزرات میکربهای آن کشته شوند بیاشامید .

میکربهای بعضی امراض در آب زندگانی می کنند . اگر پاکیزگی آب آشامیدنی طمینان ندارید بهترین راه آنست که آنرا بجوشانید . همیشه از لیوان و ظرف خود آب بنجوید و از ظرفهای عمومی پرهیز کنید . در مدرسه شیر منبع را در دکان مگذارید .

بعضی کودکان این عادت زشت را دارند که انگشت خویش را بدان میگذارند . یکی دو دقیقه فکر کنید که در این چند ساعت اخیر دست بچه چربی زده است همه اینها ممکن است بمیکرب آلوده بوده باشد . هر وقت ناخن خود را میجوید یا انگشت بدان میبرید از میکرب پذیرائی میکنید . پس هرگز انگشت بدان میجوید



مردانگی جلال الدین خوارزمشاه

از سرزمین ایران دلاوران بسیار برخاسته و هنگامی که مردم دچار فقر
آشوب یا دشمنی سخت بوده اند در دفع فتنه و دفع دشمن مردانه کوشیده اند.
از جمله دلیران نامی ایران جلال الدین خوارزمشاه است که در فتنه
مغول مردانگیها نمود و با کمال رشادت و جلالت با سیاهپیان چنگیز جنگید
و بارها برایشان غلبه یافت و گروهی بیشمار از ایشان کشت .

در نوبت آخر چنگیز خان جو دسیاهی گران بجنگ و می شافت جلال الدین
در این مرتبه نیز چنان مردانه جنگ کرد که مغولان خیره ماندند لیکن بواسطه
کمی لشکر و کثرت مغولان عاقبت بیچاره خسته ماند و نزدیک بود اسیر دشمن
گردد در انحال بجزار رود رسند تا خت و با تازیانه بر اسب خود زد. اسب از ساق
که بیش از بیست متر بود میان آن رود عظیم سینا و رحبت و جلال الدین را نشانگان
بساحل دیگر رود رسانید چنگیز از مشاهده این دلیری و تهور بی اختیار بر او
آفرین خواند و پسران خود گفت از پدر اینگونه پسر باید ماند .

سنگهای نمک

چهارمین طبقه از سنگهای تنشتی سنگ نمک است .

علامت سنگهای نمک این است که در آب آسان حل میشوند . سنگهای نمک بیشتر از بخار شدن آب شور محل میآیند و بدین جهت است که هر کجا نمکزاری دید شود گویند وقتی دریاچه یا دریا بوده ، و آب آن از حرارت خورشید خشکیده و نمک آن بجای مانده است . اطراف دریاچه حوض سلطان نمکزاریست که از بخار شدن آب بوجود آمده است . سنگ گچ بیشتر حا با در ایران مخصوصاً در جنوب و آن است سنگ گچ و نمک طعام از سنگهای نمک میباشد .

سنگ گچ سنگی است سفید و نرم که با ما حن خط بر میدارد پاره ای از سنگهای گچ بسیار سفید و براق است . این سنگ را که بکوره ببرند و صد و بیست درجه حرارت بدهند گچ میشود . گچ را در سفید کردن منظر لها و در قالب گیری بکار میبرند و مجسمه سازان آن را با سیرشم مخلوط می کنند و از آن مجسمه های مرمرنمای سازند . در جنوب ایران نوعی از سنگ گچ یافته میشود که با شن مخلوط است

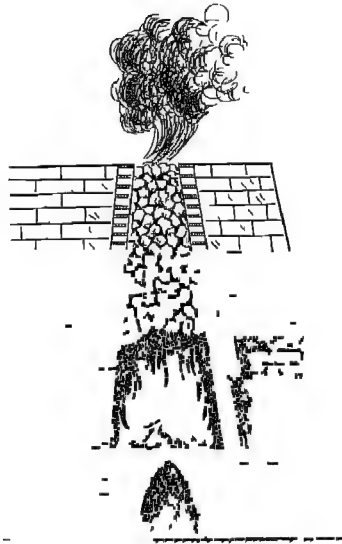
جلال الدین تتریب دو سال در ہندوستان ماند و باعدہ قلیل کہ ہا پیوستند کار ہای بس نمایان کرد و قسمتی از خاک ہند را متصرف گردید پس نیروئی فراہم آورد و دیگر بار برای استخلاص کشور از چنگ مغولان ایران بازگشت و قسمت عمدہ ایران را بازستاند .

دراو احسر کار در احوال جلال الدین تغیری پدید آمد و از حال دشمنان غافل ماند تا مغولان بی خبر و ناگاہ بروی تاختند و نیشی لشکر گاہ وی را محاصرہ کردند جلال الدین ہر شادتی کہ داشت از آن معرکہ ہم سلامت بیرون جست و بکرستان گریخت و در آن سرزمین مفقود شد .

مردم ایران جلال الدین را یگانہ پناہ خویش میدانستند و او را بی اندازہ دوست میداشتند پس از مفقود شدن وی سالھا منتظر بودند کہ شاید بار دیگر خروج کند و دست مغول را از تصرف خاک ایران کوتاہ سازد .
۱- پیرش - جلال الدین خوار ستاہ در جہ رماں زندگی میکرد ؟ - در رماں او چہ واقعہ ہوتا رودی داد ؟ چہ علت جلال الدین را یاد شاہی دلیر بخوانیم ؟ - حاقق کار او چہا نجامید ؟ - چرا مردم او را دوست میداشتند ؟ -

نخورتوانی بیازوی خویش

یکی رُوی دیدی دست پای	فروماند دلطف و صنع خدای
که چون زندگانی بسر میرد	بدین دست پای از کجا میخورد؟
دریں بود درویش شوریده ننگ	که شیریں درآمد تعالی بچنگ
شغال بگون سخت را شیر خورد	ماند آنچه روباہ از آن سیر خورد
دگر روز باز اتفاق او فدا	که روزی رسانقت رورثین اُ
یقین دیده مرد بیننده کرد	شد و تکیه بر آفریننده کرد
کرین پس بکنج نشینم چو مُور	که روزی نخوردند سیلان زور
ز سخندان فرو برد چندی بحیب	که بخشند روزی فرستد ز غیب
نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست	چو چکش رگ و استخوان باند و پوست
چو صبرش ماند از ضعیفی و هوس	زدیوار محرابش آمد بگوش
بروشیر درنده باش امی دحل	مینداز خود را چو روباہ شل



کوره انکری

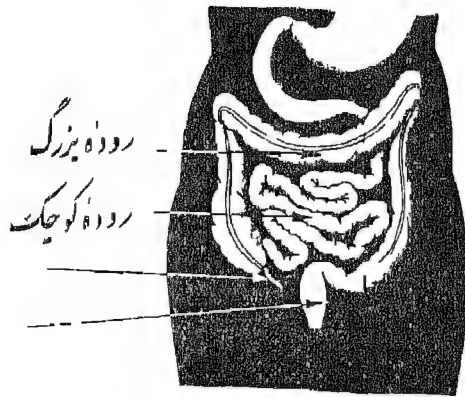
و باندک حرارتی بخت و تبدیل گچ میشود . گچی که از این نوع سنگ بعمل میاید بموم
 گچ شوره است . گچ شوره مانند گچ سفید چون در آب خمیر شود جوش بسیار درو
 سخت میگردد ولیکن رنگ آن سفید نیست .

نمک نیز در بسیاری از جاها در ایران وجود دارد و آنرا از زمین یا کوه
 بیرون میآورند از آب دریا نیز نمک میگیرند .

پرسش : چرا هر جا نمککاری هست حدس مرسد که وقتی دریا بوده است ، گچ را چگونه پیدا
 از گچ چه استعداد بانی مکسد ؟ تفاوت میان گچ شوره و گچ سفید چیست ؟ نمک را از کجا میگیرند ؟

عمل دفع فضولات

موادیمی که از روده های کوچک بخون داخل نمیشود بروده های بزرگ
میرود . این مواد زائد است اما گازانیدرید کربوئیک نیست بلکه اجزائی است
که از راه روده بزرگ دفع میگردد .



در نقطه ای که روده کوچک بر روده بزرگ می پیوندد کسنه کوچکی بنام
روده زائد وجود دارد . گاهی از روده کوچک باکتری با آن وارد میشود . روده
زائد نرم میکند و درد میگیرد و غالباً باید عمل کرد . خوشبختانه قطع آن بدستگاه بضم

چنان سعی کن که نر تو مانند چوشیر چه روه چه باشی بوا مانده سیر؟
 بخورتا توانی باز روی خویش که سعیت بود در ترازوی خویش
 بگیرای جوان دست و دیش پیر نه خود را بفین کن که دستم بگیر
 کسی نیک میند بهر دوسرای که نیکی رساند بخلق خدا ی
 «لوسان حدی»

توضیحات (بیت ششم)، یعنی شتم مرد مینده (نه عقل او) دریافت و یقین کرد که روزی مقتدر است
 و روزی رسان روزی هر روزی جوار را می رساند، و اگر عقل را کار مبر و معصده که میان روماه شل و آردی که
 دست یازد و از داری بی مر قباست.

(بیت هفتم)، و در سنده ترین جانوران میل است و ضعیف ترین جانوران مورچه، معنی شعرا سکه ارای سنده گیه
 سرور باروی خود میکیم و مثل مورچه ضعیف در گوشه ای بی شسم بر پراپیل بدان روز صدی هم بار و باروی خود
 نهجور و ملکه او را هم روزی رسان روزی می دهد

بیت سیزدهم، «که سعیت بود در ترازوی خویش»، یعنی در یک کفه سعی تو کده شسته می شود و در کفه دیگر پاهای
 مقدار بی کم و کاست مزدو

پیش؛ حالت روماه را چاکد در این حکایت آمده است صفت کسید؟ چه کسی که روماه را دیده و خوا
 ارا و تقلید کند؟ تیر و تقلید او چه بود؟
تکلیف؛ این حکایت را سر کسید

اما کار پوست بدن منحرفیت یابن که از نفوذ آب بداخل بدن جلوگیری کند بلکه جلوه موجودات بسیار بسیار ریز نباتی و حیوانی را که اگر بدن راه بیابند انسان را خارش میکنند میگیرد. بیشترین موجودات نمیتوانند بداخل بدن راه یابند مگر آنکه پوست بخراشد یا بسوزد - خارش و سوختگی راه ورود میکرب را هموار میازد همین جهت است که هر وقت دستمان میسوزد یا میسوزد باید توجه مخصوص کنید پوست دست را پاک و تمیز نگاه دارید بشستن دست در آب گرم و صابون بزد کردن حیوانات ذره بینی از بدن کوک می کند.

از این گذشته پوست بدن دو کار مهم دیگر هم دارد یکی تنفس و دیگری دفع فضولات. خواهید گفت تنفس از راه بینی صورت میگیرد و دفع فضولات هم از طریق روده بزرگ. بلی دستگاه عمده تنفس بینی و خرخره و ششهاست و عمل دفع فضولات هم بیشتر بوسیله روده بزرگ صورت میگیرد اما پوست بدن هم در این دو عمل شرکت است.

اگر پوست بدن را در زیر ذره بین ببینید هزار منافذ کوچک در آن مشاهده خواهید کرد که از آن منافذ هوا وارد و عرق خارج میشود.

لطمه ای نمیزند.

برای حفظ سلامت بدن یک کردن روده بزرگ بسیار لازم است
 بعضی این عمل را چنانکه باید انجام نمیدهند چون گرفتاری پوست هستند. پوست
 مرضهای گوناگون میآورد. اگر نکات ذیل را بکار بندید ممکن است دچار پوستی
 ۱- هر روز در وقت معین عمل تخلیه را انجام دهید. بهترین موقع شاید پس از صبح
 صبحانه باشد.

۲- در مدت روز آب فراوان بنوشید بشرط اینکه از پکی آن مطمئن باشید.

۳- در مواد غذایی تناسب را رعایت کنید.

۴- وقتی پوست دارید بی اجازه طبیب مسهل مخورید.

۵- زیاد بنحوا بید و زیاد استراحت کنید.

پوست بدن شما چه میکند

موقعی که باران میبارد ممکن است که لباسان عین بشود اما آب داخل

بدن نفوذ نمیکند. بدن پوششی دارد که آب راه نمیدهد. این پوشش پوست

بدنست که سراسر تن را از فرق سرتانگت پایشانده است.

آتش افروزی اختراع بزرگ مردم عصر حباب است

از عنوان بالا شاید خنده مان بگیرد و بگویند آتش افروزی هم کاری است که اختراع محسوب شود و آنهم اختراعی بزرگ. سہلترین کار در دنیا آتش افروزی کبریتی بقوطی بکسید فندکی را صرغ بدسید فوراً آتش افروخته میشود. احتیاج بمال دیگری نداریم و گفتنی هم ندارد که هر طفلی میتواند آسان آتش بگیراند.

بلی این ایراد شما امروز صحیح است اما ہزاران سال قبل برگردیدی ببندی دورہ ای بوده کہ نہ تنہا کسی آتش افروزی نمیتوانستہ بلکہ اصلاً از وجود آتش غافل بودہ است. اکنون در طئی داستان معلوم میداریم کہ آتش چگونه کشف شد. داستان کوناه است اما مفاد آن مقبول جملہ علماء است.

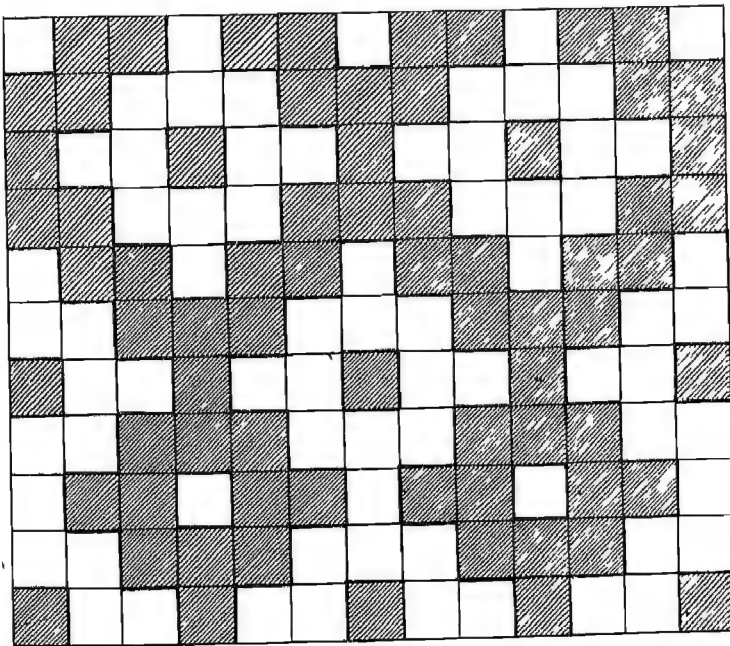
دورہ آتش افروزی طبیعی

» ہا « یکی از انسانہای اولیہ حربہ ای سنگی بدست در جنگلی بی تنہا میرفت خانوادہ ہش گرسنہ بودند و باید غذا برای آنها فراهم کند. ناگہان طوفان درگرفت و ہوائی کہ تا چند دقیقہ پیش روشن بود تاریک شد، قرص خورشید دیگر چشم نمینورد،

وارد شدن هوا تنفس جلدی و خارج شدن عرق دفع فضولات بدست
 عرق مایعی است تقریباً از جنس پشیا ب که بیشتر آن آبست و فضولاتی هم همراه دارد
 که خون آن را از اطراف بدن میگیرد و بصورت عرق از سوراخهای پوست بدن
 بیرون میدهد . خون مقدار زیادی هم از این فضولات را بقلوه ها میدهد و
 بصورت پشیا ب از بدن دفع میشود

رسم

مطابق شکل پایین روی کاغذ طرحی کشید و رنگ آمیزی کنید





از تمام مدت را به تماشای پرند که بخوردن و از میان برون درخت اشتغال داشت صرف کرد.

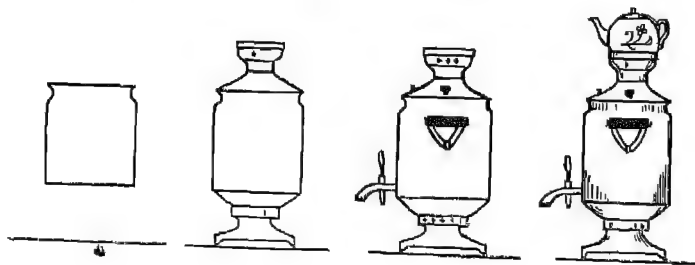
شب در رسید، هوا بجای تاریک شدن اما درختی که پرند بر آن قرار گرفته بود هنوز شعله می‌انگشت. کمی دور از آن درخت نزدیک درختهای دیگر هم روشنایی پخش می‌خورد، «ها» میدانست آن روشناییها چیست. فروغ چشمان دشمن یعنی حیوانات جنگل بود. خوب وقت و از خود مراقبت میکرد که مبادا طعمه آنان شود. عجیب اینست که برخلاف معمول این حیوانات از جای نمی‌جسبیدند. آری، آنها هم از حیوان آتشین یا درخت آتش گرفته بیمناک بودند. «ها» از دور و بر درخت دور نشسته چه سلامت خود را بسته به وجود درخت آتش گرفته میداشت تراکمایی بلند شد و شانه‌های برزین افتاد و حیوانات کوچک آتشین درویر

ابرهای تیره رنگت آنرا پوشانده بود. در همین موقع تراکی از هوا بگوشش رسید. «ها»
 ایستاد و بالا نگاه کرد و با خود گفت نمیدانم چه کرده ایم که با زاین حیوان عظیم نجسم
 است. زیر درختی ایستاد و همچنان آسمان بنگرست بختی پاریچ که روشنائیش چشم
 خیره میساخت آسمان را طی کرد تا بدختی که «ها» زیر آن ایستاده بود رسید.
 «ها» بر زمین افتاد، بدنش مور مور شد، سپس بدرآمد. ناگهان تارکی بهمجارا گرفت
 اندکی بعد «ها» بخود آمد. آهسته آهسته از زمین بلند شد و با مالش دست
 بدن خود را واری کرد. بدنش هنوز میسوخت و درد میکرد اما استخوانی از جادو
 نرفته بود.

هوا روشن شد پشت سر آن تراکهای بگوشش رسید. «ها» آهسته
 کرد بدنش گرم میشود و گرما از طرف درخت است. چه اتفاقی روی داده؟ بر
 درختی که زیر آن بود و همانجا حیوان عظیم او را بر زمین افکنده بود چه بلا آمده؟ باز بگریست
 و دید حیوانی غریب، پرنده مانند بر سر شاخه های درخت میخیزد. بالها را بر درخت
 گسترده و چنگالها را گاهی باین شاخ و گاهی بآن شاخ فرو میبرد. «ها» بعد

د تابش برق را پرنده ای سگمین می پنداشتند و دائم مراقب بودند که کی باز میگردد.
 البته برق باز میگشت و در چهار آتش میزد. این انسانهای پاصد هزار سال
 پیش اندک اندک پی بردند که در این موارد چه حادثه ای روی مبدئه دانستند که چون
 حیوان آتشین درخت حله کند و بجمع آن مگوشد هوای دور و بر روشن میگردد و درخت
 درخت رو بکاهس رود حیوان آتشین خود نیز راه نقصان میگرد و روشالی هم بتدریج
 کمتر میشود.

این حیوان آتشین صفات عجیب گیرنده داشت. از جمله آنکه هر کس بدان نزدیک
 میشد بیش از آنکه از حرارت آفتاب گرم شود گرم میشد و اگر دست بدان میزد مهر و محبت که
 نمیدید هیچ بلکه سخت آزرده میگشت و پیش از آنکه دست را عقب بکشد او را میکشید و روزی
 فراوان و تشنه رنجور بود و آرا میدید. با همه اینها این حیوان منافعی هم برای او داشت
 مثلاً از شام تا بام میتوانست آسوده بخوابد و هیچ حیوانی با او نزدیک نشود.



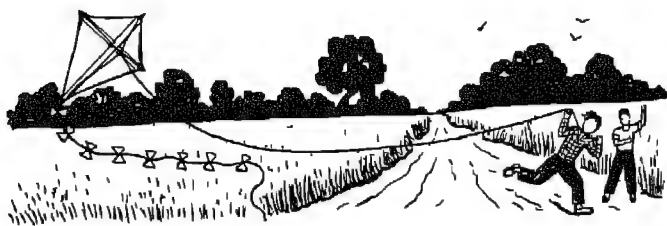
پخش گشتند. هر چند این امر غریب بود، غریب تر اینکه این جانور عجیب درختخوار
 آهسته آهسته ضعیف می شد تا وقتی رسید که از درخت کنده ای بیش نماند و ذراتی بنا
 رنگت دور آنرا احاطه کرد و حیوان نیز نابود گشت. تاریکی این نقطه را هم فرا گرفت.
 در این هنگام «ها» جنبش حیوانات وحشی را که بجانب او می آمدند حس کرد که نزدیک
 می شدند. ناچار بر رختی چنگ زد و برد وید و شب در پناه شاخ و برگ آن بروز آورد.
 بهمیکه هوا روشن شد و آفتاب برآمد «ها» پیش زن و فرزند رفت، عجیب ترین



دستان زندگی خویش را برای آنها نقل کرد بی شک «ها» و خانواده اش
 با اشارات و اصوات می توانستند مکالمات خاطر خود را بازگویند و آثار جوی را نیز
 بنوعی بیان میکردند. مثلاً صوت حد را فرمان حیوانی غضبناک در آسمان میدادند

آتشین گوشت گوزن را خوشمزه کرده است .

«ها» از بس مزه تازه را پسندیده بود از دستمالی گوزن و میکیدن پنجه با سیر نخشید .
عاقبت گوزن را از میان خاکستر بر روی سبزه پاکشید . در حال رانی از گوزن جدا شد .
شگفتا ! بیشتر مدتی بگوزن ورمیرفتم و کشتش و کوشش میکردم تا رانی ازش جدا کنم ، اکنون
ران گوزن چه آسان برمیآید ، استخوان چه زود میشکند ، گوشت آن چه نرم است .
این میگفت و میخورد تا گوزن نصف شد . سپس «ها» دوان دوان بمیان جنگل رفت
تا این پیش آمد را بر بانی که داشت بجا نوازه اش بگوید . اعضای خانواده را همراهی
گوزن آورد تا تماشا کنند چگونه می از گوزن را خورده است . آنها هم بخوردن افتادند .
و آسان آسان گوشت گوزن را از استخوان جدا ساختند . دیگر گوشتی از گوزن باقی نماند
استخوانهای او را هم شکستند و مغزش را خوردند . باین صورت یکی دیگر از نوادش
پیشکار گشت .



کشی دیگر در باب آتش

روزی باریسیل اتفاق «ها» و بعضی از انسانهای اولیه برخوردند که حیوان آتسین کارهای دیگر هم میکند. روزی از روزها حیوان آتسین درختان را طعمه خود میساخت. «ها» و افراد خانواده آتش بسج زدن و زیر و رو کردن توده های آتش مشغول شدند. ناگهان «ها» در میان خاکسترگوزنی دید که حیوان آتسین بدان برخورد کرده اما آنرا نخورده است. «ها» پیش رفت و برگوزن دست دراز کرد و دید که کشتش نرم است ولی گرمی و داغی دست او را گزند و سوزانند. برای رفع



سوزش دست را بدان برد و میکید. رویش کشاده شد و گفت به، چه خوش مزه، طعم گوشت گوزن دارد. «ها» دوباره برگوزن دست را لید و میکید و باز گفت چه لذیذ است حیوان

آتش نباید خاموش شود

بیچ میداسید که کشف آتش در دوره انسانهای اولیه چه اندازه مهم بوده است
 امروز ما معتقدیم که برخورد آتش یکی از حوادث مهم عالم است. البته ما نمیتوانیم بگوییم
 و مکان کشف آتش را روشن کنیم. دانشمندان انسان شناس حدس میزنند که بین
 یک میلیون سال از پیدائی بشر نگذشته بود که انسانهای اولیه در نقاط مختلف زمین
 وجود آتش پی برده اند و برای گرمی نقل کرده و این گروه گروه دیگر گفته اند و خبر از
 خانواده ای بجانواده ای و از ناحیه ای بنا حده ای و از قلمی با قلمی رسیده. این حدس
 که علماء میزنند و قدر مسلم آنکه نزدیک بیست پنج هزار سال پیش مردم روی زمین بدست
 که اگر آتش را بکنند و چوب خوراک و همد کلبه شان را گرم میکند، شب روشنائی
 میدهد و حیوانات جنگل را دور میسازد و خوراکشان را می پزد.

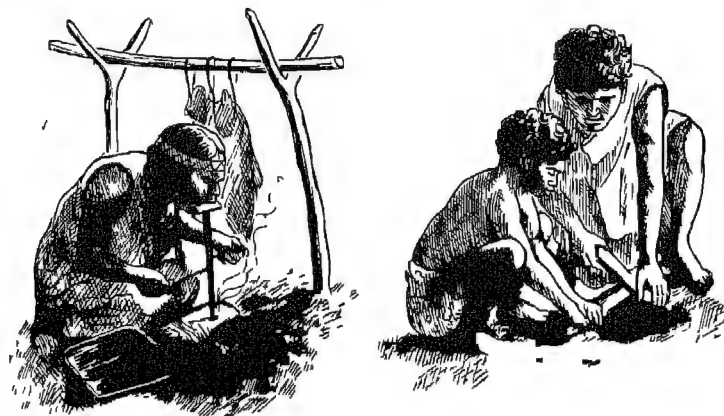
باید دانیم که هر دو خانه بتکار میرفت بزرگ و فرزند سفارش میکرد که آتش
 خوراک و همد مبادا خاموش شود چه اوقات بیبایست مدتها انتظار کشند که برقی بجد
 و آتشی برافروزد و بیچ بعید نیست که آیین بان مردم آن زمان چنین بوده که میگذارید آتش



آتش و دود ندید. چو بهار اتد تر بهم مالید چوب گرم شد، محکمتر مالید گرمتر شد،
 تراشه خشک چوب فراهم آمد. مقداری برگ خشک دور آن گرد آورد. قریب
 نیم ساعت که چو بهار را محکم بکید بکیر مالید ناگهان دودی مختصر از برگ و تراشه های چوب
 برخاست. مردن خم شدند و همچنانکه باد بر شاخه ها میوزید بر تراشه و برگ دمید تا
 آتش گرفت. شاد شد و بزبانی که داشت غریو کرد که "فهمیدم چگونه آتش بگیرانم".
 شراره ای بر تراشه و برگ افتاد و کم کم پرزور شد و تراشه ها و برگها را فرا گرفت
 آدمیزاد راه آتش افروزی را دریافت.

د پوست خشک بر زمین میریزد. در این احوال ناگاه چشمش بدو افتاد که از درخت
میخاست. مردک از جای جست و درخت نزدیک شد. هر قدر پوست شانه
خشک بهم میسایید و میچسپید و دوزیا و ترمیشد. مدتی بانتظار و رو و حیوان آتش
درخت را تماشا کرد، چه میدانست که دو دلی آتش ممکن نیست. ناگهان چشمش
برگهای خشک پای درخت افتاد، بادوم بدم آنرا میدید و شراره آن بآن قوت
و دامنه دار میشد. عاقبت شراره قوت گرفت و زبانه کشید.

عجب این بار آتش بی مداخله حیوان آتش آسمان پدید آمد. مرد مدتی دراز
و در این باب فکر کرد. دیر باز و عاقبت معلوم شد که از مالیدن و قطع چوب خشک
بیکدیگر آتش میزاید. تازه آدم بشتاب و قطع چوب خشک نرم برداشت و مدتی



جهاندار پیش جهان آفرین نیایش همیکرد و خواند آفرین
 که او را فروغی چنین بدید داد همین آتش آنگاه متبله نهاد
 بگفت مروغی است این نزدی پرستید باید اگر بخجندی
 یکی جشن کرد آتش باوه خورد سده نام آن جشن فرخنده کرد
 ز بهوشگت ماند این سده یادگار بسی باد چون او دگر شهریار
 مردم هند میگفتند اسبهای در قرص خورشید هستند که هر وقت یا بر زمین آسمان
 میگویند جرقه یا میجد و از آن جرقه یا برق میراید .

مردم پرو داز کشور های امریکای جنوبی ، معتقد بودند که یکی از خدایان دآسمان
 بظاخر سنگ اندازی میکند و از آن سنگ اندازی رعد و برق میآید .

هندیهای قمرز پوست امریکای شمالی داستان میزنند که گاوشی بشتاب
 از آسمان فرو دآمد و ستمهای او بسخره خورد و شراره های تولید شد و شراره ها سبز و نارنجی
 زد و مردم از آن زمان به بعد بوجود آتش پی بردند .

بومیان استرالیا میگویند آتش از ناخن پای جدّه یکی از خدایان است .
 اینکه خدا ناخن پای جدّه را کشید آتش در آسمان افروخته شد . خدا و جدّه باهم باین آتش سوختند

دست‌انسانی در باب آتش افروزی

دست‌انی که نقل کردیم شاید یکی از راه‌هایی بوده که بشر کشف آتش مؤثر^ش با
 اتمام و مان آن دوره خود نیز حکایاتی داشته‌اند که در طی اعصار و قرون برای نواده
 بنیره نقل کرده‌اند. ما اکنون در این باب هیچ حکایت سراسی شما می‌گوییم تا آگاه شوید که
 بشر و بیان کشف آتش چه حدسهایی می‌زده است. فردوسی در شاهنامه پیدایش
 آتش را چنین نظم آورده است :

یکی روز ستاره جهان سوی کوه	گذر کرد با چند کس هم‌کروه
پدید آمد از دور چیزی را	سینه‌نگ و تیره تن و تیز تار
دو چشم از سر جوید و چشمه خون	زد و د جهانش جهان تن به کون
نگه کرد بهوشک با بهوش سنگ	گرفتش یکی سنگ شد پیش حکمت
برآمد بنگ گران سنگ خرد	هم آن و هم این سنگ شکست خرد
فروغی پدید آمد از هر دو سنگ	دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ
نشد مارگشته ولیکن زراز	پدید آمد آتش از آن سنگ باز

یونانیان بنیبرمانند زرتشتیان آتش را همیشه روشن میداشتند و حتی وقتی خواب
میرفتند کانونی از آتش و شعلهای افروخته همراه میبردند.

دو هزار سال قبل رومیها دوشیزگانی برمیکزیدند که کانون آتشی که نزدیک
چشمه آب خوراک مردم بود دائم روشن نگهدارد. مردم نزدیک همین چشمه و کانون
جمع میشدند و اراکیده گردیدن میکردند و گفتگو میکرد و خندیدند. در همین محل عمارت شهرداری
و حکومتی برپا کردند. اگر فرضی بسبیل اتفاق کانون خاموش میشد همه کار خصوصی و عمومی
تعطیل میگشت. خاموشی کانون را نتیجه ختم خدایان میدانستند. اگر برق آسمان از نو
بافروختن آتش یاری نمیکرد رؤسای مذهب و قطعه چوب خشک مقدس که همیشه
در معبد بود بهم میالیدند و کانون را از نور روشن میباختند.

سؤالات راجع باتش

- ۱- آیا شما خود آستانی در باب کسفاتش شنیده اید؟
- ۲- اگر آتش نمیبود چه حیرانی که الان در منزل دارید مدانستید؟
- ۳- این گفته معروف "آتش خادم خوبی است و محمد می بد" یعنی چه؟
- ۴- آتش در سهرای قصه ستایه ضررهای دارد آورده است؟

اما باران آسمان آتش را خاموش کرد و قطرات آتشی که جده بزین امکند باقی ماند. خسر
 بردختی اما در دخت آتش گرفت و بشیر آتش را بهوزیم آران درخت آتس می کند.
 علما معتقدند که کشف آتش بهان طریقی که نقل کردیم مقرون بصوابست چه حیثا
 امروزه هم ارا راه مالش بایهزرن چیزهایی از قبیل چوب و سنگ آتش میگیرانند.

حفظ آتش

بامقداتی که نقل شد عجب ندارد که مردم زمانهای گذشته بحد و حفظ آتش
 میکوشیدند و حتی با موران مخصوص بر این کار میگذاشتند. مثلاً در میان هندیهایی سرخ
 پوست چنین مرسوم بوده که هر وقت از محلی بآتش نقل مکان میکردند چند زن مسکاهی فرزندان
 همراه میبردند و میگذاشتند خاموش شود. مردم آن زمان غالباً برای مشاوری و آتش
 جمع میشدند چنانکه امروز هم مادرزستان در آتش جمع میشوند و صحبت و گفتگو میروایم.
 در میان غالب اقوام آتش مقامی مقدس یافت. مصریان چند هزار سال
 پیش در معابد خویش کانونهای آتش داشتند و در نهایت وقت آنرا حفظ میکردند.
 از سه هزار سال پیش تا کنون زرتشتیان آتش را محترم بشمارند و حیه در خانه
 در معبد بجای داشت آن بهت میکارند.

هستند که سوخت یعنی حرارت و نیرو میدهند همچنانکه بنرس با تو بمبیل سوخت میدهند بدن در هر وعده باین نوع غذاها احتیاج دارد .

گوشت و ماهی و تخم مرغ و شیر از جمله غذاهایی هستند که بدن را بمیدهند و قسمتهای منسه سوده را ترمیم می کنند . مواد دیگری که در شیر موجود است مخصوصاً برای استخوانها و دندانها مفید است . در هر وعده مقداری از این غذا باید بخورید .

اسم ویتامین را تساید شنیده باشید . ویتامینها بدن را از بعضی امراض محافظت میکنند . غذاهای ویتامین دار بنام عدای محافظ خوانده میشوند . ویتامین انواع مختلف و بهر نوع فائده خاص دارد . بعضی غذاها بکقسم ویتامین دارند و بعضی قسم دیگر . کاهو ، کلم پیچ ، کرفس ، گوجه فرنگی ، پرتقال و لیمو ، نان سیاه و شیر همه ویتامین دارند . اگر اربن غذاها فراوان بخورید شاید بتوان ویتامین کم نداشته باشد .

گاهی طبیب پی میبرد که ویتامین غذایی که میخورد کافی نیست همین جهت حب ویتامین میدهد . جهای ویتامین مختلف است نوع مقداری

اهمیت غذا در حفظ بدن

از چیزهای بسیار مهمی که برای حفظ سلامت خویش بجاظر باید داشته باشید این دو نکته است :

۱- بدنمان محتاج به غذاست .

۲- غذا باید مناسب بدن باشد .

تا غذای کافی مناسب نخورید انتطاً صحت و سلامت نمیتوانید داشته باشید . غذاهائی که میخورید بصورت‌های گوناگون بدن شما فایده میرسانند . بعضی نیرو و نشاط میدهند که کار و بازی بکسید ، برخی نمو بدن کوک میکنند ، غذاهائی هم هستند که از مریض شدن جلوگیری میکنند و عده ای خون را پاک و گری می‌ازد . اکنون متوجه شدید که چرا غذا باید متنوع باشد ؟

غذاهائی که نیرو و حرارت میدهند حکم سوخت دارند . وقتی میگوییم فلانکس نیروی من را دارد مقصودمان اینست که بدت اندک کارفرمان انجام میدهد . گندم و غلات ، دگر ، سیب زمینی ، فند و کره ، غذاهائی

سعدی

سعدی شاعر و نویسنده بزرگ ایران در اواخر قرن ششم هجری در شیراز
بدنیا آمد و در کودکی چنانکه خود گوید از پدر یتیم ماند.

مرا باشد از درد طفلان خبر که در حسه دی از سر بر فتم یدر
سعدی قریب سی سال در اطراف جهان گردش کرد. و همه جا با علما و دانشمندان
مصاحبت و معاشرت نمود.

در حوالی بیت المقدس گروهی از سپاهیان فرنگ استوار و اسکیر و اسیر کردند
و بطرابلس بردند و بکار گل بداشتند، تا یکی از روسای حلب که با وی سابقه معرفت داشت
او را دیده و بدیده نیازش باز خرید و او را با خود بحلب برد. سعدی پس از چندی از حلب بیرون
رفت و باز بسیر و سیاحت مشغول گردید تا بالاخره بوطن اصلی خود شیراز بازگشت.

در سال دوم ورودش از کتاب بوستان از نظم آورد و سال بعد گلستان را
تألیف کرد.

سعدی پس از وفات در خانقاه خود که اکنون بیرون شیراز واقع شده

آن را طبیب معلوم میدارد .

برای ساختن خون و مایعات دیگر ، بدن آب منجواهد ، آب آشامیدنی و شیر و سبزی و میوه آب لازم برای بدن تهیه میکنند .

در خانه ، مادران همواره غذائی تهیه میکنند که مناسب تن باشند . هر وقت بگرددش میروید شما هم خوراکی بخورید و بخورید که برای بدن سودمند گردد . از میوه و آب میوه و شیر و نان برشته و تخم مرغ و سبزی غافل نشوید .

بعضی غذاها هستند که نه فقط بحال تن مفید نیستند بلکه اشتها را هم از بین میبرند . قهوه و چای برای طفل نفع ندارند نه بنموتن کوکاکت میکنند نه مانع مرض میشوند ، نه نیرو میدهند . شیرینی نیرو میدهد اما ممکن است ضرر هم برساند . علت را میدانید چیست ؟ بین وعده های غذا اگر شیرینی بخورید اشتها^{تان} کور میشود . بهترین موقع برای شیرینی خوردن بلافاصله پس از ناهار و شام است . در فواصل بین غذا باید چیزی بخورید و اگر بعد از مدرسه خیلی گرسنه شدید بیک لیوان شیر و یکدانه شیرینی خشک مانند میکویت قناعت کنید .

سنگهای سوختنی

پنجمین و آخرین طبقه سنگهای ته‌نشستی سنگهای سوختنی است .

سنگهای سوختنی از بقایای جانوران یا گیاهانی است که هزاران سال پیش

زمین بوده و بعلت فشار زمین بعضی بصورت حاد و بعضی بحالت یایع درآمده‌اند .

از سنگهای سوختنی مهم زغال سنگ و نفت و قیر و الماس است .

زغال سنگ - در روزگارانی پیش اغلب نقاط زمین از جنگلهای باتلاق

پوشیده بود . بعضی این جنگلهای وسیع باتلاقی و بعضی دیگر در ساحلهای

مردابی دریاها و دریاچه‌ها بوجود آمده بودند . این جنگلهای کم‌درز زیر آب فرو

و طبقه طبقه روی یکدیگر می‌انباشتند . بعضی آنها را آب از جای کنده با خود

برد و درختان آنها را در دره‌های تنگ روی هم انباشت . شن خاک

و دیگر مواد بهم روی این باتاقات را پوشانید و فشاری سخت بر آنها وارد آورد .

باتاقات مزبور بواسطه فشار طمقات بالا و بواسطه حرارت نوری زمین در هم

فشرده و سوخته و رفته رفته متدال بزغال سنگ شدند . پس به معدن زغال



موسوم است مدفون گردید.

سعدی در مسافرت و سیاحت لباس درویشان میپوشید و بهر شهر که میرفت
با اصناف مردم آن شهر خاصه علما معاشرت میکرد و از هر مسافرت تجربه‌ای و اثری حاصل
نکته‌ای میآموخت.

گلستان و بوستان او نرد ما ایرانیان مطبوع و مطلوب میباشد.
پیش از این: سعدی، حقه‌ای رنگی میکرده است ۱- آما سعدی صحاح تیرا هم مسادت کرده ۱-
سده اول ۲- کدام کتابهای ادب ما ایرانیان بسیار معدود است ۳- نوسان ایستاده نوسان با گلستان را ۴-
استغفار سعدی حقه‌ای داده ۵- ۶-

جنوب است که در ساحل خلیج فارس واقع می‌باشد و ارجحیت سوئین معدن
نفت دنیا است .

قیر از مجاورت نفت با هوای مل می‌آید و در نزدیکی های آتش فشا
خاموش شده فراوان یافته میشود . قیر را با آهک و شن مخلوط می‌کنند و
آن را در فرش خیا بانها و کوچها بکار می‌گیرند .

الماس که یکی از سنگهای پُر بها میباشد نوعی از زغال سنگ است
و آن کربنی است خالص و صاف و شفاف که نور را بر میگردداند و منتشر می‌آید
و همین جهت است که مردم آن را بقیامت گزاف می‌خورند و برای زمیّت بکار می‌برند
الماس بالوان مختلف سفید و زرد و آبی و گلی وجود دارد رنگین شدن
الماس بسبب مواد دیگر است که با آن مخلوط می‌باشد و بنابراین بهترین و گرانها
ترین اقسام آن الماس بزرگ است که الماس سفید نامیده میشود .

الماس از کلبه اجسام سخت تر است و فولاد و آهن و امثال آن را
خط می‌اندازد و شیشه بر آن شیشه را با آن می‌برند . چون خوابند الماس را صیقلی
سازند آن را با سوده خودش می‌سایند .

که زیر زمین میباشد از جنگلهای بزرگ بوجود آمده است .

نفت نفت جسمی است یایع که از زیر زمین بیرون میآوردند و از بقایای نبات و حیوان که در زیر زمین مانده اند بوجود میآید .
 برای بیرون آوردن نفت ، در زمین چاههای عمیق می‌کنند تا نفت
 مرسند . غالباً نفت خود را در باطن چاه جستن میکند و بندرت اتفاق میافتد که
 مجبور شوند که بوسیله تلمبه از چاه خارج سازند .

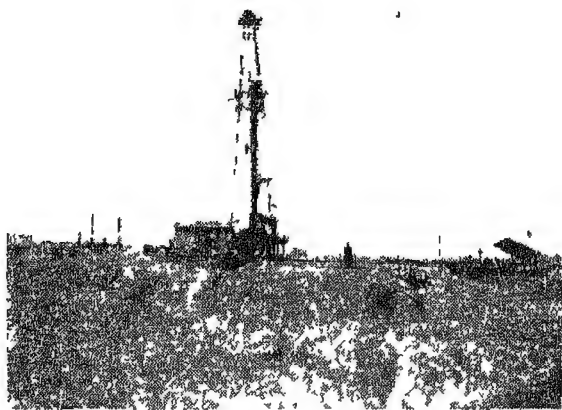
نفت در وقتی که بیرون میآید رنگی تیره و بوی بسیار تند و زننده دارد
 و آن را در ایحال نفت خام میگویند . نفت خام را بوسیله ماشینهای مخصوص
 تصفیه میکنند . از نفت خام در وقت تصفیه مواد مختلفه از قبیل بنزین و نفت
 و روغنهای غلیظ از قبیل دازلین میگیرند . نفت را برای روشنائی و سوخت
 در ماشینها و کشتی بخار و اتومبیل و هواپیما بکار میبرند و از این جهت مصرف آن
 در دنیا روز بروز زیادتر میشود و بهر ملک که دارای معادن نفت باشد اهل
 آن از بیرون آوردن نفت و فروش آن ثروت گزاف بدست میآورند .
 در ایران در چندین نقطه معدن نفت وجود دارد . از جمله معادن نفت

چشمه و سنگ

جدا شد یکی چشمه از کو بهساز
 بره گشت ناله بنگی و چار
 بر می چنین گفت مانگ سخت
 «کرم کرده راهی ده ای سگ سخت»
 گران سنگ تیر و دل سخت
 زدش سیلی و گفت «دور ای سپر»
 نجفیم از نیل زو آرمای
 کئی تو که پیش تو جسم زجای؟
 نشد چشمه از پا سنج سنگ سرد
 بکدن در استاد و ابرام کرد
 بسی کند و کاوید و کوشش نو
 کز آن سنگ خارا راهی برگشود
 ز کوشش بهر چیز خواهی رسید
 بهر چیز خواهی کاهای رسید
 برو کارگر باش و امیدوار
 که از یاس خرمک نماید بهار
 گرت یاداری است در کار
 شود سهل پیش تو دشوار
 (مکمل بقولها)

پرسش : این حکایت را بر ما خود بیان کنید ؟ ساعر نظم این داستان چه منظوری داشته است ؟
 آیا کسی را می توانست که از کوتاهی خود معافی رسیده باشد ؟

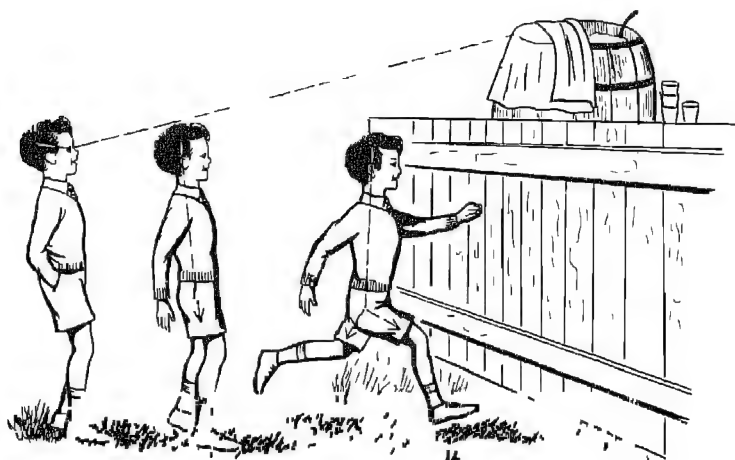
پیش : زغال سنگ از چه درست شده است ؟ نفت از چه ؟ نفت را چگونه استخراج میکند ؟ فواید مصارف نفت را بگوئید معادن مهم نفت ایران کجا واقع است ؟ نفت ایران در دنیا در چه درجه اهمیت است ؟ در کدام یک از خرابی‌های متعلق بایران معادن سرشار نفت وجود دارد ؟ خرابی‌های بحرین را روی نقشه نشان دهید « ملی شدن نفت ایران » یعنی چه ؟ بزرگ کار می‌آید ؟ از قیر چه فایده مسرد ؟ جنس الماس چیست ؟ از انواع الماس کدام بهتر است ؟ خاصیت الماس را می‌دانید ؟



منظره یکی از جای‌های نفت خوزستان

فرض کنید در خیابان بستنی فروش فریاد میکند «هل وگلا بستنی»، اصحاب
این وقت چه میکنند؟ - گوشش بدهید تا توضیح دهم.

همینکه آواز بستنی فروش بگوش شما میرسد، اعصاب گوش حرا را منفرست
آن وقت است که شما صدای او را میشنوید و معنی آن را درک میکنید. اما کار با اینجا
میشود. چشمان هم چیز بلایی می بیند مثلاً طرف بستنی فروش را می بیند فوراً اعضا
چشم بغیر میزنند و شما از وجود بستنی آگاه میشوید. پس مسکنید یک طرف بستنی بخرد معرّفان گنجینا فراموش نکنند
بجای بستنی فروش برد اتفاقاً در راه لزم میخورند و زمین می افتند و دستشان آزار می



فنا روی بدن کلیت

هر عضوی از اعضا بدن باید کار خود را انجام دهد. مثلاً قلب خون تهیه
نیزند، عضلات بدن را بحرکت بیاورند، شش وظیفه بخور را عمل کند. اگر شش پاپ
شما بخواند ساعتی استراحت کند همه اعضای دیگر دست ار کار می‌کشند و دیگر زده
نمی‌مانند.

مغز که از همه قرار دارد فرمانده اعضای بدست همه آنچه مغز می‌گوید می‌کند
حواس شباهی شباهت بدستگاه تلفون نسبت از دور و بر اخبار می‌گیرند
اما با مغز نرسانند ما آگاه نمی‌شویم.

اعصاب حکم سیم را دارند و با تمام نقاط بدن مربوط هستند. مرکز اعصاب
مغز و دنباله آن مغز تیره پشت است. هزاران عصب از این نقطه بجانب پوست
بدن و سایر اعضا کشیده شده اند. گروهی خبر مغز می‌رساند و گروهی فرمان مغز را
بپا و دست و سایر قسمتهای تن می‌رسانند. مغز تیره که خود مجموعه ای از این اعصاب
واسطه بین اعضای بدن و مغز است و در میان ستون فقرات قرار دارد.

اصفهان

اصفهان از شهرهای نامی و تاریخی ایران و با عتدال هوا و وفور نعمت و دیگر مزایای طبیعی معروف است . این شهر در عصر اسلامی در زمان پادشاهان آل بویه آبادی درونی بسزایافت و رکن الدوله دلی آرا مقصده حکمرانی ساخت و گرد آن بنی کشید . در زمان سلجوقیان هم مدتی پایتخت بود و پادشاهان سلجوقی در آبادی و تزیین آن کوشش داشتند اما کمال ترقی و آبادی و آراستگی دهرت این شهر در زمان صفویه بوده است .

شاه عباس صفوی این شهر را پایتخت ساخت و در آباد ساختن و آراستن آن بمتی شاهان بکار برد و عظمت و شوکت دهرت این شهر در زمان این تهر یار و حاشینا بحدی رسید که آنرا نیز جهان خواندند و سیاحان فرنگی پاریس مشرق زمین نامیدند . در این شهر سبعی و توخیه پادشاهان صفوی باغها و مسجد و مدرسه ها و دیگر بناهای عالی باشکوه مانند هشت بهشت - نقش جهان - هفت دست - مسجد شاه - مسجد شیخ لطف الله - مدرسه چهارباغ - عالی قاپو - چهل ستون و غیره ساخته شد و هر یک از این بناها در حد خود

اعصاب جبر در دست را بغیر میرند و شما احساس درد میکنید مغز فرمان میدهد که با دست دیگر دست رنجور را قدری مالش بدهید.

با همه این احوال بستی فروش میرسد و بستی هل و گلاب در مجریه های گلاب از راه اعصاب بنی بغیر میرسد و شما بوی خوش گلاب را حس میکنید. تمرین بخوردا بستی میکنید اعصاب را انقباض میبخیرند و مزه بستی را درک می کنید. علاوه بر این از بسیاری امور دیگر هم در همان موقع با خبر میشوید. لابد خواهید گفت بچاره اعضا کارشان زیاد است، بلی و اتفاقاً هم که کارشان زیاد است آنهم هر روز و بهیچکی.

ممکن است بگوئید چکه این اخبار در هم و بر هم نمیخیزند دلیل ایست که دستهای مخصوصی از اعصاب خبر بغیر میرند و دسته های مخصوصی دیگر خبر میآورند.

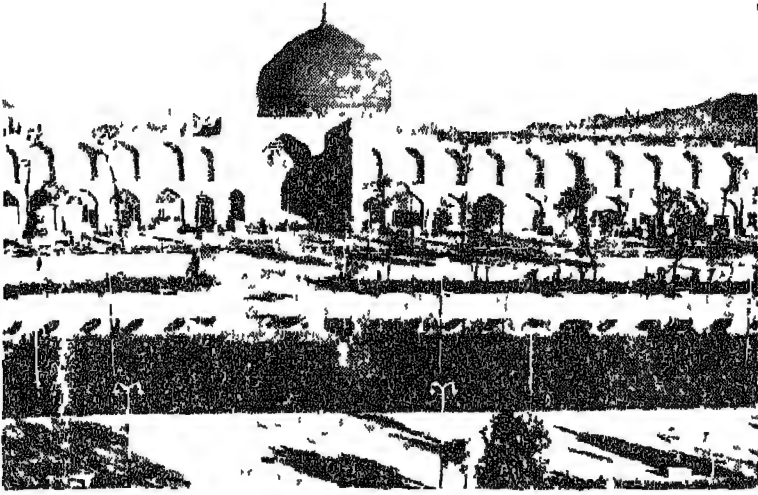
پرسش: چرا معرا و ما نروای بدن میخوانند؟ عصا را کارهای مهم مغز را نام میرسد متغیره کما قرار دارد؟ کار آن چیست؟ دستگاه مغز را چه چیز تشنه میکنند؟- اره جهات چه میشود که صدای رنگت دانسان را میشود؟- چگونه استیاء دور و بر خود را می بینید؟- در پوست کدن وجود یک سبب کدام حواس کار میکند؟ چگونه آبا هرگز معرجیوان دیده اید؟- چه حواس است که گو سندی تهیه میکند و کلاسن درس بیاورد تا تکلاسان همه مید و امور کار هم توصیالی در مارا آن شما مدید

یکی از ساکنان این محارمی و هندسی و لطف صنعت و هنرمندی ایرانی بشمار میرود .
 مردم اصفهان هنرمندی و صنعتگری معروفند و در نساجی و فلزکاری قلمدوری
 و خاتم ساری و کاشی نری کمال مهارت دارند و زری و طلسم و جفت و قلعه را اصفهان بخوبی
 و زیبایی ممتاز و از صادرات مهم این شهر است . در سالهای اخیر هم کارخانه های جدیدی
 در بسندگی و آسناد ابرشته و اصفهان امروز یکی از مراکز مهم صنعتی ایران است .

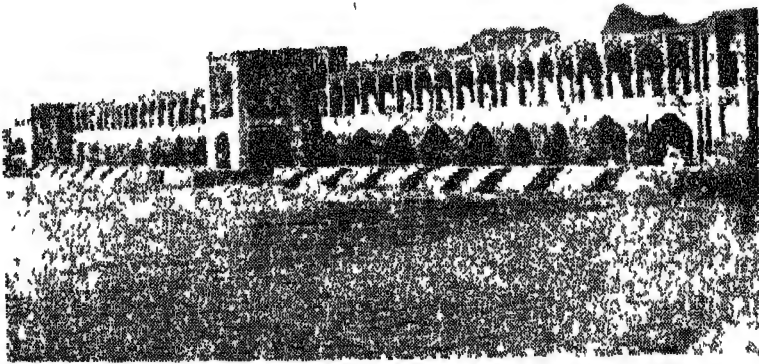
پیشینه و اصفهان

میشه و با هنر اصفهان	ای هنر سرمد چشم جهان
ملک پر از صنعت زیباست	چشم جهان مست تماشا است
خیزد از پرده کن و پارچه	تیمچه و حجره و بازارچه
جنس ترا حلق بجان میخیزد	بیت ز جنس دگر ان میخیزد
باقه های نو که نامش نیست	داغ دل تا فقه شتریت
اطلس گلداز تو باشد بسی	صاف تر از برگ گل اطلسی
بر در و دیوار جهان کاشیت	شاهد زیبایی نقاشیت
حیث گبستی به از این کمی	خاک دهی سیم ستانی بها

(حسین سرمد)



مسجد لطف الله



مل خراج

کرد. شاید این را هم بدانید که آب گرم بیش از آب سرد قند یا نمک را در خود حل میکند و چون مقدار معین آنرا حل کرد و دیگر نتوانست حل کند میگویند آب از قند اشباع شده یعنی سیرگشته است و اگر آنرا سرد کنید یک قسمت از قند حل شده در آن دوباره به شکل قندسته و سفت در ته ظرف نمایان میگردد.

هوای گرم هم همین خاصیت را دارد یعنی بیش از هوای سرد بخار آب را در خود حل میکند و تا گرم است بخار آبی که دارد نمایان نیست یعنی بخیم دیده نمیشود ولی همین که سرد شد بخار آب حل شده در آن به شکل ابر نمودار میگردد.

حالا با کمی توجه میتوانیم بفهمیم باران و برف چیست و از کجا میآید؟
خورشید بر اقیانوسها و دریاها میتابد و قسمتی از آب آنها را بخار میکند این بخار هوا گرم است بخیم دیده نمیشود ولی در هوا هست و از میان رفته است. همینکه هوا سرد شد ذره های بخار بهم نزدیکت و فشرده میشوند و شکل ابر در هوا نمایان میگرددند.
در این هنگام ممکن است دوباره هوا گرم شود و ابر را تراکم بیاشد و از نظر ناپدید گردد و نیز ممکن است هوا سرد تر شود و ذره های بخار آب بهم نزدیکتر و فشرده تر شوند و قطرات درشت و سنگینی تشکیل دهند و بزمین برسند. این ریزش قطرات آب

آب (۱)

در درسهای گذشته، آنجا که صحبت از تغییرات سطح زمین بود آب و تأثیری که در تغییر سطح زمین دارد گفتگو کردیم ولی این اندازه گفتگو درباره آب کافی نیست زیرا تأثیری که آب در زندگی ما دارد بسیار بیش از آنست که تغییر سطح زمین مینماید پس لازم است باز هم درباره آن صحبت کنیم.

کمی آب در بشقابی بریزید و در جایی دور از دسترس بگذارید پس از چند روز بسراغ آن بروید خواهید دید بشقاب خشک و خالی از آب است. آب بشقاب چه شد و کجا رفت؟

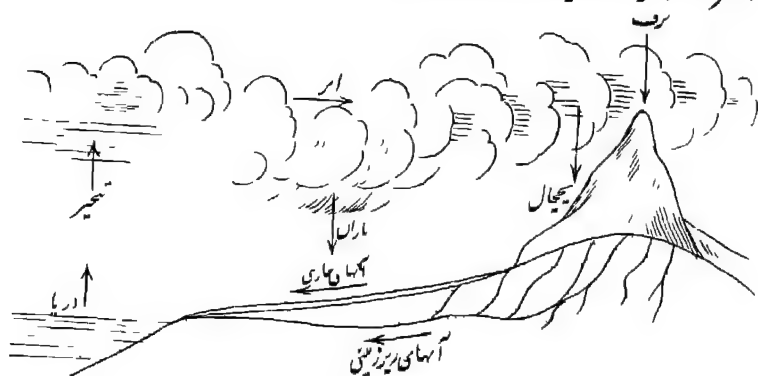
یخ دقت کردیده اید قتی که قند یا نمکی در آب میریزید چه میشود؟ قند بسته کم کم بار میشود و در اندک زمانی از چشم ناپدید میگردد. در این حال اگر از شما پرسند قند چه شد؟ میگوئید در آب حل شد یا جواب میدهید آب قند را در خود حل کرد.

آب بشقاب شما هم در هوا حل شد یا بهتر بگوییم هوا آنرا در خود حل

راهی پیدا کرد بحال حس یا جوشیدن بیرون میآید و بر زمین روان میگردد و نهر
درودخانه بسیار در عاقبت بدریا با واقیانوسها میریزد .

ایک گهتا رخود را در باره آب خلاصه و تکرار میکنیم :

هو آب را در خود حل میکند و هوای گرم بیش از هوای سرد میتواند
آر را در خود حل کند . هو از تابش آفتاب گرم میشود و قسمتی از آب دریا با واقیانوس را
بخار میکند و بخود میکشد . بخار آب در هوا بر اثر سرما دهم فشرده میشود بصورت ابر
نمودار میگردد ابر را باد با طرف میبرد چون هوای سرد رسید ذره های بخار
هم نردیکتر و فشرده تر میشوند و بصورت ماران یا کرک بزین میبارند
آب سرف و ماران در مجاری روی زمین و منافذ زیر زمین جاری میشود و سرانجام
بیشتر آنها بدریا با واقیانوسها بر میگردد .



همان است که ما آنرا باران میگوئیم

حال اگر هوا خیلی سرد شد و میزان انحراره بدرجه صفر یا نین آمد ذره ها
آب همچنانکه در ابر است از سرما می بندد و بجای باران برف می بارد گاهی هم
ست که قطره آب پس از جدا شدن از ابر هنوز که بزین نرسیده بخ می بندد و بصورت
تگرگ برین می بارد بنا بر این برف باران و تگرگ هر سه یک جسم و یک چیز
هستند . هر سه را سرد و ابر از سحر آبی است که با تابش آفتاب از دریا ها و دریاچه ها
ورود خانه ها برخاسته است حال بیسیم برف باران و تگرگ پس از رسدن بزین
چه میشوند ؟

آب باران و برف و تگرگ پس از اینکه بزین رسید یک قسمت آن بخار
میشود و دوباره هوا میرود . قسمتی بر سطح زمین جاری میگردد و تشکیل سیلاب میدهد
و سیلابها بیشتر نهر ها و رودخانه ها می پیوندند و بدریا ها و دریاچه ها میریزند . قسمت
سوم از آب برف باران بزین منجمد میشود و در منافذ زمین جاری میگردد و
بهین است که مردم ماکدن چاه و کاریز بیرون مآورد و بمصرف آشامیدن و
زراعت میرسانند . گاهی هم آب انبار ها ی زیر زمینی تشکیل میدهد و چون سطح زمین



آرامگاه حافظ

خواجه حافظ

حافظ یکی از شهرهای نامی ایران است . او نیز مانند سعدی در شیراز
بدینا آمد اما برخلاف سعدی بسافرت و سیاحت میل نداشت و از وطن خود شیراز
دل نمیکند .

گویند وقتی یکی از پادشاهان هند مبلغی زر و سیم نزد وی فرستاد تا خرج راه
سازد و بهندوستان رود . حافظ بغرم هندوستان از شیراز حرکت کرد و چون
بخیج فارس رسید در کشتی نشست و تا جزیره هرمز رفت . از قضا بادی مخالف ^{برای}
گرفت و دریا آشفته گردید . حافظ چون اینحال دید از سفر پشیمان شد ، بهانای
از کشتی بساحل بازگشت و غرضی برای شاه فرستاد و بنود شیراز مراجعت کرد .
حافظ در شیراز وفات یافت و او را در محلی که اکنون موسوم بحافظیه است
سنگ خاک سپردند . مرار حافظ در شیراز زیارتگاه صاحب دلان است . اشعار حافظ بسیار
معروفست و در ایران کمتر خا از اوست که دیوان حافظ نباشد . مردم بخواندن غزلیات حافظ
بسیار مایل و راغبند و حتی کاهیی از دیوان او فال میگیرند و خود را بدینوسیله و نحوش سیازند .

تغییرات هم بگذشت سالیان زیاد صورت پذیرگشته است .
 اکنون در این درس و چند درس بعد برای شما تشریح میدهم که چه
 نیروهای سطح زمین را تغییر میدهند .

صخره ها چگونه از هم میپاشند

آیا هرگز در گفتگوهای خویش چیزی را از صیث سختی و محکمی سنگ تشبیه
 کرده اید ؟ واقعاً بعضی از سنگها خیلی سخت هستند . همین جهت است که مردم
 از صد ها سال پیش سنگ را در بنائی بکار میبرند . خانه و خیابان و پیاده رو
 دپل و مسجد و خیلی چیزهای دیگر را از سنگ ساخته اند .

گاهی مردم صخره ها را بوسیله مواد منفجر متیر کنند اما در طبیعت هم
 نیروهای وجود دارد که همین کار را میکند . بعضی بسرعت و بعضی بتأنی .
 تغییرات آب و هوا صخره را از هم میپاشد . آزمایش ذبل چگونه حال را
 برای شما روشن مبارد :

مقداری آب سرد در لیوان یا بطری بریزید و بگذارید بطرف جنوب

سطح زمین چگونه تغییر یافته است

زمین دو درجه‌ی کمی که در آن منزل دارد چگونه است؟ صاف و هموار است، یا کوه و دره دارد؟ هیچ رودخانه، دریاچه یا باتلاقی نزدیک شماست؟ چه نوع صخره‌هایی می‌بینید؟ آیا صخره‌ها سر از زمین برآورده و محکم بر جای ایستاده یا سنگهای باطراف پراکنده شده است؟

آیا زمین محیط شما همیشه همین حال بوده است؟ یا مردمی که مدت‌ها قبل از شما در این ناحیه زندگی کرده‌اند گفتگو کنید. شاید از تغییراتی که دیده‌اند برای شما تعریف کنند. ممکن است در طول عمر خویش نیز تغییراتی که بر سطح زمین ماحظه نمکونی شما وارد آمده مشاهده کرده باشید.

کما ریه‌های نهر فرو میریزد یا آب آنرا می‌کند و می‌برد. باد خاک خشک را از جایی برداشته در جایی دیگر روهیسم انباشته می‌نماید. بستر رود و هر کم عمق‌تر و بارگه‌تر می‌شود. حتی بعضی اوقات نهر مسیر خود را مگر اندکی تغییر می‌دهد. شاید بعضی از این تغییرات را خود دیده باشید بعضی

آن را حکم ببندید و تمام شب در معرض هوای سرد خارج بگذارید. صبح شیشه را
کنید که تغییری در آن روی داده است یا نه. آب بعضی مایعات دیگر با بسیاری
از اجسام تفاوت دارند. آب وقتی یخ ببندد منبسط میشود. آب در شیشه یخ
بت و منبسط شد و چون جا بیشتر میخواست بدیواره شیشه فشار آورد و شیشه ترکید
در زمستان لوله های آب بهین جهت میترکند.

اکنون باندک دقت میتوانید بفهمید که چرا آب صخره ها را تیکراند
قطرات باران یا ریزه های برف بر صخره میافند آب از شکاف صخره داخل
میشود و در هوای سرد یخ می بندد و صخره را خرد میکند.

گیاه هم صخره را میتواند خرد کند. باد تخم درخت و سایر نباتات را
همراه میبرد. مقداری بصخره ها میرسد. گاهی روی بعضی از صخره ها مختصر گیاهی
هم هست، باران و برف هم آب میدهد و نباتات میروید و ریشه خود را بشکافهای
صخره میکشاند. ریشه بزرگ میشود و جای بیشتر میخواهد، ناچار با طرف فشار میدهد
و قسمت های سست صخره را خرد میکند.

ریشه های درخت گاهی پیاده رَوخیا با آنها را خراب میکند و لوله های

سرد بشود. سپس ظرف را بشتاب خالی کنید و مقداری آب داغ توی آن
بریزید. معمولاً ظرف ترک بر میدارد. اگر کار را برعکس هم بکنید نتیجه همان میشود.
علت ترکیدن ظرف شیشه‌ای چیست؟ گراما اشیاء را منبسط و سرما
مقبض میکند. در این مورد هم آب داغ لیوان را منبسط کرد و دیواره لیوان را
بآب از سایر نقاط دیگر زودتر منبسط شد و لیوان ترکید. آب سرد هم که دلیلاً
گرم بریزید دیواره نزدیک آب از سایر نقاط لیوان زودتر منقبض میگردد
و باز لیوان ترک بر میدارد.

سرما و گرما با صخره با همین کار را میکنند. وقتی آفتاب بر صخره تاباند
آنها را خیلی گرم میکند. شاید خود روی سنگ داغ نشسته باشید. داخل صخره
از خارج آن خیلی سردتر است بنا بر این قسمت خارج سریعتر از قسمت داخل منبسط
میشود و صخره می‌شکند. شب سنگ و صخره خنک میشود و قسمت خارج سردتر و
نتیجه زودتر منقبض میگردد و صخره می‌ترکد. این کار دائم تکرار می‌آید و تکرار
بزرگتر میشود و عاقبت قطعه‌هایی از صخره جدا میگردد.

تغییر هوا برای دیگر هم صخره را خرد میکند. شیشه‌ای را بر آتش گذاشت و بر

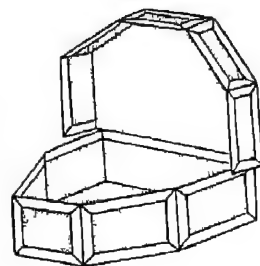
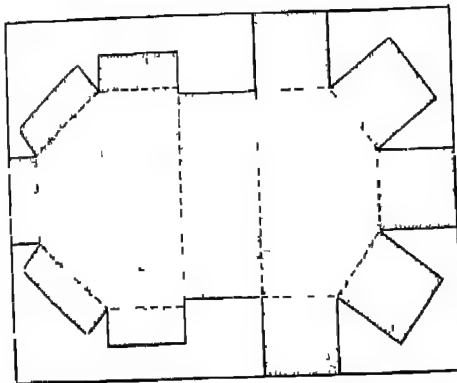
نغمه بنیوایان حرم زرد کرد

جهان قحط سالی سندان در ستی	که یاران منداش کرد عشق
چاه آسمان سرزمین شد بخیل	که لب تر نخرد در رع و نخبیل
بخوشید سرخسیدهای قدیم	نماد آب حزاب جتم یتیم
نبودی بحسره آه بیه رلی	اگر برستی دودی از روزلی
نه در راغ سسزی نه در راغ شج	ملخ نوستاں خورد و مردم ملخ
در آن حال بیش آدم دوستی	کرد و ماند بر استخوان پوستی
و گر چه بکنت قوی حال بود	خداوند جاه و زرد مال بود
بدو گفتم ای یار پاکیره خوی	چه در ماندگی پیش آمد بگوی
بشد بد بر من که عقلت کجاست	چو دالی و پرسی سؤالت خطاست
بنی که سخن نهایت رسید	مشق سجد نهایت رسبد
بدو گفتم آخر ترا ماک نیست	کشد هر جایی که تریاک نیست
گر از نبی دیگری شد هلاک	ترا هست - بطراز طوفان جهاک

فصل آب را هم می‌تراکند ، بدین طریق که ریشه اسی بشکاف لوله اسی دارد بگرا
 و در حال نموبط میاید و بدیواره با فشار وارو میسازد و عاقبت لوله میترکاند .
 خلاصه کلام اینکه حرارت و برودت و انخاد آب و ریشه نبات اتمه
 خرد کردن صخره داخله دارند .

پرسش : حرارت و برودت چگونه صخره را خرد میکند ؟
 چاستن آب چگونه صخره را از هم
 میاسد ؟ یک سیم کوچک سات چگونه صخره را می‌تراکند ؟
 چرا در مناس در بعض حاه لوله اسی
 آب را می‌ج مکند ؟

کاربستی



حواس خمسہ

انسان مانند اغلب حیوانات دارای پنج حس است که آنها را حواس خمسہ گویند و آن عبارتست از: لامسه، شامه، ذائقه، سامعه، و بصره.

۱- لامسه

لامسه سختی و سستی و درشتی و نرمی و سنگینی و سبکی و سردی و گرمی و در و سوزش و امثال اینها را درک میکند.

وسیله لمس پوست بدنست که اعصاب لامسه در زیر آن پراکنده است. قوه لامسه در دست و مخصوصاً سر انگشتان بیشتر از نقاط دیگر بدن میباشد و بدین جهت است که هر وقت بخوابند نرمی یا درشتی جسم را معلوم کنند سر انگشت را بدان میمالند. در پوست بدن نقطه ای نیست که عصب لامسه نداشته باشد. بدلیل آنکه هر نقطه سوزنی منبر و بریزد فوراً بدر میآید.

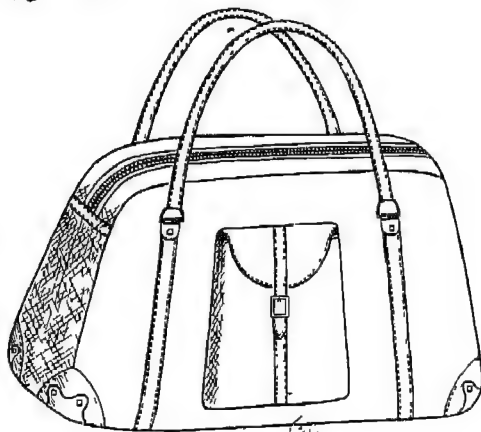
شست و شوی

سطح بدن آدمی پراز منفذ یا سوراخهای بسیار کوچک است که از آن

نگه کرد رخبیده در من فقیه نگه کردن عاتل اندر سفیه
 که مرد ارچه بر ساحل است افیق نباشاید و دوستانش غریق
 من از بس نوالی نیم روی زرد غم بسینوایان حشم زرد کرد
 نخواهد که میند حشم دمندیش نه بر عضو مردم نه بر عضو خویش
 چو بسیم که درویش مکین نخورد بکام اندر من لقمه زهر است

«سعدی»

پیشش : دستکجاست؟ - آمار در روی کره سحر افیانش دهید - سب قط سالی دشت
 چه بود؟ - سعدی از دوست خود چه سوال کرد؟ - چه جواب شنید؟ - سعدی چگونه او را دلاری داد؟ - دوست
 سعدی چرا از حواس او متعثر شد؟ - مقصود از این حکایت چیست؟ - حکایب را بچند قیمت متوایم تقسیم کنیم؟
 قیمتها را بگوئید - مطلب هر قیمت را بیان کنید - اشعار ۲، ۳، ۴ و ۵ را معنی کنید

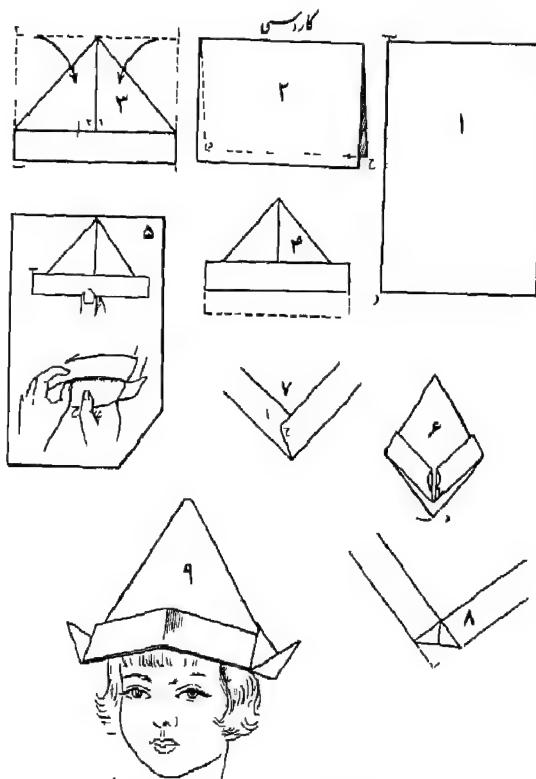


ساک کمد

بعضی بدن خود را با آب سرد عادت میدهند. این کار با اجازه طبیب مفید

و مایه تندرستی و نشاط و نیرومندی است.

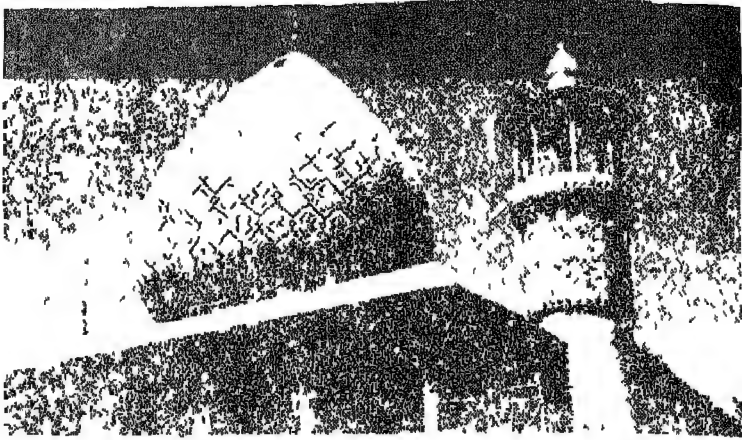
سروش مسدودی بدن حییت دجیه فایده دارد؟ - چیرلی پوست بدن ارکحات؟ - چیرک حکومہ
پیدامیتود؟ - بدن را چگونه دجند در یک تیره مایدشت؟ - چیرا دست و صورت را هر روز جید مایدشت
مایدشت دستوی با آب سرد حییت؟ -



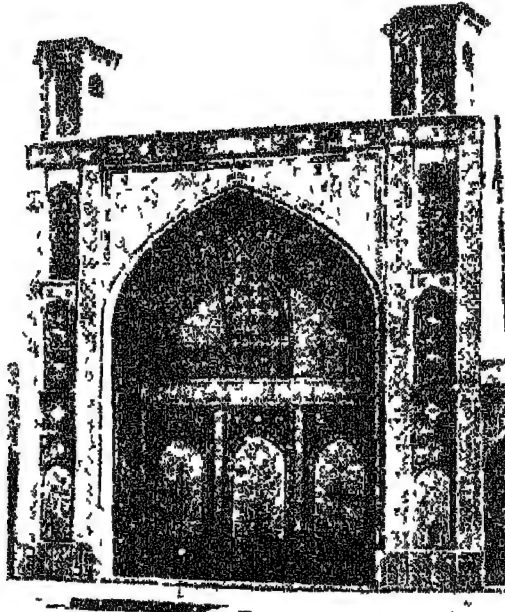
اردمه کیمسی از منبع مشعل شروع کند ۱۹۱۶ موال کیمسه کاعده ای از سکر

عسق تراوش میکند. تراوش عرق مخصوصاً در گرمای هنگام بعضی بیماریها زیاد است. در زیر پوست بدن خده های بسیار کوچکی است که ماده چربی از آنها بیرون میآید و آن نیز در روی پوست میماند. مقداری کرد و غبار هوا هم بر پوست بدن می نشیند. بنابراین از ترکیب عرق با ذرات گرد و غبار و چربی بدن پرده ای که چرک می نامند در روی پوست پدید می آید. چرک سوراخ های بدن را میگیرد و مانع بیرون آمدن عرق که سم است می گردد. زبان دیگرش اینکه میکرب بیماری های پوستی در آن لانه میکند و سبب بروز سودا و جرب و کچلی و مانند آن میشود. پس باید خود را دستکم هفته ای یکبار شست و شود هید تا چرک بر طرف گردد. بدن را باید از سرتا پا با آب گرم و صابون بشوئید و کی که کشیدن بر بدن هم سودمند است و خون را بر زیر پوست متوجه می سازد و مایه فرج و نشاط می گردد.

شستن و دستپاشی از هر غذا بسیار لازم است و اگر بجزیری که دارای میکرب مضرات بر خورد باید با صابونی مانند صابون سولیمه که کشنده میکرب است شسته شود. صورت را هم که در وقت صبح که از خانه بیرون میرویم و ظهر و شب که بخانه میگردیم باید بشوئیم.



مزار شایخ



مسجد کبیر

شیراز

یکی از شهرهای معروف ایران شیراز است که بخوشی هوا و زیبایی منظر
 اشتهار تمام دارد. اطراف این شهر را چمنزارهای باصفا و باغهای دلگشا و
 گردشگاههای منسج افراد کوههای خوشنما احاطه کرده است و از اینجست بر
 بسیاری از شهرهای جنوبی ایران امتیاز دارد. این شهر یک هزار و دویست
 ده متر از سطح دریا بلندتر و هوایش حد وسط میان گرمسیر و سردسیر است. در
 تابستان گرمی هوا تا چهل درجه بالای صفر میرسد و در زمستان در شب که سرد
 از روز است از درجه صفر پایین تر نمیرود.

از نزدیک یکی این شهر و ورود خانه میگذرد و همستین آن رود کر است که
 در زمان قدیم سد های محکم بر آن بسته اند، از آن جمله سد و پل است که مامور میر عسکری
 دلی بر آن کرده اند و بنام بند امیر معروفست. شیراز را دارالعلم لقب داده اند گفته مورخان
 وقتی صد هفتاد مدرسه در این شهر وجود داشته. در این مدرسه انواع علوم ادبی و دینی ریاضیات
 و پزشکی تدریس میشده است. سعدی حافظ و شاعر بزرگ ایران از این شهر برخاسته و دانشمندان
 پرش : نیز از ارجیه همت متهور است؟ - در اطراف شهر چه چیزهاست؟ - رود کر کجاست؟ -

برای اینکه هوا دوباره داخل آن شود باید آب جوشیده را در ظرف همان گشادی
دور از گرد و خاک بگذارند و یا در ظرف پاکیزه بریزند و خوب تکان بدهند اگر،
نکهای محلول در آب از قبل گچ، گل سفید، نمک طعام، زیاد باشد (بیش از
نیم گرم در هر ارگرم آب)، آشامیدنش خوب نیست.
در چنین آبی صابون خوب نکند و سبزی نچینه نمیشود و بدین سبب برای
شست و شوی و پخت و پز مناسب نیست.

۵- آب آشامیدنی نباید میکروب داشته باشد و گرنه سبب بیماریهای خطرناک از قبیل
حصه و باواسهال خونی میشود. هنگام انتشار این بیماریها آب را باید جوشانند و آشامند
زیرا بواسطه جوشاندن میکروب نابود میگردد.

تلمبه

تلمبه آلیت که برای بالا بردن آب از پستی به بلندی بکار میرود.
تلمبه جدیدین قسم و معروفترین اقسام آن تلمبه تفصیست که در بعضی خانه ها بواسطه آن
آب را از چاه یا آب انبار میکشند و هر جا که خواسته باشند میسیرند.
تلمبه تفصی از سه قسمت تشکیل یافته است:

آب (۲)

آب آشامیدنی - بهترین آشامیدنیها برای بدن انسان آب خالص است. آب برای زندگی و بهداشت شخص ضروری است. آب برای تست دشوی و پاکیزه نگاه داشتن خانه و شهر هم لازمست .

آب خوردنی باید دارای صفات زیر باشد :

۱- صاف و بیرنگ باشد یعنی اگر آنرا در تنگ بلوری بریزند از پشت آن نباید بجنوبی دیده شوند .

۲- بی بو باشد .

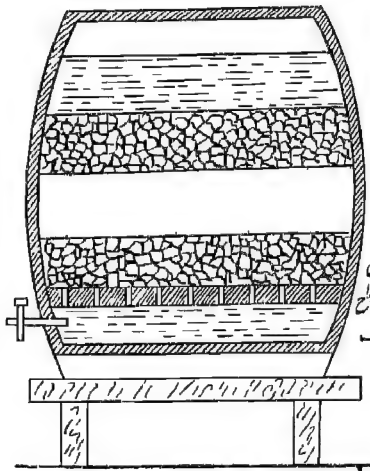
۳- خنک باشد. حرارت آب نباید کمتر از ۴ و بیشتر از ۱۵ درجه باشد .

حرارت آب اگر زیادتر از ۱۵ درجه باشد رفع تشنگی نمی کند، اگر کمتر از ۴ درجه باشد مضم را آشفته میسازد. آشامیدن آب یخ مضر است .

۴- گوارا باشد. گوارا بودن آب بواسطه وجود نمکهای معدنی و گازائی

است که در آن حل شده است. آب جوشیده چون گاز ندارد و بی مزه است

(۱) موقعی که آب میجست تمام هوای محلول در آن با حباب خارج میشود



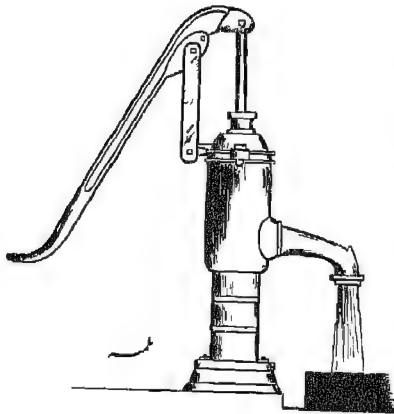
کرد برای تصفیه آب در خانه ها باید
در خانه آب یا تفلت صفحه چوبی که سوراخها آب
ریخته باشد بگذارند و روی آن
لبغاتی از شن و ماسه و زغال چوب
بریزند تا آب را آنها عبور کند و در
طرف جمع شود و بوسیله شیر یا

بردارند چون ضخامت طبقات این گونه ظرفها خیلی کم است منفذهای آن گرفته
شود باین جهت باید زود بزود آنها را تجدید کرد.

در بعضی قسمتهای ایران برای تصفیه آب ظروفی سفالین دارند موسوم
بجبه و جبهه آب را در جبه میریزند و جبهه را در زیر آن قرار میدهند آب کم
از سوراخهای بسیار ریز جبه تراوش میکند و قطره قطره جبهه میریزد و قابل آشامید
میگردد

تصفیه آب بوسیله چاههای نافذ - در کنار رودخانه یا چاههای نافذ
عمیق میکنند. آب رودخانه در عبور از ضخامت طبقات بین چاه و رودخانه تصفیه

اول تنه تلمبه که بکل استوار ساخته
 شده است و در زیر آن لوله باریکی
 قرار دارد که بخرن آب رسیده است.
 دوم پستین است که در تنه تلمبه جاداز
 پستین متحرک است و آنرا بوسیله
 دسته ای که دارد در استوانه بالا و پایین
 میرد. سوم دودریچه است که یکی



در بالا روی پستین و دیگری در جاییکه تنه تلمبه بلوله مارپیچ وصل است قرار دارد.
 موقع کشیدن آب پستین را چندین بار بالا و پایین میبرند تا هوا نیکه در تنه تلمبه است
 از دریچه بالا خارج شود و تلمبه از هوا خالی شد آب بخرن بواسطه فشار هوا
 خارجی داخل لوله و از دریچه زیر داخل تنه میگردد و بدریچه بالا فشار میآورد و آن را با
 میکند و از مجرای نیکه در تنه است بخارج میریزد.

تصفیه آب چنانکه در درسهای پیش گفته شد آبهای طبیعی غالباً آلوده
 است و خوردنی نیست ولی میتوان آب آلوده را بوسیله تصفیه و قابل آشامیدن

اسکندر و فتح هندوستان

-۱-

اسکندر پادشاهی بزرگ و سرمازی نامی بود و چندان کشور که شکست
بالی برای فتح نمی یافت و از این بابت میگیرست .

آری اسکندر جهانگیری کرد اما جان داری نکرد . مردم ممالک مفتوحه را
نه توانگر ساخت ، نه آسوده دل ، و نه هم در تربیت و تهذیب اخلاق آنان اثری از
خود گذاشت . وی جنگجوی بود کشورگشا ، میگرفت و پیش میرفت .

تایخ جهانگیری اسکندر بجای آموزد که تصرف ملک یا مملکتی که نتوانیم آرا آبا
و اداره کنیم ، و موجبات رفاه و آسایش مردم آنرا فراهم سازیم کارست بیوده و
غنی است ناستوده . دنیا در حکم زمین وسیعی است که بقطعات کوچک و بزرگ تقسیم شد
و ما هر یک قطعه ای از آنرا مالک گشته ایم . پس بر ماست که در آبادی سهم خود بکشیم
و آنرا معمور تر و ثمر تر از آنکه بوده است بآیندگان بسپاریم ، نه اینکه سهام دیگرانرا
نیز با فقر و غلبه بگیریم و بر آن خوشتن معزائیم ، و انگهی آنهم را بایر و ویران بگذاریم و بگذریم .

میشود و کم‌کم حاصل چاه میگردد. برای اینکه آبهای آلوده سطح زمین داخل چاه
نخورد باید مراقب بود که در اطراف چاه شکافی نباشد. بدنه چاه را هم تا عمق
شش هفت متر باید غیر قابل نفوذ کرد تا از قسمتهای عمیق چاه آب نفوذ نکند و بخوبی تصفیه
گردد.

تصفیه آب بوسیله پرمنگنات دو پتاس - سه گرم پرمنگنات دو پتاس
برای تصفیه صد لیتر آب کافی است ولی آب قدری قمر می‌شود. برای برطرف
کردن قمری آن باید آب را از صافی زغال عبور دهند و یا اینکه قدری چای چند
خوبه قند در آن بریزند.

س

قدر مردم سفسه پیدا آرد خانه خویش مرد را بند است
چون بسنگ اندرون بود گوهر کس نداند که قیمتش چند است

اسکندرنه فقط با داره ممالک مفتوحه قادر نبود بلکه از داره نفس خویش
هم عاجز می نمود ، چنانکه روزی در حال غضب بهترین دوست خود را بکشت ، و اینجا
که درسی دیگر از تاریخ وی می آموزیم : آنکه نفس خویش حکومت نتواند چگونه بر دیگران
حکومت تواند

اسکندر پسر فلپ یا پشاه مقدونیه (۱) است که قریب دو هزار و چهار صد
سال پیش دنیا آمد . وی از کودکی دلیر و جسور می نمود چنانکه روزی اسبی برای فروش
به فلپ عرضه داشتند ، چون سرکش بود کسی جرات نکرد بر آن سوار شود . فلپ گفت
اسبی را که نتوان سوار شد نشاید خرید . اسکندر آنجا حضور داشت اسبی کشید و گفت
اسبی باین زیبایی را بواسطه ترس و کم دلی از دست میدهند . فلپ و پیسر که گفت
کسانیرا که در سواری از تو ما هرگز ندیده ایم تو این ممکن . اسکندر عرض کرد اجازه دهید
من ادراک میکنم . فلپ گفت بان خود را بیازمای . اسکندر ابتدا دستور داد اسب را
رو بآفتاب باز دارند تا سایه خود را نبیند چه دانسته بود که اسب سرکش از سایه خود
بهرد . آنگاه با سب نزدیک شد و چند نوبت دست به روئال او کشید و با اهنگی

(۱) مقدونیه سرزمینی است در شمال شرقی یونان



پاهی ورزیده که برای فتح ایران آماده ساخته بود بدو باز گذاشت .
 در این هنگام دولت هخامنشی که بزرگترین شاهنشاهی جهان بود قدرت
 نوبی خود را از دست داده و جزئیگیری آراسته و بیجان چیزی از آن باقی نمانده
 . بزرگان ایران سادگی و پاک نهادی و جوانمردی پدران خویش را فراموش
 رده و حبش و نوش و ستم بزریرستان خو گرفته بودند و این بود که اسکندر
 ندونی با مستی از هموطنان خویش توانست آن کشور پهناور را بکشد و جوشین را
 اصل رود سند که آخرین نقطه مرزی دولت هخامنشی و دروازه هند بود برساند .
 ش : یونان را در نقشه اروپا نشان دهید ؟ مقدونیه کجاست ؟ نقشه نشان دهید .
 ندر چه سی پادشاهی رسید ؟ آیا اسکندر درس خوانده بود ؟ کجا پیش کی ؟ از باغ جهانگیری
 ندر چند درس میآموزید ؟ فرق جهانگیری و جهانداری چیست ؟ علت شرف اسکندر در ایران
 است ابراسیان چه بود ؟

ملازم او را بنواخت و سپس بی واهمه بیک جست بر پشت اسب نشست و دوری را
و بخدمت پدر بازگشت. فلیپ که این جرات و جلالت از پسر دید، گفت اسکندر که
مقدونیه برای توبسی کوچک است باید ملکی وسیعتر برای پادشاهی خود بجوی.
اسکندر چون بزرگ شد وصیت پدر را بکار بست و ممالکی بس وسیع تر از مقدونیه و یونان
بچنگ آورد.

اسکندر دوازده ساله بود که بر اسب کمرش سوار شد، و تا این سن
داشت بنام «لئونیداس» که ویران زندگی ساده و بی تکلف و امید داشت و بخور
غذای ساده و توجه با شیای بی زرق و برق تشویق میکرد و با و میاموخت که زحمت
مشقت مرد را قوی میسازد و در زندگی بکار وی میآید و از سن سیزده تا شانزده
سالگی بدر سای میرفت که مخصوص او تأسیس شده بود و فقط سه چارتن از
نجیب زادگان در آن مدرسه با او بودند و ارسطو^(۱) آنرا تعلیم میداد.

اسکندر بیست سال داشت که پدرش فلیپ مرد و پادشاهی مقدونیه و یونان

(۱) - ارسطو از دانشمندان مشهور یونان و سه دین مرد جهان است و کتابهای نوشته است که هنوز
هم در مدرسه جهان میخوانند و از آن بهره دلالت میبرند.

پُرسِ بشت گرمی سپاه و سپیان کو پیکر و رود پنا و راز اسکندر بم بشت
 انا اسکندر بم کسی نبود که از این موانع بهراسد و از مقصودی که دارد دست بدارد.
 پس نقطه‌ای از رودخانه را برای عبور سپاهیان خود در نظر گرفت که جزیره‌ای در میان
 داشت و عبور سپاهیان را آسان می‌ساخت، و برای اینکه هندیان را فریب و نقطه
 عبور حمله را برایشان بپوشاند، ابتدا مثنی از یاران را سرکردگی رهنمی نقطه‌ای دور
 فرستاد و سفارش کرد که غوغا و هیاهو برپا کنند تا پرس گمان کند که حمله از آن نقطه خواهد
 بود. این تدبیر مؤثر شد. پرس بشتاب لشکری انبوه مقابل سپاهیان اسکندر
 فرستاد. اسکندر چند ضعیف را تکرار کرد اما از حمله خبری نشد. پرس ملول گشت
 پنداشت اسکندر او را بازی می‌دهد و خیال ندارد که بر او تبارد. باین پندار خام
 بیشتر لشکریان خود را در برابر آن مشت یونانی که ما مورفریقین او بودند معطل گذاشت.
 اسکندر برای اینکه پرس بد گمان نشود لباسش را برتن جوانی که با و شباهت
 داشت پوشانید و سفارش کرد روزها نزدیک چادر او آهسته قدم زند و خود را بدید بمانان
 هندی بنمایاند، و شبها نیز همان حد که ما مورفریقین پرس بودند آتش برافروزند و سرو
 کنند تا هندیان بپچمان از نقطه حمله غافل بمانند. و نیز دستور داد که آراهای آدوقه را

اسکندر و فتح هندوستان

-۲-

در اوایل دوره سلسله هخامنشی در هندوستان پادشاهی بنام پُر
سلطنت میکرد . پُرس قاضی بلند و بیکی قوی داشت . پنهانی زره سینه‌دار
پسای زره دیگران و سلاحش هم بسیم و زر گرفته بود ، و مخصوصاً چون پُرس
می‌نشت بلندی و تنومندی او خوب نمایان میگشت . این پادشاه برادر بازو
نیز معروف بود چنانکه بیک ضربت دشمن قوی را از پای در می‌آورد .

همینکه پُرس از ورود اسکندر بساحل سند آگاه شد لشکری فراوان
از سواره و پیاده و آرايه‌های بیشمار و پهلای بسیار حاضر کرد .

هندوستان برخلاف مملکت ماد و فل بیشتر ندارد ، فصلی بارانی فصلی
خشک . اسکندر در فصل باران که تابستان باشد هندوستان رسید ، رود سند
از آب لبریز بود . پُرس لشکریان و پهلای خود را نزدیک ساحل چپ اسکندر
جگلیان خویش را در ساحل راست رود گرد آوردند .

سواره نظام اسکندر خالی ماند ولی اسکندر خود را نباخت و فرمان داد تا صفوی سپاه نظام وی که بر تنی خاص مشق کرده بودند در برابر سپاهان بایستند و با سر نیزه بر آنها حمله برند و با هتله و هیاهو و جست و خیزهای دسته جمعی که آموخته بودند آنها را برانند. سپاهان از خشم نیزه و غریو پیاده نظام رو بر تاقند و سواره پیاده هندی حمله بردند و نظم سپاه پارس را از هم گسستند.

در نتیجه هندیان شکست خوردند و پُرس بدست سپاهیان اسکندر آید. اتفاقاً، او را بنحمت اسکندر آوردند. اسکندر از وی پرسید «از من چگونه رفقاری انتظار داری؟» پُرس جواب گفت «رفقاری شاهانه». اسکندر باز پرسید «خواهشی دیگر نداری؟». پُرس جواب داد، کلمه «شاهانه» خواہش دیگر مرا نمود! میسازد». اسکندر را از پُرس خوش آمد چه هم مردانه جنگیده و هم مردانه سوالات وی جواب گفته بود. پس با و مهربانی کرد و تاج و تخت را بوی باز داد.

پُرش: بیگوگی عبور اسکندر را از رود سند و بیروزی یافتی دی را بر هندیان بطور احوال گویند رفقار کند ما پادشاه هندی چه بود؟

روزی چذوبت از نزدیک چادر او بگذرانند تا پادشاه هندگان کند که وی در فصل باران دست بکار جنگ نخواهد زد.

در تمام این مدت اسکندر و یارانش در پیشه ای نزدیک، پنهان از دشمنان با خن قایتی مشغول بودند. عاقبت شبی طوفانی که از هیچ طرف احتمال حمله نمیرفت اسکندر فرمان داد قایتی را برود خانه انداختند و خود در دل شب در میان باران و باد از پیش و سواران و پیادگان از پس، از روی قایتها گذشتند و بجزیره ای رسیدند. از این جزیره هم گذشتند و بجای دیگر رسیدند. معلوم شد که این جزیره ای دیگر است و هنوز مسافتی باید بروند. باران و تاریکی همراهان اسکندر را سخت سست کرده بود، آهنگ بازگشت کردند. اسکندر بتشویق و تهدید آنها را با خود همراه کرد اما دیگر فر پل بستن نبود، سواره همه بر آب زدند اسبان تا گردن سر در رفتند. پس از پنج بسیار خود را بساحل با تلافی رساندند.

چون باد داشتد پرنس از دیدن سپاه اسکندر بحیرت افتاد که چنان از رود گذشته اند. پس شتاب خود را آماده جنگ ساخت جنگی خونین بین دو سپاه روی داد. ابتدا اسبهای مقدونی که پل ندیده بودند از حلقه سیلان رمیدند و میدان از

هزاران ذره خاک در آن شناور است . این ذرات سطح زمین است که آب
کنده و با خود آورده است . چند ساعت لیوان را در گوشه ای بگذارید و ملاحظه
کنید که خاک ته نشین شده است .

اگر آب را بهر ریزید باز هم خاک با آبی که بنشیند می رود و خواهد رفت
ممکن است مقداری از آن ته نماند و بقیه وارد رود یا اقیانوس بشود . این
وقتی باران میگیرد مراقب باشید که آب باران چیزی از خاک زمین همراه
دارد یا نه ؟ بسطح حیاط مدرسه یا زمین دور و بر خانه خود نگاه کنید شاید در خیابان
هم آبی ببینید که خاک میبرد .

وقتی آب بسرعت حرکت کند چیزهای بزرگتر از ذرات خاک را همراه
میکشد . آیا هرگز نهری را تماشا کرده اید که بشتاب از بلندی سرازیر گردد . اگر
بهترین نهری بنگرید سنگ فراوان در آن خواهید دید . بسیاری از این
سنگها در قسمت بالایی نهر از صخره و کوه جدا شده و با آب به بستر غلطیده است .
آب جاری سنگ را میخراشد . بدین معنی که هنگام جریان سنگها
بر یکدیگر میخورند و ذراتی از آنها جدا میگردد و آب آنها را میبرد . سنگ بزرگی

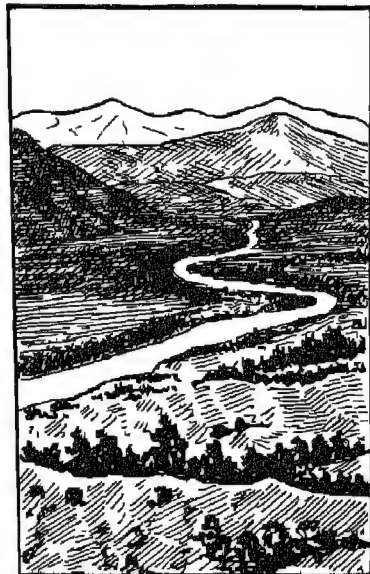
آب چگونه سطح زمین را تغییر میدهد

آب دائم حرکت میکند. آب هر جوی و نهر و رود را فرا بنشیند و می رود
میدانید که آب روان چیزهای دیگر را میتواند حرکت بیاورد. اگر چوبی بنهری
ببندید آبی که در حرکت است چوب را با خود میبرد. بنابراین آب یکی از نیروهای
بزرگیت که سطح زمین را تغییر میدهد.

شما هم میتوانید تغییرات را چشم ببینید. روزی که بارانی سنگین بارید
یا برف آب میشود از خانه بیرون بروید و ملاحظه کنید که چه بر سر آب میآید مقدار
از آن بزمین نمیرود، مقداری بخار میگردد، اما قسمت مهم بصورت نهر
بر سطح زمین جریان مییابد بخیال نهری را از سر چشمه دنبال کنید ابتدا جوی کوچکی
است. در راه جویهای کوچک دیگر آن ملحق میشوند، تا عاقبت بصورت نهری
در میآید و در دره ای روان میگردد. در این هنگام آب نهر دیگر صافی و زلال
آب باران و برف نیست. گل آلود شده است. لیوانی از این آب پر کنید
و جلوروشنائی بگیرید و آن نگاه کنید تا معلوم شود که چرا گل آلود است.

۲۱۴

از بالای کوه تا بستر نهر برسد غالباً خرد میگردد. گاهی هم سنگهای که در آب
غلطان است زمین بستر را میکند و خاک آن آب را آب میدهد و نهر سریع بستر خود را
میکند. پس از سالیان دراز بستر خیلی عمیق تر میشود و آب روان بدین طریق دهره ای میسازد.



پرسش : پس از امرار آب شدن برف چرا نهرها معمولاً گل آلود میشوند؟ سنگهای بستر
نهر معمولاً صاف و گردند چرا؟ آب روان سطح زمین را بدو راه تغییر میدهد آن دو راه کدام است؟
چرا بستر نهری که از کوهستان خارجیت غالباً سحای گل سنگت زیاد دارد؟

ان شد اما از اینکه قصد دارد که بدستور گشتاسب بدست پای وی بنهد
 رخت آزرده و مشوش گشت. پس کجبان خود و فرمان داد خانه را بیارایند
 الی را آماده باشند و خود بپنهایش اسفندیار شد.

چون رستم و اسفندیار بهم رسیدند هر دو از اسب فرود آمدند و یکدیگر را در
 اس گرفتند و گرم بنواختند.

پایه چسی دادیل را درود	همن زرخش اندر آمد سرود
همی خواستم تا بود زمنا می	پس از آفرین گفت کریم خدا می
چنین تندرست آمدی با سپاه	که تو با بزرگان در این جایگاه
پرستند و بیدار بخت ترا	خاک شهر ایران که تخت ترا
دل بد سگالت بدو نیم باد	هم دشمنان از تو پر بیم باد
فرود آمد از باره شاهوار	چو بشنید گفتارش اسفندیار
فراوان بر او آفرین برگرفت	ن پلوارش بسجود برگرفت
که دیدم ترا شاد و روشن روان	که نزدان سپاس ای جان پلوان
بود این از روزگار درشت	ننگ آنکه باشد و را چون پشت

گشتاسب با و وعده داده بود که بعد از غلبه بر دشمنان ایران تاج و تخت پادشاهی
 بدو سپارد و خود بعبادت مشغول شود ، از پدر درخواست تاج و تخت نمود .
 اما گشتاسب که از وعده خود پشیمان شده بود و نمی خواست از سلطنت کناره کند ،
 اسفندبار را بجهنگ رستم پهلوان معروف برگزید و دوباره با و وعده داد که هرگاه
 رستم را دست بسته از سیستان بیای تحت بیاد و تاج و تخت پادشاهی را بآورد .
 اگر تخت خواهی سی با کلاه رهستان گیر و برگش سپاه
 چو آنجا شوی دست رستم ببند بیارش باز و فکند کمند
 در این هنگام رستم که بن کوهلت رسیده بود در زادگاه خویش کشور ابلستان
 می زیست و حکمرانی داشت . هر چند اسفندیار خدمات رستم را در نگهبانی ایران
 و پادشاهان ایران بپذیرش و استیزه جویی با رستم متناع جست گشتاسب
 نپذیرفت ، پس بناگزیر فرمان پدر را گردن نهاد و با برادر و فرزندان خود
 و سپاهانی چند سیستان رفت . اسفندیار چون بیستان رسید در ساحل رود میرند
 فرود آمد و سرزند خود بهمن را بنزد رستم فرستاد و فرمان پدر را در بند
 کردن وی بدو پیام داد . رستم از اینکه پادشاه جوان و دلیر ایران بولایت آمده است

هر دو زائقه را ضعیف میسازند. اشخاصی که مشروبات الکلی دار می‌نوشند غالباً بگری
زبان مبتلا میشوند و طعم غذا را هم خوب درک نمی‌کنند.

۴- سامعه

گوش را ببقیمت تقسیم کرده‌اند: اول پره و سوراخ گوش است که در ده
لطف سر قرار دارد. دوم طبه گوش است که چهار استخوان دارد قیمت سوم پرده
لوش است که جایگاه پی سامعه میباشد درون این قیمت مایعی است تلخ و چسبده که سر
پی سامعه در آن شناور است این مایع مانع دخول غبار و ذرات هوا و یا حشرات
بگوش میباشد.

گوش را باید مانند دیگر آلات حس، پاکیزه و نظیف نگاه داشت و سوراخ
آنها از کثافات و گرد و خاک پاک کرد و بخلعت در نظیف گوش سبب نیکنی سامعه
و نهج کبری میشود، اما متوجه باشید که گوش خود را با اشیاء تیز پاک نکنید زیرا
مکن است پرده گوش صدمه وارد شود.

شنیدن آوازهای بسیار قوی از نزدیک برای سامعه مضر است و باید

از آن پرهیز کرد.

حواس خمس

۲- شامه

بو بوسیله هوا از دوسوراخ بینی داخل بینی میگردد و چون بی شامه
پی از آن متأثر میشود و آن اثر را بمنز می‌رساند و مغز احساس بوی خوش یا ناخوش
اسان بوسیله شامه هوا و غذای فاسد را از غیر فاسد تشخیص میدهد.

دخانیات و عطر و خوردن غذای پُر ادویه شامه را ضعیف میکند
شامه اش ضعیف باشد ممکن است ندانسته غذای فاسد بخورد یا هوای بد و نام
تنفس کند و در نتیجه رنجور گردد. بینی علاوه بر آنکه وسیله بو کردن است راه تنفس
میباشد و باید آن را پاکیزه و نظیف نگاه داشت.

۳- ذائقه

اسان بوسیله ذائقه مزه اشیا را می‌فهمد. وسیله ذائقه زبانست
پی ذای ذائقه در آن گسترده شده است.

برای حفظ سلامت ذائقه باید از دود و مشروبات لکل دار پرهیز کرد زیرا

کره چشم که عاتق آنرا نهم چشم میگویند از چند پرده در دست شده است یکی از پرده ها سفید چشم است و آن پرده ایست بسیار شفاف که تمام سطح چشم را زاکرته و حافظ آنست . پرده دیگر سیاه چشم است که در زیر سفیدی و در وسط دارد و در میان آن سوراخی است گرد که روشنائی از آن داخل چشم میشود و آن را رگت مینامند . در زیر سفیدی و سیاهی پرده دیگر است که پهای چشم بر آن مستقر باشد و روشنائی که از رگت داخل چشم میشود صورت اجسام را بر روی این پرده منعکس میسازد . با صورت را بمنقر متقل میکند و دماغ جسم را می بیند .

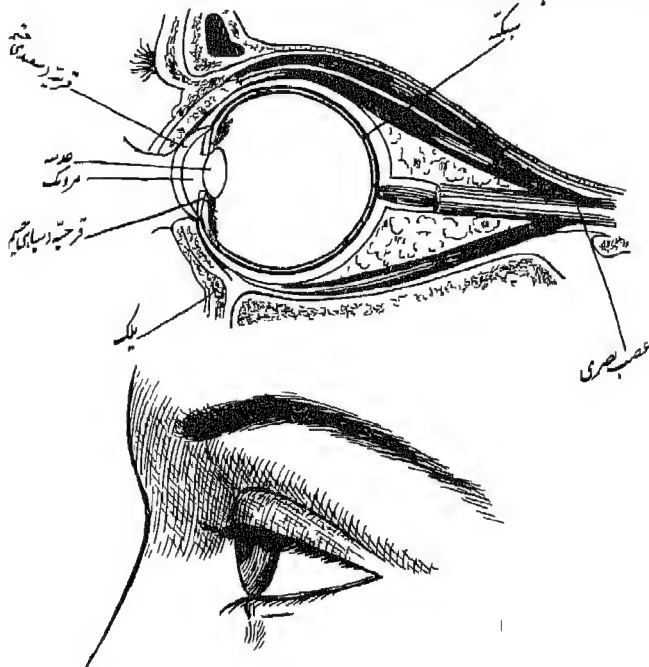
بهداشت چشم

چشم عضوی بسیار لطیف است و کمتر اتفاق می افتد که کارش را بر حسب عیب نقص بابتد جز اینکه برخی عیبهای آنرا مردم تلفت نمیشوند و علاج نمیکند از جمله بیهای چشم نزدیک بینی و دور بینی و ضعیفی است که در بسیاری از مردم دیده میشود چشم نزدیک بین چیزها را از دور و چشم دور بین از نزدیک تشخیص نمیدهد . ثم ضعیف از کار کردن بزودی خسته میشود .

حواس خمس

۵- باصره

انسان با چشم اجسام را می بیند و شکل و رنگ و اندازه آنها را تشخیص میدهد
چشم در گوشت قرار دارد تا از صدمه و آسیب محفوظ بماند. در اطراف آن
پلکها و مژههاست که آنرا از گرد و غبار و ذرات هوا حفظ میکند.
چشم شش عضله دارد و بواسطه این عضلات است که در حدقه گردش میکند
و راست و بالا و پایین حرکت میکند.



کندی ذهن و دیر فهمی برخی از نوآموزان بسبب عیب‌های چشمان است
 عیب چشمان رفع شود و دیر فهمی و کندی ذهنشان هم رفع میشود.

اگر میخواهید چشمان همیشه سالم و دیدش خوب باشد

۱- از خواندن و نوشتن و مانند این کارها در محلی که روشنی بسیار تنگ و کم
 بسیار ضعیف است پرهیزید.

۲- در وقت کار کردن طوری بنشینید که روشنی از طرف چپ یا راست
 بالای شانه چپان تابد.

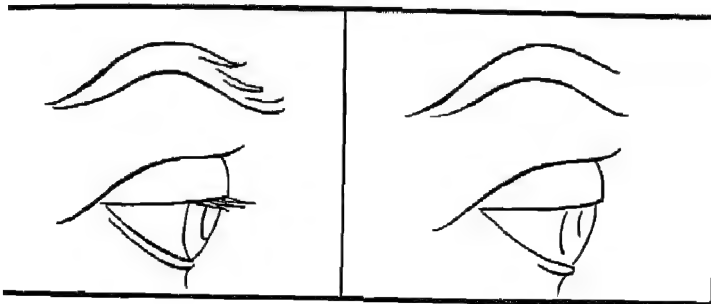
۳- در روشنی هنگام غروب یا طلوع آفتاب که ضعیف آیمخته تاریکی
 ت از خواندن و نوشتن و دوختن و مانند آن پرهیزید.

۴- بچیزهای براق که روشنی آن زنده است خیره نگردید.

۵- چیزی که میخواهید یا میدوزید یا بر آن می‌نویسید باید بیست یا سی سانتیمتر
 پنهان دور باشد.

۶- در حال راه رفتن و سواری نخواهید زیرا خطرناک است و می‌تواند
 کردن بدان چشم زیان میرساند.

اگر آنچه را که بر تخت سیاه بنویسند از پائین کلاس نتوانید بخوانید در نزد
 نوشتن یا خواندن مجبور باشید که صفحه کاغذ یا کتاب را نزدیک چشم بیاورید چنانکه
 نزدیک بین است، اما اگر چیزی را که در اطاق درس و سخن مدرسه است بخواند
 می بیند لیکن از خواندن و نوشتن مانند آن در رحمت باشد چشمان دور بین است
 اگر پس از اندکی خواندن و نوشتن یا خیاطی کردن سرمان در بگیرد یا چشمان خسته
 و تار یا دردناک و یا سرخ شود چشمان کم قوت و ضعیف است، در هر یک از این
 سه حالت چشمان را بطبیعی چشم نشان دهید و دستور او عمل کنید.



حرکت ایل (در جستجوی تع)

ایل قبله و طایفه ای را گویند که دریا بانها در چادرها زندگی میکنند و این نوع زندگی را بر زندگی در شهر و خانه های گلین ترجیح میدهند. شغل مهم ایلها گله دار^{ری}ی و تربیت گوسفند و گاو و اسب است و دیگر حیوانات ایل است بدین سبب مجرد محلی که علف حیوانات فراوان باشد اقامت نمیکنند. وقتی که علف یک محل چریدن محلی دیگر که مرتعایش سبز و پر علف است میروند. حرکتشان در این موقع دیدنی و تماشائی است.

یکی از ایلهای معتبر و پرجمعیت ایران ایل نخست یاری است که سرزمین اصلیش کوستان جنوب اصفهان است و در واسطه پالیز بواجی و زفول و شوشتر که در زمستان هوایش گرم و اراضیش سبز و خرم است میروند.

در وقت حرکت چادرهای خود را میخوابانند و جمع میکنند لیکن بسبب سنگین بودن در بمان محل میگذارند و تنها اسباب و لوازم زندگی را که خیلی مورد احتیاج است با خود میبرند.

۷- چشم را چندین ساعت متوالی بخواند و نوشتن مانند آن مشغول باد

۸- هر وقت چشمتان از کار کردن خسته شد کار را فوراً کنار بگذارید و چشم

استراحت کند.

۹- چشمهای خود را از گرد و غبار و دود محفوظ دارید.

۱۰- گاهی چشم ها را با آب چای یا آب جوشیده نیم گرم بشوئید.

۱۱- در معاشرت با کسانی که چشمتان مبتلا بر مرض سرایت کنند

با احتیاط باشید.

۱۲- اگر در کار کردن چشم خود عیب و نقصی یافتید فوراً بطبیب چشم

مراجعه کنید.

پرسش : حکمت اینکه چشم در کودکی تیز را در چیت ؟ چشم چه عضله دارد ؟ مردمک

کدام است ؟ چشم نزدیک بین یعنی چه ، چشم دور بین یعنی چه ؟ چشم ضعیف یعنی چه ؟ چگونه معلوم کرد

که چشم نزدیک بین یا دور بین یا ضعیف است ؟ برای حفظ چشم چه مشوهای را باید کار است ؟ چه دوا

چشم یزینکت رجوع کرد ؟

هارت تمام استبازی میکند.

پیاده با اغلب سرگرم سخن گفتن با یکدیگرند بعضی هم آواز میخوانند بعضی
سُرنا و طبل و دهل میزنند و برخی از زنهای حتی آنها که بچه پرست دارند در حال راه رفتن قصید
و پایی میگویند. گا و گو سفند و مادیان استر و دیگر حیوانات قبیله که عددشان گاهی
بپانصد هزار میرسد در عقب جمعیت بعضی هم داخل جمعیت در حرکتند. کره الا
برای پیدا کردن مادر باستان باین طرف و آن طرف میدوند و بره های کوچک
بعج کنان مادر خود را صدا میزنند و مختصر اینکه هنگامه و هیاهوی عجیبی که تماشا دار
راه میاندازند.

ابن کاروان که شماره افرادش گاهی به پنجاه هزار نفر میرسد بترتی که
گفته شد تا نزد یک نفر راه می پاید و پیش میرود. نزدیک ظهر که گرمی رو بتدت
میگذارد در محلی مناسب منزل میکنند و بعضی اسباب اقبل زین است و کیسه ها و خزینها
روی هم می چسبید و چهار دیواری برای محفوظ ماندن از باد و آفتاب می سازند و کف
آنها با قالی یا کلیم یا چیز دیگر فرش میکنند. حیواناتشان را در دشت سر میدهند
تا آزاد می سحرند و خشکیان رفع شود. زنهای بیهوشه ها را مشغول میشوند و اغلب شیر بر

روز حرکت بآبادان پیش از سرزدن آفتاب از خواب برمیخیزند و لوازم
زندگی را از فرش و ظرف و کیسه های گندم و برنج و مشک آب و گهوآره طفلان دهند
آن بر استرا می کنند. بچه های شیرخواره را با گهوآره بر پشت استرو مادرهای بی بضاعت
آنها را بر پشت خود می بندند. طفلان سه چهار ساله و بتره و بزغاله ها را هم که راه پسا
نمی توانند بروند بر استریاگا و یا حیوان دیگر حمل می کنند. از مردان و زنان آنها که
اسب یا استریا لاغ دارند سواره و آنها که ندارند پیاده براه می افتند. پیادگان
رود تر و پیشتر از سوارگان حرکت می کنند.

رؤسا و بزرگان قبیله با جبه های بلند و کلاه های نمند در حالیکه تفنگ بدوش
انداخته و طپانچه کمر آویخته اند بر اسبهای عربی خوش شکل سوار میشوند و آهسته آهسته
میرانند. زنهای آنها هم با جبه های ابریشمین و حلیقه های قرمز و کلاه های ارغوانی
سوار اسبهای بی افشار میشوند و بی ترس و بیم در راههای سخت مرکب می رانند. گاهی
همچنانکه بر اسب نشسته اند بایکدست هم بچه خود را نگاه میدارند. گاهی هم پیرزنی
اسب سوار که چتری در دست دارد از پشت سرشان اسب میراند و چتر را بالای
سر آنها نگاه میدارد. در میان اسب سواران اطفال پنج ساله هم دیده میشوند که با

کوچک را هم بوسیله کلک از آن آب میگذراند و آن حیدر تحتِ حجاب است که متصل
 میکنند و زیر آن مگهای پر باد می‌بندند و رویش فرش می‌دارند و زنهار و بچه‌ها بر آن نشینند
 و بزغالها و دیگر حیوانات کوچک را هم روی آن جای میدهند و سواران این کلک را
 با چوبی که در دست دارند بآن طرف رود می‌رانند.

پس از عبور از رودخانه چون راهی سخت در پیش دارند چند روزی توقف میکنند
 و پس از آنکه خستگی خودشان و حیواناتشان بر طرف می‌افتد و از چندین رود
 و کوه می‌گذرند بسبب سختی راه روزی بیش از چند کیلومتر نمیتوانند بروند. پس از عبور از
 کوهها بجنگلهای سبز و خرمی که در دامنه کوه واقع است میرسند. در اینجا هم چند روز
 برای پسرانیدن حیوانات و چیدن و خشکانیدن و دسته‌بندی کردن علف توقف
 میکنند و باز به راه می‌افتند و همچنان منزل منزل می‌روند تا بیک رشته کوههای بسیار
 بلند و شیب پر برف که عبور از آن سخت و دشوار است میرسند شب را در این نقطه
 که بسیار سرد است بمانند و آتش بسیاری افروزند و پس از شام خوردن بسرنا و دهل
 زدن و افسانه گفتن و شعر زمی خواندن مشغول میشوند تا بخواب روند.

صبح دیگر پیش از آفتاب رو به بالا حرکت میکند و عمویشان از راهی باریک است

که همان وقت دوسیده اند بااست و نا پیش میآورند و بعد از صرف آن چپند
استکان جای میخورند و بخواب و استراحت یا انجام کارهای لازم اقبل سرگنجی بواب
میپردازند. ساعت نه بعد از ظهر هم شام میخورند و میخوابند و شام بیشترشان نان
و پلو و ماست و کباب گو سفند است.

صبح دیگر پیش از آفتاب بر میخیزند و بترتیب روز پیش حرکت میکنند و همین
منوال روز بروز راه می پایند تا مقصد برسد.

روز چهارم حرکت برود خانه بزرگی که کوههای بلند از دو طرف بدان احاطه
کرده است میرسند جربان این قدر تند است و یز زور که آب در بسیاری جاها گل و خاک
زمین را کنده و با خود برده و کبابش گرد آبی عمیق تشکیل داده است. این رودخانه بلیم
ندارد و قافقی هم در آن نیست که مسافر بوسیده آن از رود بگذرد و لکن قبیلکه که هر سال از آن
عبور میکند وسیله را هم در دست دارد. سوارانی که اسب میزنند دارند سواره باب میزنند
و اراهمی که یا یاب است و محش را خوب میشناسند خود را بان طرف رود می رسانند
اما پیادگان و سوارانی که اسب با هرن دارند خود را روی مستحالی که پر باد کرده اند میبازند
و بوسیده آن از آب میگذرند حیوانات هم بیشترشان بشا عبور میکنند و زها و بچه و حیوانات

دخانیات

پیش از آنکه امریکا کشف شود مردم دنیای قدیم از وجود توتون و تنباکو، و طریق کاشتن و بعل آوردن و استعمال آن اطلاعی نداشتند. ملاحان اروپا این گیاه و تخم آنرا از امریکا بار و پا آوردند و طرز استعمال آن را که از بومیان امریکا آموخته بودند به مردمان اروپا یاد دادند. از آنوقت زراعت توتون و تنباکو کشیدن سیگار و حقی و غلیون در دنیای قدیم متداول و معمول گردید.

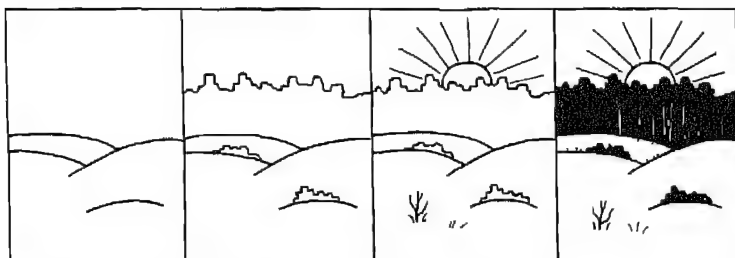
توتون یا تنباکو ماده سمی دارد بنام نیکوتین، که اگر قدری از آن را مثلاً در چهل دمان گریزند، گریب پس از چند لحظه تلف خواهد شد.

کسانی که دخانیات استعمال میکنند نیکوتین را کم کم در بدن خود وارد و خود را مسموم میسازند. اثر نیکوتین در مزاج تدریج ظاهر میشود و انسان ابتدا تلفت مسموم شدن خود نمیشود و در صد علاج بر نمیآید. وقتی بفکر چاره می افکند که کار از کار گذشته، و زهر کشنده تأثیر خود را کرده است.

کشیدن توتون و تنباکو عادی مضر و خطرناک است که اغلب مردم خود را

که مردان قبیله پیش از وقت در وسط رنهای شکافه و باز کرده اند این راه در بعضی نقاط
 مشرف بر دره عمیق است و انسان یا حیوانی که از آن نقاط میگذرد اگر پایش بلغزد بجز
 بقعر دره میافتد و هلاک میشود. اما افراد قبیله از مرد و زن سواره و پیاده با کمال دلیری و
 بی اندیشه لغزیدن و افتادن عبور میکنند و خود را با قاتل مگایابی که مقصد اصلی بوده است
 میسرسانند. زنهای چادرها را که سال پیش در آنجا نهاده اند بر سر میایستادند و ترتیب و
 منزل و بختن غذا مشغول میشوند و آنها که منعم و ناز پرورده اند چندین روز خواب و استراحت
 میکنند. قبیله زمستان را در این سرزمین بسر میبرد و برای بهار بر سرزمین اصلی خود
 بر میگردد. این حرکت و آمد و رفت قبیله را عشاق و بیلاقی کردن میگویند.

این درس نورانی از حرکت بیلاقی و عشاقی یکی از ایالات ایران است اگر ایل دیگری در حدود شهر
 یاده شما هست از یک نوعی زندگی زنگالی آن آگاه هستید در کلاس برای بهشت گردان خود بگویند



پایین و قوه بخار

روزی پایین فرانسوی مشغول جوتانیدن آب بود ناگاه متوجه شد که سرپوش دیگ بشدت حرکت میکند در عجب ماند و با خود گفت محال است چیزی حرکت کند مگر آنکه قوه ای آنرا بحرکت درآورد پس کدام قوه است که سرپوش دیگ را اینگونه بحرکت درآورده است در این اثنا بخاطرش گذشت که محرک سرپوش دیگ شاید قوه بخار است که از جوشیدن آب دیگ



بدان مبتلا می‌کنند. دود تماکو و توتون در بیشتر قوای بدنی تأثیر می‌کند و هر یک را



بنوعی ضعیف و مختل می‌سازد. بههاراتیره رنگ

وزشت و دندانها را فاسد، و دهاں و گلو را

خشن، و حسن ذائقه و شامه را ضعیف و چشمت

کم نور می‌کند. آلات تنفس و باضمه را ناتوان

و شخص را بنگی سینه و کمی اشتها و بدیضم

مبتلا می‌سازد.

پس بر همه کس واجب است که از کشیدن سگار و نیلون و امثال آن پرهیز کنند.

و کسانی که بغفلت و نادانی با استعمال دخانیات مبتلا شده اند باید در ترک آن بکوشند تا

از نعمت تندرستی و لذت زندگانی بهره مند گردند.

پرسش: دحایات بجه موازی گفته می‌شود؟ عادت استعمال دخانیات از کجا سرور کرده است؟

مکوبین حس و اتزان کدام است؟ هر اشخاصی که سگار و حق و قلعان می‌کشند در ابتدا ملفت مضرات

آن حسود؟ بعضی اصرار بر ای استعمال دحایات را بیان کنید.

باد چگونه سطح زمین را تغییر میدهد؟

باد یکی از نیروهای مهمی است که سطح زمین را تغییر میدهد. باد را می‌توانیم اثرش را می‌بینیم و وجودش را احساس می‌کنیم. باد هوای منحرک است. آسیاهای بادی را میگرداند و قایقها را میراند و قسمتهای از زمین را هم میتواند از جایی بجای نقل و بد.

شاید ناحیه‌ای که در آن زندگی میکنید باد خیز باشد و بارگرفتار طوفان گردد و غبار شده باشید. گرد و غبار چیزی جز خاک نیست. وقتی که باد بر زمین خشک میوزد ذرات خاک را با خود میبرد. در موقع طوفان هسته‌ها و خردار خاک از تخته‌های دیگر نقل میشود. گاهی باد این خاک را روی جاده‌ها و پرچینها و خانه‌ها و انبارهای غله میراند و گاهی صد هایل آنرا با خود میبرد. در بعضی از نقاط باد توده‌های ماسه میسازد. این توده‌های ماسه‌نما تپه‌های ماسه‌ای خوانده میشوند. باد تپه‌های ماسه‌ای را غالباً کنار دریاچه‌ها میسازد. بعضی اوقات که باد تپه‌ها را از ساحل بکنجی میراند خسارات زیاد وارد

بوجود آمده است پس از یاد گرفتن این نکته خواست کاری کند که بقوه بخار آب
اشیاء را حرکت دهد. از آن تاریخ در صد و تجربه برآمد ولی چون بضاعت داشت
نیتوانست بدون دستیاری مرد توانگری وسایل کار را فراهم سازد پس
از چندی بملکت آلمان مسافرت کرد در آنجا باز محنت بسیار زور قی ساخت که
بقوه بخار حرکت میکرد، ملاحظان تصور آنکه این اختراع سبب بیکار ماندن آنان
خواهد شد زور قی را شکستند پاپین نا امید با انگلستان رفت و در آنجا از شدت
تنگدستی گوشه نشین شد و روزگاری بسختی گذرانید تا عمرش با خرسید.

هزاران سال مردم جوشیدن آب و حرکت سرپوش دیکت را دیده
بودند ولی آنرا امری عادی میپنداشتند و اهمیت بدان نمیدادند لیکن پاپین از
مشاهده این امر استفاده کرد و ماشین بخار را بوجود آورد و اوضاع جهان را تغییر
داد و برای ترقی بشر راهی نو باز کرد.

۱- پرسش - باین در موقع جوتاسیدن آب چه دمده؟ - آران چه نتیجه گرفت؟ - بعد چه اقدام کرد؟
حالت احتراق او چه شد؟ - حالت خود او چه شد؟ - بطرنا احتراق او معید بود یا نه؟ - چرا؟ - ماده ای را
چه استفاده ای را این اختراع کرده ایم؟ -



میاورد . در راه درختها ، نرها ، جاده ها ، و خانه ها را فرو میگیرد . اما اگر
بر روی تپه های ماسه ای علف و درخت و گیاه های دیگر بکارند جابجا شدن
آنها آسان صورت نمیگیرد .

اما چگونگی درست شدن تپه های ماسه ای بدینگونه است که باد مقدار
ماسه بر میگیرد و با خود میبرد . ماسه که به تپه یا بوته یا درختی رسید از حرکت باز میماند
و بزین می نشیند . گاهی هم قوت باد کم میشود و ماسه را نمیتواند در هوا ببرد .
ناچار ماسه بزین میافتد . باد عمل ماسه برمی رانکر را میکند و ماسه را بهمان جا که
برده بود میرساند و تپه های ماسه ای کم کم بدین طریق درست میگردد .

باد از راهی دیگر هم سطح زمین را تغییر میدهد . اگر مقداری ماسه را
زیر دژه بینی بگذارید ملاحظه خواهید کرد که لبه های آن تیز است مگر آنکه آب آنرا
صاف و هموار کرده باشد . میدانید که سمباده چوب سخت و فلز است را رنده
میکند . باد که ماسه را سالیان دراز میبرد و بشکم صخره ها میزند کم کم صخره ها را می
عکس صخره های که در زمین می بینید همه را باد و ماسه بدین صورت آرد
است . صد ها سال باد ماسه را بر آنها زده تا قسمتهای سست جدا شده

د قتمهای سخت بجا مانده و همین جهت است که صخره ها بدین شکلهای عجیب درآمده است.
 چنانکه دانستیم هوای متحرک یعنی باد و آب روان سطح زمین را تغییر
 میدهند. خاک و درآت سنگ را از نقطه ای بنقطه دیگر میریزد. صخره ها را می شکنند
 و قطعات آنرا خرد میکنند. علمای زمین شناسی این عمل آب و باد را عمل **تخریب**
 می نامند و عمل تخریب یکی از راه های است که سطح زمین را تغییر میدهد.

پرسش: بگوئیم از دور راه ما سطح زمین را تغییر میدهد آن دوراه کدام است؟ تبه های ماسه ای
 چگونه درست می شود؟

کدامیک از کارهای دلی را با میکند، کدام را آب و کدام را بهر دو؟ جواب را ما دلیل بیاورید.

الف - ماسه و خاک را از نقطه ای نقطه ای میسپرد.

ب - صخره و سنگ را از نقطه ای نقطه ای میسپرد.

ج - سنگ را می سکند و یاره های آنرا هم سایند و خرد میکنند.



هم از بند او بد شود نامن هم از کشتش بد سر انجامن
 چنین گفت پس با سرافراز مرد که اندیشه روی مرا کرد زرد
 که چندین چکوی تو از کار بند؟ برسم گزین بنیابی گزند
 همه پند دیوان پذیر می‌سی بدانش سخن بر گیر می‌سی
 تو را سال بر نامد از روزگار مذانی منمیت دهد شهریار
 تو گمیه چنین بر جوانی مکن ز پیر جان ندیده بشنو سخن
 مکن آنچه گشتاسب گوید بهی که او راه دانش پیوید بهی
 نخواهد بدل مرکب هفت‌نار که فرمود بارشتمش کار زار
 خلا این دو پهلوان نامداریکی دور و زبا هم نشست و برخاست کردند و از مهر
 سخن راندند و شراد و پهلوانی خود راست و دند و خد ماتی را که با یران کرده بودند یکجا
 بر شمر دند :

چنین گفت رستم با سفندیار که کردار ماند زما یادگار
 تو آن گوی کز پادشاهان ستر است نگوید سخن شاه جز راه رست
 جهاندار داند که دستان سام بزرگست و بادانش و نیک نام

دستان رستم و اسفندیار

-۲-

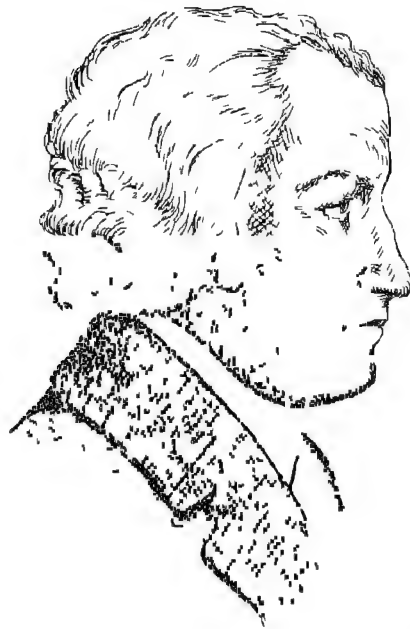
رستم اسفندیار را بمنزل خود خواند ولی اسفندیار نپذیرفت و از رستم در سوخت
که بفرومان گشت اسب کار کند و تسلیم شود که دست او را ببندد و تعهد کرد که چون به
گشت اسب رسد خود بند از دست می برگیرد و یورش طلبد.

تو آن کن که برایابی از روزگار بر آن رو که فرمان بدشمار
تو خود بند بر پای نی بی درنگ نباشد ز بند شهنشاه ننگ
تو را چون برم بسته نزدیک شام سراسر بد و باز گردد گناه
از آن پس که من تاج بر سر نهم جهان را بدست تو اندر نهم
رستم از توقع اسفندیار سخت دژم و اندوهگین گشت زیرا اگر دست
بسته با اسفندیار تسلیم می شد برای چون او پهلوانی بزرگ ننگی بود و اگر با اسفند
نیروی جُست و شهریار جوان ایران را می گشت بدنامی دیگر بود.

دل رستم از غم پرانیده شد جهان پیش حتمش حق پخت پدیده
که گرم دهم دست، بند و را و گرم فرارم گزند و را

شنو کارهایی که من کرده ام / زگر و نکشان سحر برآورده ام
 نخستین کمر بستم از هر دین / هتی کردم از بت پرستان دین
 بتوران زمین آنچه من کرده ام / همان ریج و سختی که من برده ام
 همانا ندیده است گور از پلنگ / نه ازشت ملج کام ننگ
 نژاد من از پشت گشتابست / که گشتاب از پشت لهر است
 همان مادر من دختر قهر است / که او بر سر رویان افسر است
 بگویم من و کس نگوید که نیست / که بی ره فراوان ره اندکی است
 تو شاهی ز شاهان من یافتی / چو در بندگی تیر بشتافتی
 از ایوان و خوان چندگونی همی / رخ آشتی چندشولی همی
 جز از رزم یابند چیزی مجوی / چنین گفتنی با نجیره مگوی
 مبارای و مر جنگ را ساز کن / وزین در میمای با من سخن
 به بینیم تا اسب اسفندیار / سوی آخر آید هسی بی سوا
 و یا باره رستم جنگجوی / بایوان نهد بی خداوندوی

همان سام پور نریمان بود	نریمان گردد از کریمان بود
همان مادر دم دخت مهراب بود	کز و کشور سند شاداب بود
نژادی از این نامور تر کجاست؟	خردمند گردن نیچد ز رست
هنر آنکه اندر جهان سر بر سر	یلان از من جُست باید هنر
نیاکانت را پادشاهی زماست	و گرنه کسی نام ایشان نخواست
چه نازی بدین تاج گشتاسبی	بدین یاره و تخت لهراسبی
مرا بود این مردی و کام و نام	که لهراسب بدیک سواره بشام
مرا بود این مرز آباد و بوم	که گشتاسب آهنگری بدبروم
که گوید برودست رستم بید	نبندد مرادست چرخ ملبند
اگر بستن من همی بایدت	از این بستگی هیچ نگشایدت
که من ارگشاد کمان روزکین	بدوزم همی آسمان بر زمین
مرا خواری از پوزش و خواهش است	وز بن نرم گفتن مرا کاهش است
ز رستم چو بشنید اسفندیار	بخندید شادان چو خرمها
بدو گفت کز رنج و پیکار تو	شنیدم همه درد و تیمار تو



وات در تجمل صنعت خود حد و جهد کرد تا با اختراع ماشین پارچه بافی و ماشینهای دیگر که بوسیله قوه بخار حرکت میکرد موفق گردید. ار این اختراعات مهم که موجب ثروت و آبادی مملکت انگلستان و دیگر ممالک روی زمین شده است نام وات زنده مانده است.

- پرسش - بعد از مردن بایس که اختراع او را دنبال کرد؟ - کجا؟ - چرا مخصوصاً در انگلستان این اختراع استفاده کردند؟ - وات چه ماشینهایی اختراع کرد؟ - و تا آن نخواهد که تمام مملکت وات بتوید؟ - چرا؟ - آیا تا حال چیزی ساخته اید؟ - طر عمل خود را بیا که بگوید؟

وات و ماشین بخار

بعد از مردن پاپین گروهی از دانشمندان کشورهای اروپا خاصه انگلستان
فسکر او را دنبال کردند و در پی تکمیل آن برآمدند .

مردم انگلستان در آن زمان تازه با استخراج زغال سنگ از معدن مشغول
شده بودند چون در معدن زغال آب اطراف کارگران را فرا می گرفت ناچار بودند
آب را با تلمبه خارج کنند و این کار بسیار دشوار بود . برای اینکه آب معدن
آسانتر خارج شود در صدد برآمدند که از قوه بخار استفاده کنند .

در بین کارگران جوانی بود «وات» نام که اوقات بیکاری را بخواندن کتابهای
علمی میگذرانید . وات بقدری باهوش و ساعی بود که هر مشکلی را با سانی میفهمید
و هر کار دستوار را با کمال نظم و دقت انجام میداد .

روزی ماشین از کار افتاده را به وات دادند که اصلاح کند او تمام
پیرهای ماشین را بدقت باز و ملاحظه کرد و علت آنرا دریافت و چنان اصلاح
کرد که کوئی ماشین تازه ای ساخته است . پس از این کار آوازه صنعتگری او

کشانیده میشود مقداری هم تبدیل خاک میگردد . هزارها بلکه میلیونها سال طول میکشد
تا کوهی از هم متلاشی شود اما خاک خیلی زود از بین میرود و حاجبا میگردد .

بعکسی که در این صفحه هست و بسیار عالی که برداشته کوه نمایانست بدقت

بنگرید . میدانید این شیار با چگونه درست شده است ؟ باران بر کوه و تپه بارید

است و چون نتوانسته آسان بزمین منهدم و برود بصورت جوی بپای کوه رود

شده و آنچه توانسته خاک همراه برده است . بدت چند سال هزاران خردوار خاک را

آب میبرد .



خاک را چگونه باید حفظ کرد

طبقه نازکی از خاک سطح زمین را از گرسنگی و مردن نباتات می دهد نبات در همین طبقه نازک خاک میرود و آب و مواد معدنی را که برای ساختن غذا لازم دارد از آن میگیرد. تمام جانداران روی زمین یا مستقیم از نبات تغذیه می نمایند یا حیواناتی میخورند که غذای آنها گیاه است.

علاوه بر غذا مواد لاس و خانه را را هم نبات فراهم میسازد. پنبه و کتان هر دو از نباتات است. آیا میدانید که نبات در تهیه شکر و چرم هم بامد و میدهند؟ شکر و چرم از حیوانات علفخوار بدست میآید. الواری که بکار خانه ساختن میرود و چوب و زغال که بخاری ریخته میشود همه از گیاه است.

اکنون ملاحظه کردید که چه اندازه بخاک محتاجیم. اگر خاک نباشد نبات نخواهد بود که ما را زنده و آشود نگه دارد. لابد نخواهید گفت دشمن خاک چیست؟ از زمانی که کره زمین بوجود آمده سطح آن همیشه دچار تغییر بوده است بعضی ایامکه سطح قسمتی ترسیم شود قسمتی دیگر خراب میگردد، صخره ها میگذرد و باین طرف آن طرف

و بعض نقاط خسارت آب بیش از باد است. البته کسی دشمن باران
 برف نیست و همه میدانند که اگر آب نباشد گیاه نخواهد بود. اما راهی باید پیدا کرد که آب
 خاک را از زمین نبرد. از سرعت و شدت جریان آن باید کاست. بند و سد باید ساخت
 تا جلوی آب بگیرد اگر چنین نکند آب جوی و نهر میازد و جوی و نهر خاک را می‌شویند
 و می‌برند. برای جلوگیری از فرسایش بکار آبی زارعان بگویند مهندسان چه سدها
 پیدا کرده اند.

نخست بجای اینکه بالا و پایین تپه را بکارند و در تپه کشت میکنند. آن
 نباتات جلوی آب بارانی که سرازیر میشود سد میکنند و آب بجای آنکه خاک را بشوید و
 برود کم کم بر زمین فرو میرود. باین ترتیب هم نباتات از این آب مشروب میشوند و هم
 از خاک نگهداری میکنند و نمیکذارند که شسته شود.

دومی آب بر خاک دامنه کوه بی نبات بریزند تا ببینند که چگونه گل آلود میشود
 همین معلوم میدارد که آب خاک را همراه آورده است. باز دومی آب بردارند
 که لا اقل مختصر گیاه داشته باشد بریزند و ببینند که آب نمیتواند چندان خاک برد
 چون ریشه نباتات جلوگیری میکنند.

به چنانکه آب خاک را از دامنۀ های پرنشیب میرد از مراع کم شیب هم
میرد مستها آهسته تر و کمتر. این کار مخصوصاً وقتی صورت میگیرد که نبات در آن
زمین نباشد یا اگر هم باشد منظم و مرتب نباشد. خاک که نباشد زراع کشت نمی
بکند. فقط طبقۀ نازک خاک روی زمین قابل کشت و زرع است چون این طبقه را
آب بشوید دیگر زمین حاصل نمیدهد و تقریباً بی مصرف میشود.

تنها آب نیست که خاک را میرد با هوسم خاک زمینهای بی گیاه و خشک را
باین سوی و آن سوی میسبرد. در نقاطی که باران کم میبارد باد خسارت فراوان وارد می
شود چه بسا فرازی که جل زراع آنها را یکسره از زمین میرد یا خسارات زیاد بر آنها
وارد میسازد. مثلاً زارعی که زمین حاصلخیز دارد برای توسعه زمین زراعت درختها
میافکند و علف آنرا از زمین میسبرد. گاو و گوسفند هم حلف آن را تاخت میخورند و باد
و آب هم خاک آنرا میبرند.

زمین شناسان میگویند که پانصد الی هزار سال مدت میخواهد تا طبقه
از خاک حاصلخیز بقطر دو و نیم الی سه سانتیمتر فراهم گردد و صورتیکه در طرف چپ سال
آب ماد این خاک را میتوانند از زمین ببرند.

اگر نخواهید که خاک را از آب و باد بجات دهید دستورهای ذیل را اجرا کنید.

۱- درشیه‌های سند درخت بنشانید

۲- درشیه‌های ناهموار و پست و بلند پرورید.

۳- در زمین‌هایی که شیب ملایم دارد یا سطح است نباتات زراعی بکارید

دولتها در راه حفظ خاک می‌پویند و آنها خرج میکنند. در زمین‌هایی که قابل کشت

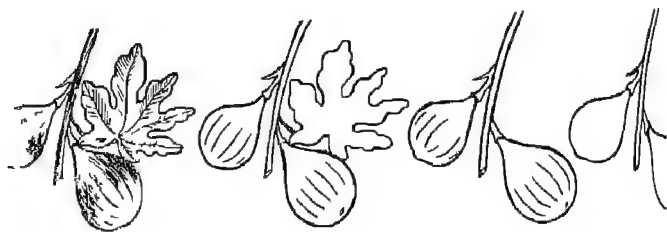
بست درخت و علف می‌کارند و زارعان را مکلف می‌سازند که در حفظ خاک بکوشند و

مهندسان کشاورزی آنها را در این راه هدایت می‌نمایند.

روش : چراغی خاک را نگهدار کیسم ۱- خاک حاصلخیز چگونه از بین می‌رود؟ - ارسته شدن

آب چگونه می‌توان جلوگیری کرد؟ - قطع اشجار و کندن علف خاک خاست دارد بسیار؟ - چگونه؟ - چرا

رسند و گاو و حیوانات دیگر نباید سال‌های موالی در یک منطقه چرا کنند؟ -



اگر بارانی سنگین بر زمینهای پر علف ببارد، چندان خاک نمیتواند
 برد چون قطرات ابتدا بر علفها میریزد و وقتی که از علفها بجاک میرسد شدت
 نخستین را ندارد و بیشتر آن بر زمین میفتد و میرود فقط مقداری مختصر نهر راه بیاید حتی
 در شیبهای تند تپه ما هم علف از سرعت سیر آب میکاهد. زارعان مجرب برداشته
 تپه علف میکارند تا هم از زیاں آب باران جلوگیری کنند و هم برای چارپایان
 خود خوراک تهیه کرده باشند، درخت هم مانند علف و گیاههای دیگر جلوسرعت
 جریان آب را میگیرد. باران بقوت بر شاخ و برگ و تنه درخت میریزد از درخت
 چکه چکه بر زمین میرسد و فرو میرود و بدین جهت نه تنها خاک را از زمین غلیشوید بلکه
 نباتات زمین را هم سیراب میکند.

درخت و علف جلو باد را هم میگیرند که خاک نبرد. صفوف درختان قدرت
 درخش باد را در هم می شکند. ساقه و ریشه علف خاک را میپوشانند و محکم بر جای نگه-
 میدارند. باد خاک زمینی را که از جنگل و علفهای پر پشت و قوی پوشیده است نمیتواند
 تکان بدهد، اما اگر درختان جنگل را قطع کنند یا آتش سوزی آنها را براندازد و
 علفها یکسره از زمین ببرند. باد میتواند سزاران حریب خاک حاصلخیز را نابود سازد.

از جمله کسانی که در این انجمن حضور داشتند، جوانی بود، کمانکش،
 شمشیرزن، پیل زور موسوم به «تل» آوازه مردانگی و دلاوری او در سراسر کشور
 سویش پیچیده و هر کس داستانهای شگفت انگیز از مهارت او در تیراندازی و شمشیربازی
 شنیده بود. بهیچک یاران متفرق گشتند تل هم برای دیدار زن و دو پسر کوچک
 خویش بشهر باگشت.

در همین موقع پیشکار شهر «الترف» فرمان داده بود که در میدان عمومی
 بزی نصب نمایند و کلاه بی برنوک آن بگذارند و ندانند که هر کس از میدان بگذرد
 بدجله احترام و تعظیم کند، و هر آنکه از فرمان سرچی نماید محکوم مرگ یا حبس خواهد
 شد. مردم شهر راه خود را تغییر دادند تا مجبور نشوند کلاه بی را پرستش کنند. چون
 پیشکار خبر یافت سر مودت انداختند که رعایا دست کم ردزی یکبار را جبار باید میدان
 روند و کلاه را احترام کنند. مردم از این فرمان بیجا سحت رنجیدند، در پی چاره بر
 آمدند، عاقبت مصلحت چنان دیدند که از کشیش شهر تقاضا کنند نزدیکتیر
 بسند تا ادای مراسم احترام سبت باو باشد.

اتفاقاً در یکی از همین روزها تل دست پسر کوچک خویش را گرفت و

تل

از داستانهای پهلوانی سوس

در قرن هفتم هجری خانواده سلطنتی اتریش از جاسب خود پیشکارانی برای اداره امور نواحی سوس میفرستاد. پیشکاران بزور امپراطور بهال مردم دست درازی میکرد و بهانه‌های با چیز آنها را بر زبان میانگشدد. عاقت مردم از ظلم آنها بجان آمدند و در صد و چاره افتادند. سه تن از محشمان در نقطه ای انجمن شدند و از ظلم کارگران شکایت کردند و سرانجام موافقت نمودند که هر یک بهکان خویش بازگردند و در مدت دو هفته چند تن مرد و لاور و جنگ آزموده فراهم آرند. و روزی معین در همان محل حاضر شوند.

در تاریخ مذکور هر یک باده کس از همراهان بوعده گاه آمدند. این ماسی و سه تن همقسم شدند که تا رفع ستم نکنند و کشور خویش را از وجود پیشکاران امپراطور پاک ن سازند آرام نشینند. در پایان کار سترابر این شد که در نخستین روز عید بهامسح در ساعتی معین بقلعه پیشکاران حمله آرند و آنان را از کشور برانند.

لذاشت. از اشتغلی خاطر دست او گسسته شده بود، تیرا دستش بقیاد، خم شد
 از ازارین برداشت و باز برزه نهاد و کمان کشید و جهان تیر را از سیب
 لذت که فرماید شادی از تماشا نیان برخاست. پسر، سیب تیر جویده را در
 دست گرفت و شادی کمان بجانب پدر روان شد.

همینکه تل خواست برود، گیسر بار او را این خواند و گفت قرا
 این بود که سیب را بیک تیر بزنی چرا از ترشش دو تیر بیرون آوردی؟
 در جواب درنگ و تأمل کرد. گیسر باد طمینان داد که اگر راست بگوئی
 تل رهایی خواهی یافت. تل باخسونت گفت دو تیر آوردم که اگر تیر
 ل خطا رفت نیز دوم را مستفهم در قلب تو جای دهم. گیسر از بی پروا
 یم برآمد اما بنا بر قولی که داده بود نمیتوانست او را بکشد و میخواست پیش مردم
 آن شکنی معروف شود. بنسرمود تا دستهای پهلوان را بر پشت ببندند و
 نمی بینند و بزندانی که در وسط دریاچه مجاور شهر بودند دارند. گیسر خود
 بدین از همراهان در همان قایق نشست. همواره مسافتی نرفته بود که طوفان
 است و دریاچه آشفته شد. امواج بر اطراف قایق لطمه های سخت میزد.

تقریب کنان بطرف شهر آتشف که چندان مسافتی از شهر او نداشت حرکت کرد، بچهار
 بی خبر از فرمان، همین که بمیدان شهر وارد شد و خواست بجانبی دیگر رود، ناگهان
 پیشکار بگناه اینکه بگناه احترام نگذاشته او را بازداشتند تا بزدان بر بند
 التماس کرد و بر بخبری خود دلیل آورد اعتنا نکردند. در این هنگام «گسلر» پیشکار
 امپراطور، خود سواره از جلو و گروهی بدنبال او بمیدان رسید. تل خواست از
 بی تقصیری خود او را آگاه سازد. گسلر بسخانش گوش نداد، اما چون دست
 همارت او را در تیر اندازی و پهلوانی شنیده بود، خواست بچشم خویش ببیند. تل
 گفت خلاص تو یک شرط دارد و آن اینکه سیبی بر من سرق پست قرار دهی و با
 یک تیر از صد و پنجاه قدمی آن را بزنی. اگر تیرت خطا نرفت مرخص خواهی شد.
 و گرنه جایب در زندان خواهد بود.

از شنیدن این پیشنهاد لرزه بر اندام تل افتاد و متحیر ماند که در جواب چه
 باید گفت و چه باید کرد. پسر اصرار کرد که شرط پیشکار را بپذیرد و خود بد زخمی که صد
 پنجاه قدم فاصله داشت با انتظار هنرنمایی پدر تکیه زد. پهلوان با جبار، لرزان
 و تیر از ترس بیرون آورد، یکی را بچاکلی زیر بغل پنهان کرد، و دیگری را بر کمال

کوه آتش فشان

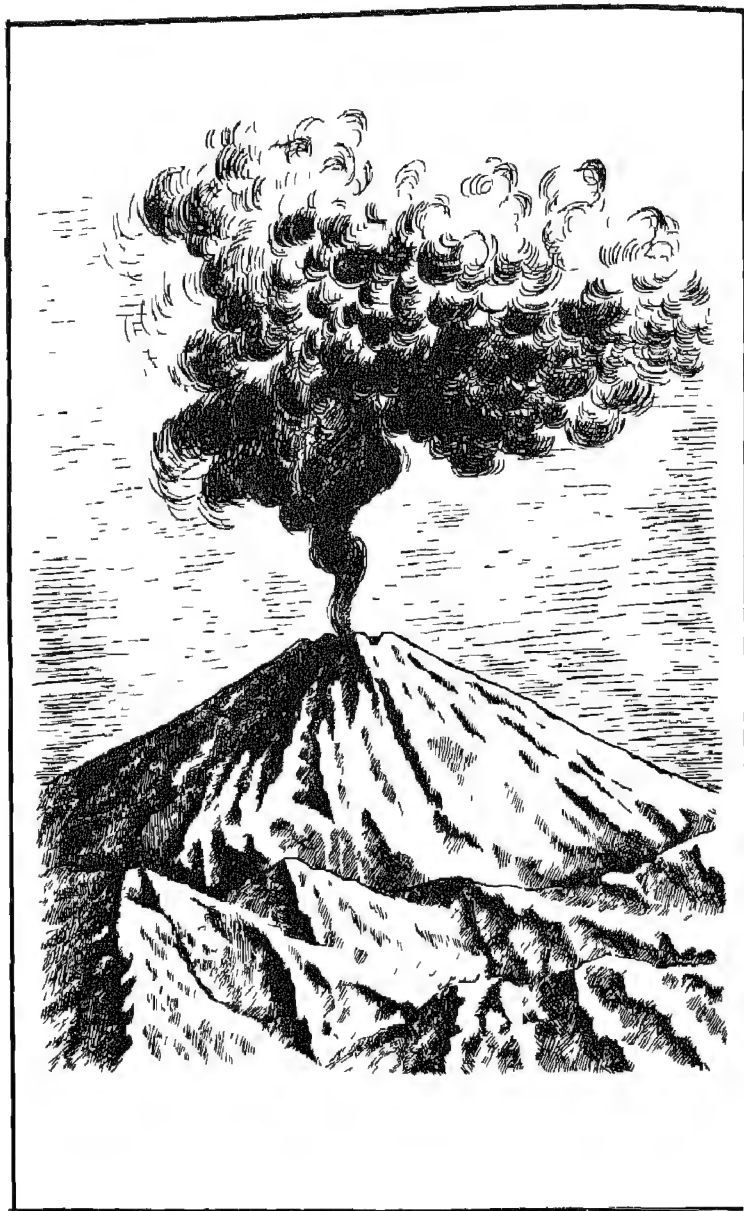
عواملی که در تغییر سطح زمین مؤثرند بعضی در سیر و بعضی توی زمین پاشند. عوامل بیرونی آب و هوا و نبات و حیوان است که تأثیر آنها در سطح زمین گفته شد عوامل ذی زمین زلزله و آتشفشانی است که اوضاع روی زمین را عوض میکند.

کوه یا تپه آتش فشان مخروطی شکل است و دقله آن دانه ای قیف مانند وجود دارد و از آن دانه بخار و دود و مواد آب بنده و سوزان و خاکسرو سنگت خارج میشود. مرکزیکه دود و بخار و دیگر مواد از آن بالا میآید در وسط مخروط و موسوم بتوره آتش فشان است. توره آتش فشان یک سرش مربوط بتوی زمین و سر دیگرش همان دانه است که برقله مخروط و گاه در پهلوی آن واقع میباشد.

کوههای آتش فشان اغلب در ساحلهای دریا و یا در حوضه واقع میشوند از این روی سبب اینگونه آتش فشان را چنین فرض کرده اند که زمین در بعض اوقات بواسطه حرارت مرکزی میلرود و پوسته آن یک یا چند شکاف بر میدارد، آب دریا از آن شکافها توی زمین که از شدت حرارت گداخته و برافروخته است میرود و بجای

قایق را مان از مجاهده باز ماندند، نزدیک بود قایق غرق شود. چون از حال کای
وزیردستی تل در قایق رانی آگاه بودند با جازه گیسر بندار دست او برداشتند
و پارو را بدست او سپردند تا سالم بساحل برسانند. تل قایق را بجانب ساحل
همینکه نزدیک شد تیر و کمان را برداشت و سیکت خیز از قایق بساحل حمله می‌کرد
بوسط آب برگرداند و خود را بساحل رساند و پس از طی مسافتی در پناه بوته ای بر
راه گیسر با تنه نشست. پیشکار با زحمت بسیار خود را بساحل رساند و برابر
نشست و بجانب خانه روان گشت و در راه فکر میکرد چگونه از تل انتقام بکشد.
همینکه اسب گیسر بکبینگاه نزدیک شد تل تیری بر قلب او زد و گیسر
اراسب بر روی زمین در غلغله و جان داد. تل با شتاب تمام بشهر خوش
و مرده مرکب خالم خونخوار را بیارایان آورد و جمله شاد گشتند و مرکب او را تفری
تازه شمردند.

پیش: سوین که کدام قیمت اردو واقع است؟ مردم سوین چرا درست میکاران را میزنند
منگ آمده بودند؟ برای دفع آماج تیر می اندیشیدند؟ تل که بود و بر سر او چه آمد؟ آیا از ایرانیان کس را کشت
که در راه آردای کوشیده باشد؟ چه کالی؟ چه کارهایی کرده اند؟



حرارت بخار میشود، بخار رو بالا میآید و بر پوسته زمین فشار میآورد، پوسته زمین
 بخار بلند میشود و از سطح زمین شکل مخروطی بالا میآید، قلعه مخروط بزرگ بخار باز در بالا
 ظاهر میشود، و از دهانه دود و بخار با مواد گداخته و سوزان بنای جوشیدن بگیرد
 آتش فشان در دریا نیز حادث میشود و در این حالت در سطح دریا جوش
 و خروش ظهور میسرمد و گاه از مواد آتشفشانی جزایر تازه بوجود میآید، در محلی که آتش فشان
 در کار بروز و ظهور است اول زمین لرزه های پی در پی رخ میدهد و از توی زمین
 آواز های ترسناک شنیده میشود و چشمه های اطراف میجکد. و بنال این علامات
 و آثار بناگاه بانگی بسیار هول انگیز بر میخیزد. این بانگ شکافتن و بار شدن دهانه
 آتش فشان است. بلافاصله دود و بخار غلیظ از دهانه آتش فشان بیرون میآید
 و مانند ستونی بزرگ در هوا زبانه میکشد و پس از آن مواد آتش فشان شروع بچوبیدن
 میکند. بلندای ستون دود و بخار در ابتدا بسیار است ولی بتدریج کم میشود و دور
 و بخار بالاخره مانند چتر یا خیمه وسیع بر فراز کوه و نواحی نزدیک آن میایستد و فضا
 چون شب تیره و تاریک و پیوسته شعله های زرد و سرخ و سبز و کبود از آن نمودار میگردد
 موادیکه از دهانه آتش فشان خارج میشود سه قسم است :

داستان رستم و اسفندیار

-۳-

رستم حاضر بود که در رکاب اسفندیار پای تخت پیش گتاسب رود و بفرمان او باشد، اما اسفندیار چنان میخواست که رستم را دست بسته نزد پدر برد. برانجام بناگزیر کار این دو پهلوان نامی بجنگ کشید.

گوید اسفندیار روئین تن بود یعنی بزرسی که ز رشت بر او پوشیده بود خنجر تیر و نیزه کارگر نمی افتاد بدین جهت کوشش رستم در جنگ بیهوده ماند اما تیرهای اسفندیار کارگر بود و رستم در خش و می سخت مجروح شدند.

چون روز اول جنگ پایان یافت شباهنگام رستم بر اهنائی زال و پاره جوئی سیمرخ بهبودی یافت و از محلی که سیمرخ نشانی داد تیری گزین برگزید و دیگر روز بمیدان جنگ اسفندیار درآمد.

چون دو هماره رو برو شدند باز هم رستم لایه ها کرد که اسفندیار از این جنگ دست بکشد.

دگر باره رستم زبان برگشاد مکن شهنشیر یارا زبیداد یاد

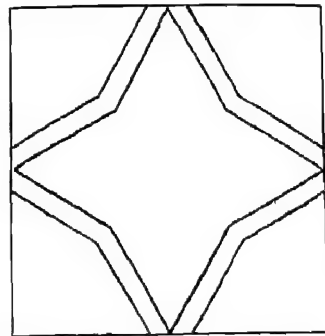
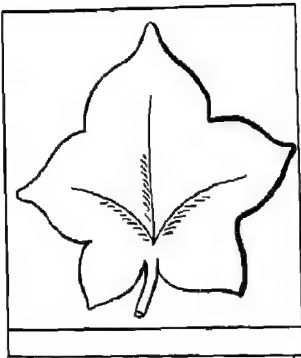
اول - مواد جامد از قبیل خاک و خاکستر گل و سنگپاره های خرد و بزرگ. این مواد بهواجتن میکنند و برزینهای اطراف میارند. خاکستر آتش فشان در بعضی نقاط مدتی در هوا آویخته میماند و تا مسافتی بسیار دور میرود و بالاخره بر سطح زمین می نشیند. اگر آتش فشان در ساحل دریاچه یا دریا باشد خاک و خاکستر آن در آب میریزد و در بالا میآید و جزیره یا شبه جزیره تشکیل مییابد.

دوم - مواد که آتشی که مانند نرخی از دانه آتش فشان میجوشد و با شعله فراوان و پرقوت و آوازی هولناک و بونی ناخوش سر از بر میگرد و بهر فرعه و جنگل و ده و قصبه شهر که بگذرد آنرا در هم میشکند و نابود میسازد.

سوم - گازهای مختلف و ابرهای سوزان است که با مواد دیگر خارج و در اطراف فضا منتشر میگردد و بجزارت و عفونتی که دارد مردم و حیوانات را خفه و هلاک میکند. کوه آتش فشان پس از آنکه مدتی آتش فشان کرد خاموش میشود. بعضی کوهها پس از مدتی خاموشی بار دیگر شروع به آتش بازی میکنند و هر قدر زمان خاموشی طولانی باشد آتش بازی جدید سخت تر خواهد بود. از دانه آتش فشانهای خاموش تا مدتی گازهای مختلف خارج میشود و در اطراف آنها چشمة های آب گرم و معدنی بسیار دیده میشود.

بیاد افسره این گناهیم میگیر
 توای آفریننده ماه و تیر
 تهن گرامد رکان راند زود
 بدانسان که سیرج فرموده بود
 بزدر است بر چشم اسفندار
 سیه شد جهان پیش آن نادر
 خم آورد بالای سوسهی
 از او دور شد دانش و فرهی
 هم آنکه سر نامبردار شاه
 نگون اندر آمد ریش سیاه

(شاهنامه فردوسی)



مطابق شکلهای بالا روی کاغذ شطرنجی بکشید

مکن نام من زشت فنام تو خوار که حُبِ بنیاد از این کارزار
 در گنج سام بر میان و رال گشاده کنم میشت ای بهیال
 همه پاک ییش تو گرد آورم ز زابلستان نینه مرد آورم
 و ران پس بهیت پرستارش روم تا پیش شه کینه کش
 ردل دور کن شهریار تو کین مده دیورا در تن خود کمین
 جزار بند دیگر ترا دست بمن بر که شاهی ویزدان پست

اما این خواهش ما و نوید ما در اسفندیار مؤثر نشد.

چو دانست رستم که لایه بکار نیاید همی پیش - اسفندیار
 کان را بزه کرد و آن تیر گز که پیکانش را داده بود آرز
 هم آنکه نهادش در در کان سر حویش کردش سوی آسمان
 همی گفت گامی دا و راه و هور فزاینده دانش و فرو زور
 همی بینی این پلک جان مرا روان مرا هم توان مرا
 که من حید کو شتم که اسفندیار مگر سر بگرداند از کارزار
 تو دانی که بیداد کو شد همی بمن جگت و مردی فرو شد همی

مساقتی را از زمین نسه امیگیرد. زلزله های شدید تغییراتی هم در سطح زمین میدهند مثلاً دره های عمیق ایجاد میکنند و کوهها را در هم میچینند و گاهی هم برین فرو میبرند.

پیش از وقوع زلزله شدید جنبشهای پی در پی و سبک در زمین روی میدهد و گاهی آوازهای مہیب از زمین شنیده میشود. مردم بواسطه اشتغال با موزن و گائیگونه جنبشها را احساس نمیکند ولی حیوانات آنرا بخوبی در مییابند.

بارها دیده شده است که حیوانات چندین ساعت قبل از زلزله وقوع حادثه را احساس کرده و مضطرب و بیمناک شده اند.

اضطراب بیمنی که در اینگونه مواقع از جانوران دیده میشود حیرت انگیز است. مرغها بیکبار از خوانندگی و آواز میافتند، سگها و گربهها بیکمرتبه بسدا در میآیند، اسبها سم بر زمین میکوبند و شیهه میکشند، گاو و گوسفند بند باراپاره جنبه ارمیکند و غالباً در همین حال بلا در میسرند و مردم از زن و مرد و بچه و بزرگ از خانه با بیرون میریزند

پرسش: در لرزه چیست؟ آیا وقوع زلزله را سناظر دارید؟ در لرزه تغییر در سطح زمین میدهد؟ چگونه حیوانات پیش از انسان از زلزله با خبر میشوند؟

زلزله

بطوریکه گفتیم یکی از عوامل درونی که در تغییر سطح زمین مؤثر است زلزله است .

جنبش و لرزش ناگهانی را که در قطعه‌ای از زمین روی می‌دهد زلزله یا زمین لرزه میگویند .

زلزله در بعض جاها و پاره‌ای از اوقات بواسطه فشار آتشفشانی واقع میشود و گاه بواسطه منبر و نخیل قسمتی از اندرون زمین است . زلزله در بعضی اوقات بقدری سبک است که خبر بالات و اسباب بسیار دقیق احساس نمیشود و گاه باندازه‌ای سخت است که در چند ثانیه شهری را زیر و رو میکند .

نقطه ریزش مواد داخلی که لرزش پوسته زمین از آنجا شروع میشود مرکز زلزله است ، زلزله در این نقطه سخت تر و از سایر نقاط خطرناکتر است ، زمین لرزه غالباً بیش از چند ثانیه طول نمی‌کشد و باندازه قوت و فشاری که دارد

پنجاه و شش ساله‌های مختلف فرانسه گردش کرد و راجع بکرم ابریشم
امراض و تحقیقات و مطالعات دقیق نمود و عاقبت میکرب ص فزبر را کشف
کرد و طرز شناختن تخم ناسالم را از سالم بدست آورد و مردم آموخت .

پاستور معتقد بود که بروز امراض بیشتر بواسطه میکرب است . علمای
معاصر او این عقیده را قبول نداشتند و با پاستور در این موضوع مباحثه بسیار
کردند ولی پاستور بالاخره ثابت کرد که چگونه میکرب سبب تولید و سرایت
امراض میشود و بر عقیده خود ثابت ماند تا وقتی که میکرب سیاه زخم و باری و طرز
علاج این دو مرض را نیز کشف کرد .

پاستور این موضوع را نیز ثابت کرد که سبب استیام نیافتن بعض
زخمها میکربهای مضرند که در هوا میباشند و بزخم می نشینند و میکذارند و بهبودیابد و
بهترین راه علاج بزخم همین است که بواسطه دواهای مخصوص میکربها را از
زخم دور دارند .

بعد از پاستور کسانی که پیرو عقیده او بودند میکرب بسیاری از امراض
سرایت کننده را کشف کردند و در حقیقت بواسطه فکر روش و جد و جهد

پاستور

پاستور یکی از دانشمندان بزرگ فرانسه است که نه تنها در کشور فرانسه بلکه در تمام دنیا شهرت عظیم دارد. پاستور تحصیل فضل و کسب دانش بی اندازه شایق بود و دانسته بود که انسان را ثروتی بالاتر و مفیدتر از علم نیست و مایل بود که این ثروت را از راه کوشش بدست آورد و دیگران را نیز از آن بهره مند سازد.

پاستور پیوسته در صد اکتشافات علمی بود. از جمله ثابت کرد که تبدیل مواد قندی به الکل و شراب بسبب میکروبهاست که در هوا یافت میشوند و این موجودات بسیار ریز هرگاه روی ماده قندی بنشینند آن را به الکل مبدل می‌سازند.

وقتی در شهرستانهای جنوبی فرانسه مرضی در کرم ابریشم پیدا شد و اغلب کرمها تلف شدند و از این حیث خسارت مهمی بتجارت فرانسه وارد آمد. پاستور در صد برآورد که سبب این مرض و راه علاج آن را پیدا کند.

دولت فرانسه قدر زحمات پاستور را دانست و بعنوان سپاسگزارى
 در حق شناسى ساليانه مبلغى هنگفت در حق وى مقرر ساخت . اهالى فرانسه نيز
 بپاس تحسنى ، مؤسسه طبى بنام پاستور تاسيس کردند . مردمان ديگر کشورها
 عالم که آنها نيز خود را ديون احسان و برين ملت پاستور مي دانستند به پيروي از
 مردم فرانسه در ممالک خویش مؤسسه طبى بنام پاستور ايجاد کردند . (۱)

اکتشافات پاستور از جهت اهميت و فايده کثير از اکتشافات قوه برق
 و بخار نيست ، و از اين رواست که پاستور نه تنها از نيکو کاران عالم بلکه از کاشفين
 فوق العاده نيز محسوب ميگردد و نبا بر اين جاي هيچگونه تعجب نيست که نام اين مرد
 بزرگ زنده ، و شهرت و عظمت آن روز افزون ميباشد ، و اگر کسی او را پدر
 هربان بشر بخواند سخنى بگزاف نگفته است .

پرسش : اکتشافات علمى پاستور چه بود ؟ پاستور اکتفايات خود چه خدماتى نوع بشر کرد ؟
 دولت فرانسه را چگونه مدد دالى کرد ؟ ملت فرانسه چگونه ؟ اهالى ساير کشورها چگونه ؟

(۱) - در تهران يرويسه اى سام پاستور تاسيس شده است (استيتو پاستور)



بی پایان پاستور است که امروز هزاران نفوس اعم از انسان و حیوان از چنگ مرگ نجات می یابند .

پیش از اکتشافات پاستور مردم بعضی امراض را بی علاج و یا علاج تنه
دشواری می پنداشتند و در بروز امراض خطرناک از قیل خاق و و با و آبله و طاعون و امثال
آن دل برک می نهادند، اما امروز از این امراض و امثال آن بخوبی جلوگیری می شود
و این نیست مگر بواسطه زحمات و رنجی که پاستور برای نجات نوع بشر متحمل گردیده است.

پدر پطرس که یکی از نجبانان سدهای هارلم بود هر روز شلواری را
میپوشید و نقش چوبین بر بای میگرد و سرکشی سدا میرفت پطرس کوچک از مادر پرسید
چرا پدرم هر روز باید بنگبانی سدا برود. مادر گفت اگر نرود و ذره ای آب از رخه ای
تراود چیزی نخواهد گذشت که اندک اندک خنثی میشود و قطره قطره سیلی میگرد و پس از
آن معلوم است که بر سر من و تو و پدرت و همسایگان و اهل شهر چه خواهد آمد.
پطرس پرسید اگر رخه ای در سدا پیدا شود و پدرم نباشد چه میتواند رخه را
ببندد مادر بشوخی گفت انگشت سیرکی کوچک، حال پیش از این مرا از کار بازدارد.
واقعاً مادر پطرس کار زیاد داشت، گاهی کفای طاق را با صابون شست و شوی
میداد، و زمانی اثاثه طاق را گردگیری میکرد و لباسهای چرک را می شست و آنو
میزد و همینکه این کارها تمام میشد خیاطمی میکرد.

در زمستان سراسر ترعه نزدیک خانه پطرس یخ می بست. وقتی که پطرس
میخواست به مدرسه و پدرش دنبال کار و مادرش برای خرید بازار بروند همه روی یخ
نرمخورد و میفرستند و از این کار لذت میبردند.

هنگام بهار یخها آب میشد و درختان بیدار سدا برگهای پرنماند سبز و تازه

پسرک پرول

در شهرهایم از شهرهای هلند پسرکی پطرس نام زندگی میکرد. خانه اش در کنار ترعه ای بود چنانکه میدید در بند ترعه فراوان و نقاطی که سطحش از سطح دریا پست تر باشد بسیار است. شهرهایم که نزدیک بدریاست در یکی از این نواحی قرار دارد. در این شهر هم مانند بعضی از شهرهای هلند سدهای دراز و پهن ساخته اند که آب دریا خانه ها و مزرعه ها را منهدم نکند. بر بالای دیوار بعضی از سدها خانه ها بنا کرده و درختها کشته اند.

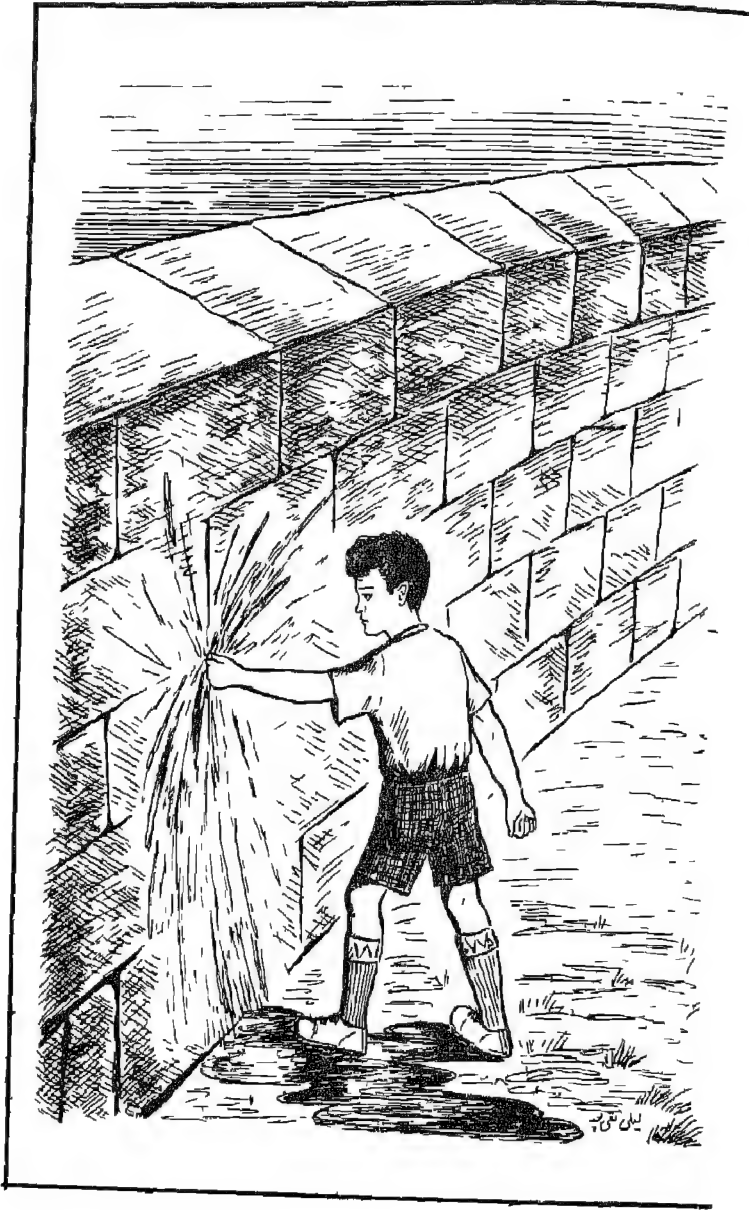
پطرس غالباً از مادر میخواست که سرگذشت روزگارانی که دشمنان به بند روی میآوردند و بندگان بناچار سدهای شکستنا از ورود آنها جلوگیری کنند بازگوید. پطرس بیشتر حکایتی از مادر شنیده بود که وقتی باد و طوفان چنان موجها دریا را بجان سدها انداختند که سدها تا آب میآوردند و شکست خوردند و زمینها را بهندرا که از سطح دریا پست تر است آب تسلیم کردند. آب تا بام خانه ها را فرا گرفت و چه بسیار آدم و نبات و حیوان را نابود ساخت.

چک - چکت - جکت ، بگوشش رسید زود بستی نزدیک شد آب قطره قطره
از رخنه سدی چکید . بی درنگت بیا دگفته مادر افتاد که اندک زیاد می شود و قطره قطره
سیلی می گردد و آب همه جا را می گسرد و هر چیز را از میان می برد و انگشت کوچک
پسر کی رخنه را می بندد . پطرس انگشت کوچک را جلو چشم خود نگاه داشت و نظری
نداشت . پاسی از شب گذشته بود . آدمی دور و بر دید . نمیشد . پسر که انگشت
خود را بر رخنه فرو برد . دیگر آب نچکید اما انگشتش سرد شد با خود گفت دیری نخواهد
گذشت که رنده ای از اینجا گذر خواهد کرد با و میگویم که پدرم را خبر دهد . مدتی گذشت .
بستکیه داد . میه سراسر ترعه را گرفت . غوگان دیگر آواز نمیدادند . پرندگان همه بخواب
رفتند . هیچکس نیامد . دست پطرس کم کم بجای میشد اما اجرات نداشت که
انگشت خود را از رخنه بیرون آورد اگر چنین میکرد . اندک اندک زیاد میشد و قطره قطره
سیلی می گشت و آب مزارع و خانه پطرس را فرو میگرفت و پدر و مادر و اصل
شهر را عسرق می ساخت . بچاره پطرس دیش بخاره گریختند .
با خود گفت این چه مصیبت است که نژاده ای می بینم و نه رنده ای . ناچار
بفریاد آمد که پدر جان پدر جان زود بیا . اما جز آواز ضعیفی از پرنده ای بر شاخ دید

خود را بیرون می‌ریختند و مزارع دور و بر خانه پطرس همه غرق گل‌های لاله می‌گشت.
پطرس گاهی باین گل‌های زیبا نظر میکرد و میگفت خدای مکنده که وقتی سدی بشکند و این
عروسان چمن را عرق کنند.

در یکی از روزهای نخستین بهار که یخها تازه آب شده بود، و گل‌های لاله از زمین
سر میزد، ولکت کلها هم که از سرمای زمستان بر سینه‌های گرم جنوب هجرت کرده بودند
اکنون دسته دسته در آسمان بلند نمودار می‌گشتند، مادر پطرس او را بخانه یکی از دوستان
ده نزدیک بقاصدی فرستاد. پطرس میرفت و چرخ‌های آکبش کنار ترعه را می‌چرخانید
و میدید که باد چگونه پره‌های آنها را بحرکت می‌آورد. گاهی هم بقایقهائی که آهسته آهسته
روی ترعه با شتاب و ربه و دند بر می‌خورد، و زمانی بابر بانه می‌سفیدی که در آسمان حرکت میکرد
نظر می‌افکند، درختان بیدار هم میدید که از آمدن فصل بهار خبر میدادند.

آفتاب نزدیک بغروب بود که پطرس از ده برگشت. باد دیگر نمی‌وزید؛
پره‌های چرخ‌ها همه بحرکت بود، قایقه‌ها بر روی آب دیده نمی‌شد، هوای آن بان تاریک‌تر
می‌گشت. غوکان در آب و پرندگان از درخت بنالش در آمده بودند. پطرس در
جز آواز پرندگان و غوکان و صدای پای خویش هیچ نمی‌شنید. ناگاه صدائی:



میرآلودی جوابی بگوشش نرسید عرصه براوتنگت شد، بانها خود میگفت دست بر
 ندارم تا جان در بدن دارم ایستادگی میکنم باز بچه نیست، مادر و اهل شهر نابود میشوند
 چه عیب دارد که من فدای پدر و مادر و همشهریان خود گردم. سرش گج میخورد.
 شب چون قیر تار یک بود. بومی نوحه میکرد. پطرس در حالیکه از ریزش
 اشک خود جلوگیری میکرد گفت ای بوم برو و بپدرم بگویی که من از رخنه سست
 بردارنستم باید تا نم تابایی یا میرم. بوم جواب نداد.

شب رفته رفته سپایان رسید، روشنائی ضعیف در آسمان پدید آمد،
 میرا از میان رفت، کم کم آفتاب برآمد. پطرس خود را کنار سدی جمع کرده بود و هنوز
 انگشتش در رخنه سدی بجای بود.

پدر و مادر پطرس چندان مضطرب بودند چه گمان میکردند بپسر شب را
 در خانه دوست بروز آورده صبح برخوابد گشت. هنگام خوردن صبحانه پطرس
 نیامد. مادر پریشان گشت و بشوهر گفت عجب است که پطرس هنوز نیامده است.
 شوهر گفت مطلبی نیست میاید، معلوم میشود که در ده صبحانه خورده و حرکت کرده،
 اکنون که من برای سدی میروم شاید در راه با او برخوردیم.

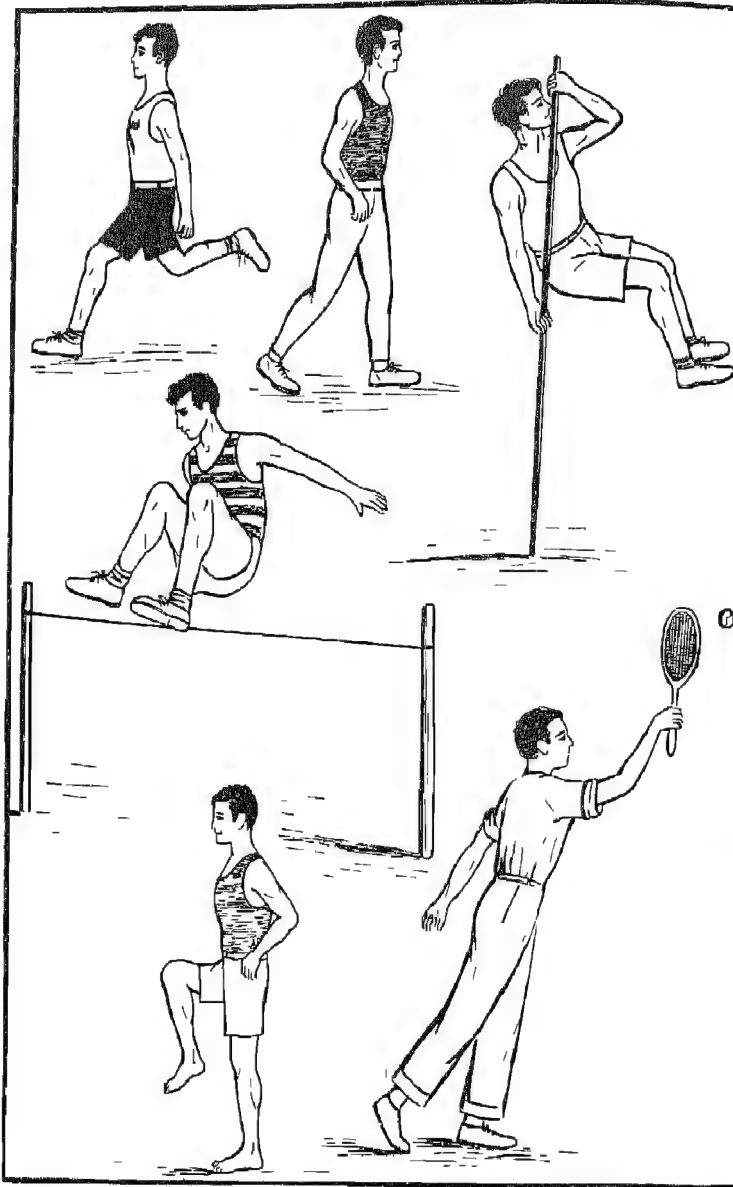
تارخہ را با اتفاق ببندند . ہمایگان کہ سرگذشت پطرس را شنیدند ہمہ اتفاق
گفتند آفرین باد بر این شیر پاک ۔ مرجا بر این تجاعت و دلیری ۔ خوشحال پدر و
مادری کہ چنین فسر زندگی دارند . پطرس مردی بزرگ و خیر خواہ باشد .
خدا او را بپدر و مادرش بخشد .

مثل

دو صد گفتم چون نیم کردار میت .
کس ندیدم کہ کم شد از رہ راست .
چہ عاقل کند کاری کہ باز آرد پشیمانی .
گر صبر کنی ز غورہ حلوا سازی .
مالا ترا ز سیاہی رنگ دگر نباشد .
دشمن دانا بہ از نادان دوست .
آواز دھل شنیدن از دور خوش است .

پدر پطرس از کنار ترعه با خرامان خرامان میرفت و بر سدهای آب بخت
 نظر میکرد. هنوز چندان راهی نرفته بود که چشمش بسیاهی خورد و ما خود گفت این
 سیاهی چیست؟ نزدیک شد. طفلی را دید که کیم بر سده زده و خود را جمع کرده و
 یک دست را بالای سر گذارده و انگشت دست دیگر را در رخنه سده فرو برده است
 نزدیک تر آمد، پطرس را در آن حال دید. عجب! بطرس اینجا چه میکنی و این
 حال چیست؟ شتاب کن مدرسات دیر میشود. پطرس صورت رنگ یربده خود را
 بلند کرد. پدر جان جلورخنه آب را گرفتم، درم بارها گفته، اندک اندک خیلی
 بشود و قطره قطره سیلی میگیرد و آب همه جارافه را میگیرد و خانه ما و همه چیز را
 از پای بست ویران میکند. این بگفت و از خستگی چشم برهم نهاد و
 بیفتش بر رفت.

پدر زود دست خود را دور کمر سپر چپید و انگشتش را از سده بیرون آورد
 و رخنه را موقت بست سپس سپر را بردوش گرفت و بخانه برد. مادر دست و
 پای او را مالید و چیزهای گرم باو خوراند و در رختخواب نرم خوابانید. پطرس
 چنان بخوابی عمیق فرو رفت که گویی بیدار شدنش نفعی نبود. پدر همسایگان را خبر داد



چرا ورزش و استراحت احتیاج داریم؟

ورزش و استراحت هر دو بحفظ صحت بدن کوکمت میکنند دستورهای اول

نماتر بسیارید .

۱- هر دفعه که ورزش میکنید از حرکات سبک شروع کنید و کم کم بحرکات

سگین سید وازید .

۲- ورزش طولانی خیلی سنگین نباشد ، یعنی آنقدر ورزش نکنید

که از خستگی بیحال بشوید

۳- بلافاصله بعد از غذا ورزش نکنید

۴- عرقان آهسته آهسته باید خشک شود پس بعد از ورزش در معرض

صریان هوا نشیمید .

ورزش ما هیچ ماراقوی میسازد . ما هیچ های کسانی که بازی دشمنان

و راه پیمائی میکنند از ما هیچ های آنهائی که چنین کارهای کنند قوتراست . حال

ورزش نفس عمیق میکشید و هوا بسرا سرشما میرسد و این امر در صحت بسیار مؤثر است .

الکتریسیته

هرگاه قطعه‌ای از بلور را با پارچه‌اشمی سخت مالند و آنگاه آن را بحجم سبکی مانند پرو خرده کاغذ و امثال آن نزدیک کنند همانطوریکه کهرباگاه را میر باید آن قطعه بلور نیز آن جسم سبک را بخود میکشد.

قوه‌ای که سبب پیدایش این جاذبه است الکتریسیته می‌نامند.

تمام اجسام در اثر مالش یافتن خاصیت کهربائی پیدا میکنند لکن پاره اجسام از قبیل بلور و گوگرد و لاک و ابریشم الکتریسیته را در نقطه‌ای که مالش یافته آگاه میدارند و با اجسام دیگر منتقل نمیشوند و پاره‌ای مانند چوب و آب و فلزات بدن انسان و غیره الکتریسیته را در تمام سطح خود منتشر و بعض اجسام دیگر نقل میکنند قسم اول را اجسام نگهدارنده الکتریسیته و قسم دوم را اجسام برنده الکتریسیته امیده اند.

الکتریسیته بر دو قسم است: یکی منفی و دیگری مثبت. اگر الکتریسیته دو جسم موافق باشد یعنی هر دو مثبت یا هر دو منفی باشند از هم دور میشوند

استراحت هم مانند ورزش لازم است پس از اینکه روز را کار و بازی گذرانید بدن خسته میشود بلکه بعضی از قسمتها فرسوده میگردد مدتها میجواید تا بدن قسمت های فرسوده را ترمیم کند پسران و دخترانی که بسن ششاهشتند زیاد باید بخوابند. بجدول ذیل نگاه کنید و بنویسید شبانه روز چند ساعت باید بخوابید.

سن ۶-۷ مقدار خواب ۱۲

۸-۱۰ " ۱۱

۱۱-۱۳ " ۱۱-۱۰

این دستور باید که در باب خواب و استراحت داده شده است رعایت کنید
۱- حتماً بجد کافی بخوابید و استراحت کنید.

۲- در موقعی معین رختخواب بروید تا بتوانید بدنی که لازم است بخوابید

۳- در اطاق تاریک بخوابید و پنجره را نیمه باز نگذارید که هوای تازه بتواند

داخل شود قطعاً سالمتر خواهید ماند.

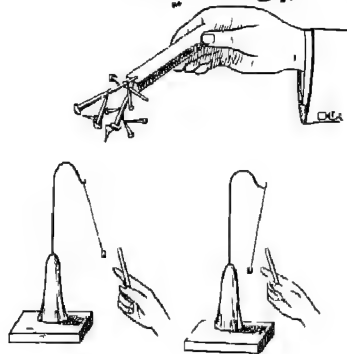
پیش دستورهای مفید و لازم را راجع به ورزش و استراحت شماره کنید، کوشش کنید همه آنها را اجرا نمایید. چرا ورزش و استراحت احتیاج دارید؟-

صاعقه در روشنی آتزال سرق و با نکت آتزال عدمی مانند.

صاعقه طبعاً بر جا های بلند فرو می آید از این جهت هنگام طوفان بتأ
زیر درخت بلند یا میلۀ پوستونهای فلزی پناه نبرد زیرا ممکن است صاعقه بر آن
فرو آید و پناه برنده را هلاک کند.

حرارت و فشار صاعقه مانند آتزال است که درختها را از ریشه می کند و خاک را
حباب و توده های آهن را آب می کند.

اختلاف اثر صاعقه در اشخاص بسی شگفت آور است گاه شخص را نمی
بدن اینکه اثر خشم یا خراشی در بدن او بجای گذارد و گاه در بدن صاعقه زدگان
جراحات بسیاری دیده میشود از همه عجیب تر آنکه گاهی جامه های تن را معدوم
میکند و بدن او هیچ گونه آسیبی وارد نمی آید



و اگر الکتریسیتۀ دو جسم مخالف یعنی یکی مثبت و دیگری منفی باشد یکدیگر را جذب میگردند.

اگر دو جسم را که یکی الکتریسیتۀ مثبت و دیگری الکتریسیتۀ منفی دارد در از هم نگاه داریم هوای خشکی که بین آنها وجود دارد و نگهدارندۀ الکتریسیتۀ است مانع خواهد بود که آن دو الکتریسیتۀ یکدیگر را جذب کنند ولی اگر آن دو جسم را بهم نزدیک کنیم مقاومت هوا کم میشود و الکتریسیتۀ یکدیگر را جذب میکنند و از میان آنها جرقۀ ای میجهد که بانگی میکند و این جرقۀ را جرقۀ الکتریک میگویند. معلوم است که اجسام هر چه بزرگتر باشند و الکتریسیتۀ آنها بیشتر باشد شراره بزرگتر و بانگ آن قوی تر میشود از اینجا سبب پیدایش صاعقه و برق و رعد بجوبی روشن میگردد.

اگر دارای الکتریسیتۀ مثبت و زمین دارای الکتریسیتۀ منفی است هنگام طوفان گاه قطعه ابری زمین نزدیک میشود و الکتریسیتۀ مثبت خود را بر زمین میدهد و از زمین الکتریسیتۀ منفی میگیرد این قطعه را اگر با قطعه هائی که بالاتر از آن واقع شده اند و الکتریسیتۀ مثبت دارند بهم برخوردند الکتریسیتۀ آنها دو که با هم مخالف میباشد یکدیگر را جذب و از این برخورد جذب جرقۀ برگی میجهد و بانگی بلند بر میخیزد آن جرقۀ

بمطل میبندد. خدا را شکر که پس از هفت سال جنگ تمام شده حالا اگر خدا نخواهد
 بزم خرابیها خواهم پرداخت و در این کار ملت دمن دشواریهای فراوان داریم
 اما بخواست خدا و کوشش و جدت تمام این کارها را انجام خواهیم داد. تا تمام خانه های
 خراب تعمیر نگردد و کلیه افراد کشور صاحب خانه و آسوده نشوند راحت نخواهم نشست.
 (رئیس دقروار میشود.)

رئیس دقتر - اعلیحضرتا نامه های که باید قرائت و امضا فرمایند و هم چنین
 نقشه های قلاع و های را که خواسته بودید بحضور آورده ام.
 پادشاه - بسیار خوب بگذار تا به بزم. کار دیگری هم داری؟
 رئیس دقتر - بلی اعلیحضرتا ملاکان و زارعان برانیدن بزرگ اجازه میخواهند
 بحضور برسند.

پادشاه - زارعان و ملاکان میخواهند مرا ببینند؟ مگر نمیدانند که من روزهای
 چهارشنبه در پیغام درد بکده بارعام میدهم؟ آنها بگو با آنجا بیایند و مطالب خود را
 در آنجا اظهار کنند.

رئیس دقتر - اطاعت میشود.

فردریکت کیر و آسیابان

فردریکت کیر یادشاه سروس (آلمان) خانه ای داشت در بندهام مردیک
برلین که نام آنرا «خانه بی علم» گذاشته بود و پس از کارهای سخت روزانه برای استراحت
و رفع خستگی آن خانه میرفت و واقعه ای که در مایشانه ذیل میجواید و آن خانه گذشته است
صبح یکی از روزهای تابستان ۱۷۶۴ میلادی است که فردریکت جنگ
هفت ساله خود را سیایان رساییده و در کتخانه خود تنهاسته است. مارگیران پاش
عبارتدار مردرکت کیر یادشاه (پسین) قمر فردرکت کیر میتخمت سیایان.

پادشاه - چه قدر خوشحالم که دوباره در این تابستان باین خانه آمده ام
و با سودگی میتوانم چند روزی براحت بگذرانم افسوس که در تمام مدت این جنگ
خانمانسوز فرصت اینکه شبی را بنجیال فاغ در این خانه بگذرانم نداشتم، جنگ چه چیز خوش
و خطرناکی است چه مصائبی برای مردم پیش میآورد، چه قدر ثروت و کنت بحبت
از بین میرود، چه اندازه خانه و شهر میوزد و خراب میشود، چه قدر زمینهای حاصلخیز را

پادشاه - شخصی را عقب آسیابان بفرست و بگو که با او کاری دارم رو بیايد .
 پیشخدمت - اطاعت میشود . (خارج میشود)
 پس از کسب اجازه وارد میشود .

پیشخدمت - قربان آسیابان حاضر است .

پادشاه - بگو بیايد تو .

آسیابان - سلامت باد اعلیحضرت - پیشخدمت اعلیحضرت پیغام داد که برای
 نشین او امرهایونی حاضر شوم رهبری ترف و قنچار جان نثار .

پادشاه - آسیابان میدانی که سالهاست با درجوار یکدیگر زندگی میکنیم و بزرگترین
 آرزوی من این بوده است که با همسایگان خود در نهایت صلح و صفا زندگی کنم و بی
 بشری است که از همسایگان نیز آزاری بمن نرسد . اکنون چند وقت است صدای
 آسیای بادی تو مرا در رحمت میدارد و از کار مانع نمیشود شاید علت پیری من باشد
 که کمترین آوازه اسم را پریشان میکنند در هر حال فعلاً بیش از این تحمل آزار ندارم و بایستی
 فکر چاره برآئی .

آسیابان - قربان متأسفم از اینکه نغمه موزون آسیای من باعث پشیمانی

پادشاه - قبل از رفتن پنجره‌ها را باز کن تا قدری هوا و آفتاب وارد اطاق شود.
 رئیس دفتر - پنجره‌ها را باز میکند و خارج میشود.

پادشاه - (تنها - بروزنامه‌ها و مراسله‌ها نگاه میکند) - همه گرفتاری! همه گرفتاری!
 آه چقدر گرفتارم! صاحبان این نامه‌ها همه تقاضای کمک میکنند! ای مردم کشور
 من بخوبی میدانم که همه شما صدمه و رنج دیده‌اید ولی قدری فرصت دهید تا خانه‌ها
 شمارا رو تعمیر کنم و کلبه‌ها را بهار اسرو سامانی دهم آن وقت شما همه راحت
 خواهید شد و من هم بسرور و شادمانی و سرفرازی بشمار کشور بزرگ خود خواهم برگشت
 خوب! خوبست که مشغول کار شوم (بشت می‌زنند) و بطلعه نقشه‌ها می‌پردازد
 در این اثناء از بیرون صدای آسپایی گوش می‌رسد با کمال تغییر از پشت می‌زنند
 میشود و پنجره‌ها را می‌بندد) - خدایا این دیگر چه رنج و مصیبتی است! روز و شب شب
 در روز متوالیاً صدای گوش خراش آسپا را بشنوم، من دیگر نمیتوانم اینجا کار کنم.
 (چنین محیط ناراحت کار کردن ممکن است؟) الان دستور میدهم آسپا را خراب کنند
 (زنگ می‌زند پیشخدمت وارد میشود)

پیشخدمت - (تعظیم میکند) - قربان چه فرمایشی است؟

آسیا بان - این آسیا از پدرم بمن ارث رسیده و او بمن وصیت کرده است که جز در هنگام فقر و پریشانی آنرا نفروشم این آسیا چند پشت از پدر بپسر رسیده ، و این یادگار ثابت خانواده من است و پیش از تمام ذخائر دنیا پیش من قیمت دارد . پادشاه - اهتیت ندارد و در عوض با پولی که بتو میدهم میتوانی آسیای بهتر تازه ^{تری} سازی که از هر جبت ضرر ترا جبران کند حال بگو به منم چه مبلغ میخواهی

آسیا بان - (با کمال تأسف) من دلگشای کامل باین آسیا دارم و آسیا دیگری نخواهم و بخشش علیحضرت هایونی را هم نمیتوانم قبول کنم .

پادشاه - خوب اگر نمیتوانی پیشنهاد مرا قبول کنی من هم نمیتوانم بحرف تو گوش بدهم ، من نظر خودم را گفتم بعد از این هر اتفاقی بیفتد تقصیر تو است تقصیر من تصمیم گرفته ام آسیا را خراب کنم .

آسیا بان - نمی توانم اصلاً باور کنم که علیحضرت هایونی چنین بی لطفی بفرمائید و بفرض اینکه چنین تصمیم گرفته باشند من هم ناچار بداد ساری برلین مراجعه و تقاضای دادرسی خواهم کرد .

پادشاه - (پس از ملاحظه ای تفکّر) - اسی آسیا بان شریف حتی با تو است من

خاطر علیحضرت همایونی میگردد .

پادشاه - گفستی نغمهٔ موزون !

آسیابان - بلی قربان آواز این آسیابگوش من چون آنحان مرغان گنگوی
است و رجم راقوت می نبخشد - این آواز در شیرخوارگی هنگام خواب در گهواره مرالالایی
میگفته است با این آواز من بزرگ شده ام همین آواز ساز عروسی من بوده است .
زنم هنگامیکه نخستین بار قدم با آسیا گذاشت این آواز با (دخش آمد) گفته است . هنگام
تشییع جنازهٔ او هم ساز فراق را بگوش من رسانده است نغمهٔ این آسیا در حقیقت
شرکایت عمر من بوده است .

پادشاه - آنا آسیای تو حالا کمنه شده و ساز آن ناساز است ، بهتر است دستور
دهم آن را خراب کنند و

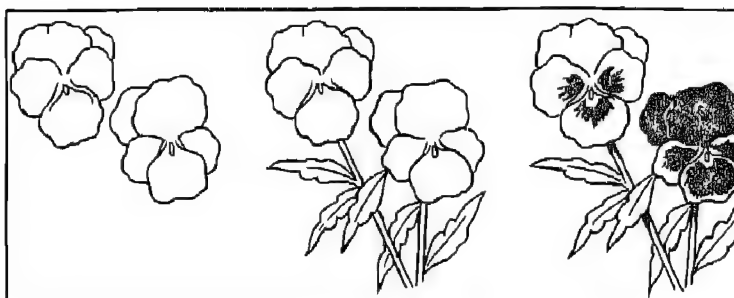
آسیابان - (در حال تعجب) - علیحضرت مقصودتان خراب کردن آسیا
من است ؟ -

پادشاه - بلی منظورم آسیای تو است بهر قیمتی که میخواهی بگو و من بلی گفتگو آنرا
حواشم بپردازم .

مناجات

ملکا ذکر تو گویم که تو یاکا کی خدای
 نروم جز بهمان ره که تو ام رانمائی
 همه درگاه نوجویم همه از فضل تو یوم
 همه توحید تو گویم که بتوحید سزائی
 نو حکیمی تو عظیمی تو کبری تو رحیمی
 تو نایده فضلی تو سزاوار شنائی
 بری از رنج و گدازی بی از درو نیازی
 بری از بیم و امید بی از چون چهرائی
 نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم بجی
 نتوان شه تو جستن که تو در فهم نیازی
 همه غری و حسدالی همه علی و یقینی
 همه نوری سردری همه جود می سخائی
 لب و دندان سنائی همه توحید گوید
 مگر آتش دوزخ بودش وی آئی

نویسنده احمد محی رحمانی



از فکر خود منصرف شدم و بقوت قلب و شهامت تو مرجعاً میگویم چیزی که مادر این دوره
بیش از همه بدان محتاجیم وجود مردمان پر دل و دادجوی است آسیای تو بجای خود
خواهد ماند و کسی را حق تعرض بآن نیست .

آسیا بان - کمال سپاسگزاری خود را تقدیم پیشگاه علیحضرت همایونی میسایم
و خاطرشان را مطمئن میسازم تا زمانی که کشور ما پادشاهی عادل و مهربان چون علیحضرت
دارد مردم کشور نیز جان نثار خواهند بود .

مثل

فکر نان کن که خربوزه آب است .

بار کج بمنزل نمیرسد .

عاقبت جوینده یا بنده بود .

روشن شود هزار چراغ از فتیله ای .

بدشت آهوی ناگرفته منخس .

در عفو لذتی است که در انتقام نیست .

ب

احتجاج	چیز تازه ولی ساقهای ساقش	اشکال	مشکل بودن . دستور بودن
ادیم	سمره جرمی . سمره	اشیاء	چیزها
اذیت	آزار . آزار روح	اصرار	یا فشاری
اذیت کردن	آزار دادن آوردن	اصناف	جمع صفت صفتی از
اذیت شدن	آزرده شدن		هر دم را گویند که بیک نوع مثل متغیر
ازانه	وسیله حمل و نقل چرخ دار نوعی گای		باستند مانند صفت ترار .
ارغوانج	سرج رنگ . رنگ ارغوان		صفت خیاط صفت علمای غیره
ارغوان	درختی است که شاخهای آن سرخ رنگ	اصطواب	یرشالی . مگرانی
ارسرهم پید	یعنی پیرا سرس بر پت	اطلس	نوعی اریارچه اریستی
اسحراج	پیردن آوردن	اطلس گلدار	نوعی از اطلس که گلهای رحمت یا
استحکاف	حوار داشتن با چهره تردن		صاف بر آن بافته باشد (گل
	توپی کردن		اطلسی نوعی از گلهای معروفست)
استراحت	آسایش	اعتدال	معتدل بودن بینین بودن .
استمداد	کو کماست خواستن	اعتدال هوا	گرمای و سرمای با اندازه
اسپر	سندی گرفتار	اعتماد	تکیه داشتن تکیه کردن . طمأنینه داشتن
استعمال	بکاری برداختن . بکاری مشغول بودن	اعضار	جمع عصر . رانها در آنها قریبها
استهوار	مشهور بودن . شهرت داشتن	آعدیه	جمع غذا . خوراکها . غذاها
	آوازه داشتن	اصغر	تاج

آبریز	: محلی که آب میریزند. مستراح	انرازم	. اصرار . سر سختی در انجام کاری
آداب	. جمع آداب		در اصل لغت دو تا به کردن رشته و
آذریک	. آتین		تا نداده دوباره تا بداند
آذوقه	: توتیه . حوراک	اس	: سیر
آرامش	: آرام بودن آسوده بودن	امانک	. یدرزنگ . لک . لغتی است که
آزار	. اذیت رنج . بیاری		در زمان سلجوقیان به لک و در میان
آردم	. حیا . شرم		تا هراده با میدادند
آسب	. ریا . صدمه آفت	اناته	: اسباب خانه و زندگی
آستپی	: سارتن صلح	احار	. مجبور ساختن مجبور کردن
آسمنه	پیرسان شوریده		به زور کسیر اوار کاری کردن
آشقه سلا دریا	طوفانی شدن	احسام	: جمع جسم . جسمها
آفات	. جمع آفت		احاطه کردن : دور چیزی را گرفتن
آف	آسیب . ملا		احمال داشتن : ممکن بودن
آلات	. جمع آلت اسباب	احار	: جمع حجر سنگها
آورده اند	. خمر داده اند حکایت کرده اند	احسان	. نیکی کردن نیکنوی کردن

نُور دَر کَرِی کُورَه گُلِ اس که در آن طلا را میگرد	تَحَلّ حُوشْتَن داری ماری را	نُور داری
دار آن اسات است پیار د	ما صر و حصد دوستش کشید	
نوسان اکستان گلزار ، باغ	مرحمت سالاد وید ، سالاد	مرد وید
نوشان سَعَد : اسم کتاب شعری اسار حَقّی	بیرون طاهر رصده درون که	بیرون
نُومر کشور جایگاه دوم نام مرعی	مبعضی باطن است	
بیرست که ترا خد هم بگوید	مرکار بود سگماه بود	مری بود
بهداد ستم بظلم داد معنی عدل است	یاک بود (اس کله در اصل نری	
و بهداد صد آن یعنی ظلم و ستم	برورن فقیر است	
بم ترس رحمت	آب دها	نُراف
بیمثال سیاه (سال سیاه و مثال تا)	انسان آدم مراد	نَشَر
بیمه صامت	سرایه دارانی	بِصاعَت
بنا یاب گذرگاه رود خانه بجای اردو خا	صدای کو صد	نَعْلَع
که عشق آن کم است و میوان ارا خا	برالگجحت (عسب عیسری	بِعَث
بیاده یا سواره سوار کرد	برالگجحت مد اچمیرا به میمری	
بیا بک پای شک بو	فوری مدون فاصله	بلا فاصله
بوسنار مطیع حد متکار	مادار نامی مسنور و معر	بلد آواره
بیربهر کنارگ دوری گردین	سحوی	
بیربها ضد دلو	ملا مصیبت	بَلَبَه

اقامت	در حالی ساکن بودن مقیم بود	ایلی	، قبیله طایفه ، جدید جاوادر
افثال	سخت ، اوقات باری کرد		خانواده که بنگی ارسل یک پدر برگ
	نخست کو مکنت کرد		و در تحت مرما یک رئیس جاوادی
الکینه	جمع لباس ، لباسهای شکوفا		باشد قبیله یا طایفه و یا ایل میباشد
العات	، توتخ رو کردن کسی یا چیزی	ایمان	، گردیدن ، تسلیم شدن و عقیده ای
النیام	، هودی بافتن رحم و صراحت	نازانی	مرداب
الحال	، جمع محلی آواز ، آوازهای بجا	مادامه	محاربات کثیر ، ستم
القصه	، برگردیم سرداسان برگردیم	مادغام	، احاطه و در بر همه کسی در مارتان و
	نقصه ای که از آن سخن می گفتیم	ناوه	اسب سواری
امساع	، پذیرش سیرجی کردن	ناوه ساهوار	اسی که سانسنه سواری یا دشتان
	اطاعت نکردن	نارو	، حصار دیواری که دور تا دور شهر
امثال	، برتری داشتن ، ممتاز بودن		گشیده باشد
امضاء	، اجرا کردن هم خود را ذیل	ناعث	، را بگیرانده سب
	نامی بامدی بعنوان صحت نامه	ناکسنت	، باکی است تو را گنگو
	منت کردن	ناو	، دیران حرا حرا
آسان	، برگردن روی هم انبار کردن	ندر	ماه تمام ماه شش چهارده
اوصاع	، جمع وضع ، وضعها حالتها	بدسکال	بدامیش
	جگوییهای طاهری هر چه	راهی در	، در راهی

نَقَصَ	: یابی شدن	سَوَرَه	: تنور رسد حالی که از آن آتش
نَقَّار	: آماد کردن مرت کرد	سِرْدَن	: بیاید
نَقْدِیَه	: عداد اوس . حوراک دادن	سُومِد	: درست اسحوا . قوی بیکل
نَعْبَر	: دگرگون شدن	مَرَب	: بلند بالا
نَقَاوَت	: یکسان نمودن فرق دشت	نَوَامَ رَاهِمَا	: تومار راهماستی
نَقَتْ	: گرم . سورا	نَوَچِد	: عقیده یگانگی خدا
نَقَبَس	: جستجو کردن	نَوُشَه	: راد حرجی
نَقَّح	: گردوش کردن	نَوَهِس	: زبوس ساخن خوار گردید
نَقَصِيل	: حد کردن خوار بخر کردن	هَذَبِد	: ترسانیدن
	در تفصیل خواند یعنی کی سکی	هَوَز	: میاک
	خواهید خواند مفصلاً خواهند خواند	بَنَار حورِد	: برستاری کردن بخوارگی کرد
نَقَوْتُ	: نیرو دادن قوی گردانیدن	بَنَار سَنَاب	: جایگاه اردو اگان برستاری میو
	قوت دادن	بَنَیجَه	: سرری تجارت
نَكَائُو	: دودگی کوشش	تَاث	: پایدار
نَكَلُف	: رحمت جبری را خودستن	تَاث	: پایداری تاب آوردن
نَكَلِیَف	: وادار کاری کردن پیشنها کرد	ثَرُوث	: دارائی
نَمَر	: حد کردن خوب از بد ستم	نَا	: ستودن . مدح آمرین
	خوب از بد	حَاذَه	: سایه راه

یلبد	: نایاک چرک	نَدْرَج	: آیه یقه . درجه مدرجه . رفته رفته
یُورَش	عذر خواهی	نَزاک	: تکلف . چاک صدائی کار
یوشدن	رفتن در حال استخوان		: شکافه شدن چوب مانند آن
یهاد	: یزیرها وسیع		: بر میخیزد . صوت رعد .
یبرابه	: زیور	نَواوَش	: تراویدن
یپشاپ	بول	نَریخ	: تراوش
یپته در	: صنعتگر کا سکار	نُوعَه	: هر مصوعی که در دریا و یا در دریا
یپکار	: حکمت . نبرد		: بیکدیگر متصل بسیار دمانند ترعد شود
یپلوار	: ماسدیل	نَکَب	: ساختن یکت چیز است از چند چیز
نامه	: نوعی پارچه کجاست	نَکَب شَد	: ساخته شد چیزی از چند چیز
	: پارچه مخصوص بابت شوستر	نَهِم	: چهره را که فرسوده شده مانند دست
	: دست در ساق مرکز نافنگ بوده است		: کردن مرت کردن
مانک	: اراده جنگی در رهپوش	نَویج	: جهت کردن . زنی را همسر کردن
نَبَم	: لغد	نَویس	: زینت دادن آرایش دادن
نَکَاد	: گذشتن نقدی کردن	نَویق	: بستن آردن . یال گردانیدن
نَکَم	: محکم کردن محکم ساختن	نَویج	: است سر حاره ای رفتن
نَکَل	: سردباری حوشین داری . زربار	نَویج	: مالک شدن . اداره کردن کارها
نَکَل	: اگر کسی یا چیزی را کردن . مار کردن	نَویج	: یال و صاف کردن . یا لایش

حَذَافَتْ	اَسنادی ہمارت	حوالی	الہراف
خَزَنَہ	آلت جنگ ماسد تیغ دیرو	حیاط	چہار دیواری صحن خانہ حائذ مرل
	توب و تفک	حائساری	نوعی ارجعت بخاری ہست کہ
خَرَبی	آتش سوری		ماچوہای در ریز در بگا رنگ شیا
خَصَرَتْ	حضور پیشگاه (ایں کلمہ برای		معین دریائی مسازد داین صغیرا
	احترام میں ارام نرگاں سادڑ		حاتکاری نیز میامد
	ماسد حضرت محمد صحت علی	حادم	احد نگرار
حق	تامب پارسا نام پروژگا	حازا	نوعی ارجگمای سخت اصل اس
حق	آسیجہ قانون برای ہر کس متین سیکد	حاضاں	مقرمان سردیکان
حقوف	احتفا	حاصنت	ار مخصوص نی
حکیم	دہستہ کسیکہ گفتار و کردار اد	حال رج گفت	زیت ریور بمکتور برای جان
	از روی داس و حد دہست حکیم	خالص	پاک لی درد و بی غش
	نام پروردگار نیز ہست	خافاہ	محل کد دیتان در آکا سرید
حَلَتْ	نام شہر سب مسوریہ		در ریاست ترمیت مص خود متول
حل کردن	مار کردن (مانند بار کردن آب		میباشد
	قد و کمت در آب	حان و مان	خانہ داتائہ خانہ
حل شدن	مار شدن (ماسد مار شدن قد	خودی	کودکی کوچکی
	گاہداری کردن بستانائی کر	حسارت	ریان

حادسه	اکنده . نیروئی که آتیا را میسوزاند	چاره خوبی . راه احسان کار حسن .
حاکمیت	حاکمیت . حاکم تیر و تشک نو	جوارق . کفش شبانی که اگر کسه دیا چه بهمینند
حَقّه	۱ نوعی از مالابوس	حاکو . نوکر غلام حد متکار
حَقّه	۱ لاته س سچان نس	حرج . چیزی که در دروغ و مجرّد آسها
خُرّات	دلیری	خُرّحت . چای که انگور را در آن میفشارند
حِضم	هر چیزی که دارائی گنج باشد	آتش را میگیرند .
	جالارم دانسته باشد	حصره . رخسار گردی روی .
حَصور	۱ بپاک مشهور	حال . حالت رمان حال (الآن)
حَلادث	۱ جاکلی جالاکلی تردستی	حُت . دوستی (در درس تصفیه آب
حَناره	۱ تابوت مرده درون تابوت	مسی حمزه آلی است)
جَبّ	۱ پهلوی	حُتّانه . آسجوری سعالی
حُجیدک	تکان خوردن حرکت کردن	حَحّ . زیارت خانه کعبه . حج گذاردن
حَوَف	۱ دجل هرچیز شکم	یعنی زیارت خانه کعبه رفتن و آذا
حَکّاب	گیتی عالم (جهان را ذراع	حج را سجا آوردن
	کردن یعنی مردن)	حُتّ . دلیل تحت گفتن یعنی دلیل آوردن
حَبّ	۱ گریس (چوب هم که معنیها	حُجره . اطاق اطاق تجارت دکان
	کیسه است در اصل همان حُتّ بود)	حُجّ . جانی را که جسم بر میسوزد
چاره	۱ راه احسان کار وسیله	حُدود . مرز با (جمع حد) معنی مرز

ی

دستیاری	کوسل . کوسل گاری	دُوب	گد حق . آب کردن
دُعَا	خولی برای کسی ار خدا خواست	دُوبل	بانی دامن یا بنی صحر (دستور)
	عدا را حاد		دل بی دستور بر
دَعَل	مکر حیل	رابطه	چرکیه دو شخص یا دو چیز را هم
دع	سیر و ن کردن دفع مصولات		مربوط و متعلق سازد پیوند
	یعنی مصولات من را دفع کردن	رابطه تلفوا	پیوستگی دو شخص یکدیگر را بستگی
دِیجَان	یک قسم کالسه بزرگ چهارپا	دار	ستر آنچه انسان در دل دارد
	برای سادین		دار دیگران پوشیده میدارد
دَمَع	اشک حشم	راهگان	مُفت مخانی مخان
دَوْلَت	تروت . قدرت اقبال	رحیم	مهران . صفی است اوصاف
دَوْلَت	حکومت		خدائی
دَوْلَمَد	صاحب ثروت . دارایی قدر	رز	توتنه انگور . آب رز . آب انگور
	واقبال		زهر لابل در شعر فردوسی که
دهات	دیهما . دیه		یکایست را داده بود آب رز
دهوان	دفر (دیوان شعر) و قریه	رسالت	پیا سری . پهنبری . قاصد
	شاعر تمام ستایش را در آن گویند	رسوائی	مدامی اقصاح
ذخائر	(جمع ذخیره) اندر خسته	رستاد	مردانگی رسیدن
ذکر	یاد و ذکر تو گویم یعنی باید تو سخن گویم	رُشد	موت . بزرگ شدن یا رسیدن (در راه بزرگوار)

خواب	سهره ای که بر کس هر چه از آن
خبر	سهره خورد و بزرگوار گفته گزشت
خود	کسی که خود را میساید و از خود بزرگ
خود	و تمحیر کند.
خواب	آب آمیخته بخون
خواب	یعنی از شدت غم و الم آبی را که
خواب	میخورند با خون دل یا خوابگاه
خواب	چشم در آیمخته میخورند
خواب	شوخی دیده . لی شرم .
خواب	حصر سر : سرگشته ی گج دگول . دیوانه
خواب	داد : عدل عدالت
خواب	دار العلم : خانه علم دانشکده
خواب	داوری : قصاصات
خواب	دچار : برخورد و شخص بکدیگر برخورد
خواب	درون : داخل . ماطن صدر ورون .
خواب	دقم : اندوگین .
خواب	دستک : دست فشک و زیبایت را بوم
خواب	دستوری : احاره
خواب	دستی . تسدی
خواب	نام با مبری است که از چشمه رود
خواب	آب حورده و بدین سبب مزده است
خواب	و تار در قیامت بخواهد مرد
خواب	ریز نظر
خواب	رانی
خواب	صد بکس . دارو در حلال
خواب	یعنی بر عکس ،
خواب	جاستی
خواب	معلومی را هر که دخول که ارسنه
خواب	مریض به کام سرود بیرون میاید .
خواب	آسمه به کام سرود از سینه بر خیزد
خواب	و از گلو بر آمد
خواب	الاس فاصری که بزرگان بر بزرگان
خواب	می بخشد
خواب	آبی
خواب	آفرین حوشا
خواب	سفره

ل

اربع	کتنگر کسا ورر ، سرگر	سادہ	لی آرایش حال ارشائسلطنتی
بالہ	حاک و حاشاک کہ ادا اطراف تھا	ساری	سریت کسدہ (مرض ساری
زبانہ	دکوی و سرر جمع یکسدہ حاکرہ		مرض واکیر دارکہ ادرض ماسج
ز	شعد آتش را کسید یعنی شعلہ در		سالم سرات مکسد
لدی	طلہ	ساعند	مارد
	نوعی اربارچہ کہ مارتشہ ہای ررشت	ساعی	کوتہا ، سعی کسدہ
رلال	میشود و آن را زرفت ہم میگوید	ساکن	بی حرکت در حال ساکن بود
رخداد	آب صاف گوارا		یعنی اقامت دانش مرل داشت
روال	رخداد ، چانہ	سنت	لینس داشت
	رویشی رقتن ، زوال جویشید	سنت	عقب باعث
	آن وقت است کہ حورشد از بالا	سنت	عقب باعث
	سر و لغروب میدہد	درمیاں مردم	
روز آرمای	کسی کہ زور و قوتن آرمی را باید امتحان	سم	کلف صحم ، درشت
روزف	علم ، قانین بکشتی کوچک کہ در روز تھا	سیتم	ظلم (پیرانی راستی در گرفت)
زفند	یا سوئل در با حرکت میگرد		یعنی بریرہ رلی تسمی شد
سائغہ مغرب	یارسانی ترک دساگفت	سپہ	حکمت ، دشمنی
	سائغہ آشنائی ، آشنائی کہ	سخت	سخت
	از مدتی پیش میں دو کس برقرار بودہ	سخت	سخت
ساحیل	کنار دریا ، کنار رودخانہ	سد	سد دیوار محکم کہ جلوی رود بایار

دُظَل	۰ پیما ۰ در ظل زمان ماده سایل	دو تپ	ار حلس روی آهین .
	سیار تر اخواراں ۰		(اسعد یار را روئین تن مگسند
رعانت	چوپالی مهرانی ار آسان که چرب		لحی که گوئی تن او ابر روی ساخته
	سب گوسعداں خو میساید		شده بود ۰
رَعَت	میل خاطر حواش نص	روح هلس	جان یاک لفت حزیل
رُفاه	۰ آساست راحت		حزبیل فرشته مقری است ار
رُکئی آباد	۰ سر آب خوشگوار می سد در		فرستگان حدائی که او را روح
	تیرار که از تنگ ناله اگر میگذرد		یا روح قدس بهم میگوید .
	رین مصلی و اطراف حافظیه را شتر	رونی	آب دناپ
	میسازد مصلی قطعه زین است	زور ستار	۰ روز قیامت (قیامت را در
	در دامنه بابا گوئی تیرار که گوید		تبار میگوید اراس نادر که ثواب
	سابق نما رعیدین را آنجا میخوانند		گناه مردمان در آن روز شمرده
	دماں هجته آن قطعه رین را مصلی		میود و هر کس شماره ثوابش
	میامد تنگ ناله کبر ده ای است		به دست میرود و آنکه شماره گناش
	که در دواره تیرار از طریق اصحاب		میں ختم
	(رآن حای دارد ۰)	دپت	۰ زخم ۰ حراح (مولی هم که
دهنگار	۰ رگبذر را بگذر عمو کرسنده		برگوه مردان سرود برین میگوید
	کسی که ارا میگذرد	زادگاه	۰ جایی که اسان مادر در آنجا زاده شد

سَجَاعَتٌ	۱ دلاوری	شَهَنَه	۱ صدای اسب .
مَنَحَه	۱ داروسه کلاتر	صَاحِبِ کِلَان	(جمع صاحبان) کسیکه اهل دله
مَرَّاه	۱ رماه آتش	و چیری سرتان میتود	
سَنَت	۱ فلاب ماهی گیری	صَادِرَات	۱ مال تجارتی مالی که از کشوری بکشور
نَعَف	۱ تسادی شوق و میل زیاد	دیگر با ارزشی سهر دیگر برای فروش	
تَقَقَه	۱ ناگوست	فرستاده میتود . خنده واردات	
شِکَحَه	۱ عذاب آلتی ارالاب غذا	صَاف	۱ پاک . بی درد . لی گرد و عذر
	که در حکومت های اسداری ای	صَحَف	۱ تندستی سلامت
	رج دادن محکومین بکار میدرد	صَحْرَه	۱ پارچه سنگ بزرگ
نَکُوه	۱ عیبه نوشکفته گل	صَدَد	۱ قصد . (در صدد برآمد یعنی قصد کرد)
نَهْلِ اَبَر	۱ کسور ایران (شهر در ساق سحای	صَمَا	۱ یک رنگی (با صفا یعنی پاکیزه و تیز)
	کتور کار برده شده است)	مَارُوق . دَکَش	۱ ماروق . دَکَش
شَهَرَت	۱ آوازه	صِفَات	(جمع صفت) صفت ، حویله ، چگونگی
سُورِدَه رَنک	۱ رنگ یریده . نرم رده	یک شخص یا یک چیز	
سُکُوت	۱ قدرت شکوه حلال	صُفُوف	(جمع صفا یعنی رده) رده صفا
سَب	۱ سرادیری ستیب	صَلَب	۱ پست . (منوچهر از صلت کشتاد
شَیْعَاب	۱ پیروان (امرو در بیشتر پیروان	است یعنی از پشت او است یعنی	
	امیر المؤمنین را شیعه سبیا میگویند)	فرزند یا فرزندان او است)	

سودا :	حال	میاندا تا از حریان حرالی آب	
سوده	سانیده شده هر چیز اسوده گویند	حلوگیری کند	
سور	حوش گذرانی مسالی نکلورگی	یکی از خنهای ایرامیان است	سده
سهل :	برم و هموار	حاله . مرل	سرا
سهم	صه هره تیر	واگیری	سیرانت
سیاحت	گروست	حاله زیر زمینی	سرداب
سیاح	سیاحت کنده (سیاحا، سیاح)	علامت طعه	هر دیش
سهر	گروش	تندی و شتاب . تندروی	سرعت
سهم	نقره	توس چووش . اسی که از سوا	سرکش
سپنا	چهره نشایهای چهره	دادن سر کشی میکند	
سپنت	یکت قسم ساروج که بهر آن سه سیال	سوده سنگ سیاهی که رای	سرمه
	میگویند و سینت قطع انگلیسی است	زیبائی و یار یاری نوحیم در خیم می	
سناهکار	بهترین نمونه کار	یک قسم لی لنگه .	سرنما
سناپند	نایسته است رواست	کوشت (سعی و عمل) یعنی کار و	سغی
سنان	جویان	کوشتن یا کوشتن و کار	
سجج	نموداری سایه اند که گاهی ارد دریا	گل رس که در کوره سخته باشند	سغال
	بر دیک بنظر انسان میرسد	حرره آلت حک	سیلاج
شینه	مثل ماند تنیه	رین پر سنگ و لاج	سگلانج

ع

عَدَل	دادگری	سُقُوت	بدوئی گدیدی
عَدَان	تکلیف آزارد است	عُقُوت	محاربات سزادان
عُدُر	بورس	عَقِبَه	کینش، مسلکی بکریا بدست
عَرَضَه	مدان	عِلَاح	معاحه
عَرَضَه	نمایش (عرضه استن. اطر)	عِمَارَتِ کُود	ساحنان کردن آماد کردن
	(دگری گذاریدن)	عِمامَه	استنا ماریه کی مردان سخی
عِمر	ارحمه بودن ارحمی	عَمَل	کار
	(همه عمری و حلالی معنی برحی)	عَمَم	سمو، برادریدارسان
	مستی عرب و جلال هستی)	عُضْر	تراش
عِرْق	عمر ارحمندی بررگی	عَوَامِل	بروفا کارگرها
عِزَم	آهنگ اراده، قصد	عُرُود	غریب گرایی ناشی از حال
عِشَارِ	(جمع عِشَره معنی طایفه و قبیله)	عِرَب	فریاد بهند حرارتش
	طایفه یا قبیله	عِرَل	نوعی ارشگر که در آن ارگل و نعل
عَصَر	دوره، زمان، عصر اسلامی		و جوانی گفتگو مسود (معمولاً مرگ است)
	دوره تاریخ بعد از اسلام)	عَرِیَات	اربعده و کمرار بهیضه سماشده)
عُصُو	جمع آن اعضا، امدام		شعربای عربی مانند غربت یا غایت
عُظَمَاء	بررگی		عزلیات سعدی)
عَظِیم	بررگی	سَلَسَه	چیرگی بر دوزی

صله	حایزه . یاد آتش	طُرُوف	تارگی بحر می ترو تاره نودن
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ	دعائیت که بر غیر سلام میکند	طُرْد	مونه . طور (طرز استعمال) گنگی
	(درود بر او درود و مان و مار)		استعمال ،
صُّع	آفرینش ساحت . (صع حد)	طُحْمَه	. حوراک اندک
	یعنی ساحت حد حلقه حد	طَوَائِف	(جمع طایفه) . طایفه . قبیله
	آفرین حدائی)	طَقَى	، سچیدن (در نور دادن)
صعتر	، سارده صاحب صعت .	طُرُوف	(جمع طرف) طرفها (هر چیزی که جاری حیر دیگر باشد آن را
	کسی که اسباب آتیا صنعتی بسیار		طرف گوید طرف آب طرف)
صَقَلَى	. حلا دار تراق . صاف	طَلَاث	(جمع ظلمت) تاریکیها
صامین	، شستیان	طَهْوَر	. آشکار شدن . نمودار شدن
ضایع	: گم شده فاسد تباه . ازین	عَادِلٌ	: دادگر
	رفته از کار افتاده	عَاقِبَت	پایان . آخر
صحامت	: ستمری . گلفقی	عِبَادَت	: پرستش
صردی	: لازم . واجب	عِزَّت	: پند گرفتن
طاعت	: فرمانبردن . اطاعت کردن	عَبَّیْر	: ماده ایست حیوان که بجای عطرها
طائف	توان تاب	عِثَاب	: سرزنش خطاب تند گله
طپایچه	: اسلحه گرمی آتشی . اسلحه گرم گرمی		
طرابلس	: شهریت از شهرهای ساحلی سوریه		

فَادِرُ	توانا	فَصَّه	دِه بزرگ شهر کوچک
فَايِدُ	يکت	فَصَّد	آهنگ
فَانُ	گفتار (مادر و اسکریم و آل)	فَصَّات	گوشت فروش
	لی سرون اسکریم و قال را	فَصَا	فرمان، فرمان جدا (ارضا)
فَالَتْ	کالند (قالبا) انداره درست		یعنی بفرمان جدا اتفاقاً
فَامَتْ	بالا رفت	فَعَزَ	تَه (فردا یعنی ته دَره)
فَالَّه	سد	فَعَا	بشت سر بشت کردن (تعا)
فَابِلُ	(جمع قبیله) قبیله طاعه		زدن ست کردن زدن
فَبِلَه	د مغزو قبال، گروهی مردم که	فِلَاغ	(جمع قلعه) دریا، قلعه
	ارسال یک بدر بزرگ و بر فرمان	فَلَا مَذَوِي	لوعی از جیاطی که ماسورن روی
	یکت نیست جاوا دگی باشد		یا ریح کل و بورهای گارنگ مید
مَل	کشتن	مَلْكَار	لوعی از یار حیه که روی آن نفس و
مَذ	بالا قامت		گزار قلمی یا چلی کنند
قُرْص	گروه (قرصان قرص شیع)	قُلَّه	بلندترین نقطه کوه سر کوه
قُرْبَتِن	مام قبله ای اراکل که سفیر	قَلِيلُ	کم، اندک
	اسلام نیز از آن قبیله بوده است	قَاعَت	خرسندی، اقتصاد، بیابان روی
قِشَارُف	گر سیر، حرکت رستانی یا یلغار	قَوَس	کمان (قسمتی از دایره در اصطلاح هند)
	گر سیر (صدیقان)	قَوَسِي	کمانی شکل کمان

عَلَط	در هم فشرده (بجاء علیط) بر پایه	فَصَّل	۱ دوره ای ارسال موسم فصل
	(تشرع علیط)		رمنان چهار فصل
عَمَّوَار	رستار کسی که غم و غصه دیگری را	فَصَا	عرصه ل انتهای عالم را که همه دنیا
	میخورد و از او بیتابی و گمگسالی می		و نواس در آن موطئه درند و مدر
فَاشَن	آشکارا آشکار		یکدیگر میگردند فصا میگویند.
فَارِیع	نهی حالی آسوده یگار	فَصَا	میدان حاسکان
فَالْ	بینگولی بجز و جوی را مال میگویند	فَصَائِلْ	جمع صیل (صفت سینه)
فَیْنَه	آفتاب		اخلاق سگ
فَنُور	سی	فَصَلَه	۱ ریادی (صفا طیور مدفوع مرغ)
فَرَارُوعی	سر سینه قست جلودن	فَصُولَات	ریا دیها (هصولات بدن ماسد
	(رد لگدی جید و اردوی می)		عرق و تیاب مدفوع که در بدن
	بر سر و صورت سینه و کمر رد)		ریا دیت و ما بدفع شود و در بدن
فَرَامُشْت	فراموش		حاج گردد.
فَرَج	خوشحالی	فَقَرَات	مهوای نیت (ستون فقرات)
فَرَسُودَه	۱ سائیده شده	فَلَاحُی	سگ یرناسک
فَرَصَتْ	۱ مهلت مجال	فَوَیج	۱ گروه
فَرَض	۱ تخمین اندازه گیری (فرض کردن)	فَضْ	خمش خود
	تخمین کردن تصور کردن)	فَاحِیَافْ	۱ دزد کردن و حاج کردن (لا بد از حاجت قایل)

گِزَاب . سگین یرها	لَطْفَه سبیل آسیب
گِرَان سَنگ سرورن سخت سکت	لَطِیف مهران نرم دارای لطیف جان
گُزْدَنکشان . سرافرازان کسانیکه آسای دریا	لَمْعُ بَرْزَخ گشت ناشد درین گشت نماندن
میسرد	مایر (زمین مایر و حرا)
گَراف . سبار بهگفت	لَوْح صحنه چوئی یاسگی و یا فتری که برآ
گُلِشَنان نام کتابیت ارسعدی	حط بوسید
گَلَم فرشت مونی یا بنی (یا ی اکلیم	سَنگ لَوْح . نوعی ارسنگهای رسی
خوبش در اثر کسب یا یعنی رختی خوش	لَوْحُ اللَّهِ حدایت و یران کجاد خدا و را
تجاور کردن	بوحشت بنمادارد (دعای انکه
گُوهَر . سنگ و گمین و مهر قیمتی را گوهر گوید	«ماره نهد و ستر با میکند» حط
لَا تَه راری تضرع	میگوید: «بر زکریا با و اصد و حسن
لَا تَه . آستبایه	یعنی «از زکریا با و اصد و صدمه
لَیثَات فراورده های از شیر مادر است	ماید گفت خدایش از ویرانی بگمنازد
لَیثَات ینیر، کرده و روغن (لَیث یعنی شیر)	عَا حَرَى «اجزای»، سرگذشت، واقعه
نَحْی . قسمتی چندی	مَالِک صاحب دارنده
لَدَات از حیرتای خوب بهره بردن	مُضَاحَجه گفتگوی علمی.
لُطْف برمی و مهرانی (الطیف مهربان	مُتَلَا . گرفتار (جایزیه
برم، لطف صنعت یعنی بارگاری	صَعُوت . برانگیخته شده فرساده و دوده

ق

قهقَر	احمار، رور، (تقهر و عذبت)	کَهَنَه	حاله کلمه حاله اهن در میان محرم
قَهْ	مردم را گرفت یعنی بارور و حریج		در تنه کلمه که حضرت ابراهیم آفرشته
قَهْ	ملک مردم را متصرف شد		است فله مسلمان میبایند
قَهْ	مرگردادن حوراک	کَهَار	(جمع کافر) کادراں کسانکه
قَهْد	بد (بسترسند آهین را		خدای یگانه گردیده اند.
	قید میگویند)	کَاهِي	جنا که ماید
کادار مود	آرامیت کردن امتحان کردن	کوهسار	کوهستان سرکوه
کازدار	حکمت نمود	کوهپهت	که اویت سرم میگفت
کایشف	بیدار شده	کَهُول	ساحوردگی سری
کالینکه	یک قسم درشکه	کَهْمَز	سرا یاد است
کامکاری	کامروالی، خوشی، رسیدن آرزو	کیمیا	جیریکه کیمیا آن مس را طلا کند
کانون	محل آتش سحاری		و آن را اکسیر میگویند
کاوند	کندن زمین بالقصد یا منجر	کار	سحار (هر جسمی یکی از تنه حالت
کاھش	کمی، نقصان		حود را نشان میدهد، حالتی
کای مسکن	که اسی مسکن که اسی که اسی		وسگی، حالت تابعی در دانی،
کَکَرَت	ریادی مسروانی		حالت گاری و سحاری
کرج	سخت، رر	گداخته	دو بسته آب شد (بوسطه حرار)
کریم	ما خود و بخشش اکرم	گزار	گداختن

مَدَنُوں	۰ دس شدہ مردہ ای کہ خاک	مَدَنُحَالِف	ادی کہ رخلاف سبل احد میورا
	سپردہ مند، اس		ما، ای کہ رخلاف حرکت کسی میورد
مُرَاجِعَت	۰ بازگشت گریستن	مُخَلَّل	از رسم ماستیده
مُرَاکِر	۰ جمع مرکز، مرکزها	مُحَدَّرَم	آقا ارباب کسی کہ او را حدیث
مُرَبُّوط	پیوستہ لندہ سحرئی	مُحَرَّف	شکل پسندی معروفیت برائیدہ
مُرَبَّع	چراگاہ (مربع صراطہا)		سندہ حرطی سده
مُرَتَبَع	۰ ارتکاب کنندہ اسحام دسدہ	مُخَرَّب	اسار بحر آب یعنی جائیکہ
کاری دسندہ کارهای خلاف			آب در اسحام حریرہ داسار مکسدہ
فلوں کار بردہ میورد مثل ایکہ		مُحْصِیَانہ	یہائی
میکوسد فلاکس مرکب قفل شدہ		مُحْلُوط	آمیختہ در رسم
مردہ ای را بحولی یاد کردن و	مُرْتَبَہ	مُدَافِع	۰ دفاع کنندہ اسراران مدافع
بر مرک او مالہ دزاری نمودن			بعضی سرمایہ کی دس بر از وطن
۰ آفرین	مُرْجَا		دفع می کسد و میراند
۰ خوش آمد میہاں لندہ میورد		مُدَام	دائم ہیستہ
ولی امر و آن اسحاقی آفرین و		مُدَد	کوکم
احسن ہم کار میرد		مَدَنُوْعَات	آسیجہ اسان دفع مسودہ
سرحد	مُرْد		عرق و میات فصوات جور
فرستہ شدہ با ۰ مسوالاتی	مُرْسُولَات		کہ ارور و با کالج دفع میورد

مَنَاسِفُ	امسوده . محروم اندوگین	مُحْتَمَمٌ	ما احتتام برگ (مختفان یعنی اعیان و سرگان)
مُتَّصِلٌ	پیوسته چسبده	مُحَرَّاتٌ	محرّی از مسجد که امام جماعت آنجا نماز میبایستد و نامورین است
مُتَّقٍ	بهدت بهداشت		سردی صف می بندد
مُتَوَالِیًا	(متوالی) پشت سر هم	مُحَرِّكٌ	حرکت دهنده تحریک کننده
مُتَوَجِّهٌ	ملفت . متوجه شدن . ملفت	مُحْصُولٌ	درآمد . آنچه از رزاعت بدست می آید
	سُدن حمید	مُخَصَّنٌ	خالص (مخص ای که یعنی «المجود») که
مُتَتٌ	در لغت معانی تات شده . تات	مُخْطُوطٌ	خط شده . گه دست بسته شده
	سده و در اصطلاح فیزیکی یکی از دویج	مُخْکُومٌ	زیر دست مطیع فرماں حاکمی
	الکترسیته را میگویند . صداسفی		(حکم کسی میگیریم محکوم ، یعنی مطیع حکم کسی میثوم «
مُتَمَرِّزٌ	میوه دار . ثمر دار . تمر دهنده	مُخْلُولٌ	حل شده . ذوب نموده (مکان محلول در آب) یعنی «نمی که در آب
مُخَاوِرٌ	همسایه سردبک . دیوار دیوار		مار شده باشد «
مُخَوِّرٌ	کسی که سرور و کسر و ادراک کاری شده باشد	مُخْتٌ	رج :
مُخَوِّعٌ	آگرد آمده همه . مجموعه استخوانها	مُخَالِفٌ	صد : دمس کسی که برخلاف کسی دیگر باشد
	یعنی استخوانها همه رد میروند		
مُخَاصِرَةٌ	دور شهر یا لشکری را گرفتن و راه رفتن		
	و آمدن را لشکریان یا شهریان است		
مُخَاطَبَةٌ	خط کردن . نگهبانی کردن		
مُخَوِّسٌ	زندان		

ح

مُطَاعِر	همراه، همدره (دو یا چند)	مُطَاعِر	هستادنا، هسادیکه عمارتیار
مُطَاعِر	که در یک محصوران زندگی میکرد	مُطَاعِر	آباد، آبادان
مُطَاعِر	مُطَاعِر یکدیگر بنامند	مُطَاعِر	همه حالی و همه کسی عادی
مُطَاعِر	یکدیگر کو یک کردن کو یک کرد	مُطَاعِر	(کارخانه های معمولی، یعنی دهی)
مُطَاعِر	همکاری	مُطَاعِر	کارخانه های که هم دیده ایم و مشاهده
مُطَاعِر	گذرگاه	مُطَاعِر	رنگالی
مُطَاعِر	کاس (معدن طلا، کان طلا)	مُطَاعِر	معنی آنجا را نگه یا از عمارت
مُطَاعِر	میت شده نابود شده	مُطَاعِر	درگیر میزد آنجا را عمارت
مُطَاعِر	نسوب بعد محصور محده	مُطَاعِر	همیشه میشود
مُطَاعِر	مال محده (شیره های محده یعنی)	مُطَاعِر	گشوده شده، فتح شده
مُطَاعِر	شیره های که مال محده است دار	مُطَاعِر	محل حادث شدن (مصلحتخواهی)
مُطَاعِر	دیواره های محده ترشح میکنند	مُطَاعِر	یعنی (محل که در آنجا سرسبز میزند)
مُطَاعِر	با وجود این	مُطَاعِر	دییوان آن دور در آنجا از هم جدا
مُطَاعِر	سایه گاه محل درش باد (درخت)	مُطَاعِر	گشته
مُطَاعِر	عرق دارین باید در معرض بارشیند	مُطَاعِر	رو و روستن
مُطَاعِر	یعنی در جایی که مادر است باورد	مُطَاعِر	جایگاه
مُطَاعِر	عزل شده کارمندی که او را از	مُطَاعِر	قرارگاه جایگاه
مُطَاعِر	کار بر کار سازد صد منصوب	مُطَاعِر	حالی که مسافر قصد رفتن آنجا دارد

مَصَانِف (جمع مصیبت) ملا با مصیبتا	مَصَارِع	جس
مُصَاحَبَت : ہمصحّت ہوں	مُزَوَّت	مردانگی حوامردی
مَصَاف حکت (مصافان) یعنی «حکاک کردن»	مُزَار	راہِ شکار و مزارعاً یعنی مہترجاً
مُصَاحِبَتَا ہے حرثائی کہ درستانی بکار برده میشود		کہ مردم نزیارت و مدارش میرودند
ماند، سکت و سخت و اصرار و سختی	مَرَانَا	(جمع فریت) رزہیا، مرتہا
مَصَّت : ریزشگاه (مَصَّت رود) یعنی درمخلی کہ رود وارد و دریا میشود و آب آں دریا میرورد	مَصَاف	فاصلہ دوری (از ترائی صفا)
مُصِیر اصرار کسده		فرسگاست
مُصِیر : ضرر رسانده رمان آور	مُشَقّی	الی نیار
مُضْطَرِب : بریشان، گمراں	مَسْرُک	: حوصلی سادی
مُطَالِبَه درخواست کردن طلب کردن	مَسْکَن	: محل سکونت منزل
مُطْلُوغ : موافق طبع سعد خاطر، خوش آئند	مُسْلَسَل	تویہ تابیگی کہ بہت بہتر میرساند
مُطْلُوْتُ : طلب شدہ حواسہ شدہ	مُسْلَح	: دارای سلاح دارای اسلحہ
مُطْمَئِن خاطر جمع، آسودہ خاطر	مَمْنُون	زہرناک، زہر خورده
مُعَاسِرَت : ہمیشنی رفت آمد با کسی	مُتَحَصِّن	: معین (کار شخص) یعنی شیل
مُسْتُرِخَاسْت کسی		یا کار مخصوص و معین
	مَعُول	: اگر فار (کار می ستول شدن)
		یعنی «گرفار کاری شدن»
	مُسَوِّش	برستان

موجود در برمی که غالباً موجب	میکرب	مسائل ، همین ترتیب بر این	مسائل ، بر این پس بر این ترتیب
بیماری میشود		جمع ماده احسام	مواد
رعیت جوابش بعض	مهل	ماده ای است و محمد ماسد سگ	مواد حامید
مرد و آینه . (مار شدن بال)	مارل	(صدایع)	
بعضی ماریدن		مواظت	مواظت
لفظ و کده ست کده	ناید	مراف بر ستار	موجبات
ناگربو : ناچار	ناگربو	اساس کار و سائل کار	موجبت
مد آواره سرستاس	نامرزار	ترساک جتساک	موزجات
کسی که تعلیم می نام او در نظر	نامزد	تاریخ نویسان	موزوب
گرفته شده است		سجده درن شده	موقع عدا
حک یکبار	سرد	سگام عدا و عده حرک	منه
یک قسم تراب	سند	بهار رقیق با حلیطی که روی زمین	
اولی ، اولس	مخبر	در میگیرد اگر در حالیکه روی زمین	
به سبت	سنة	نستات	
مافدگی	تساج	استادی در کار	مهارت
یک کده کردن ، تسریموت میس	سر	مرست محال	مهلت
اسلام ، یعنی پس و پاست کردن و عوت		رساک مایست	مهب
مدین اسلام ، ادسوت یعنی خواندن		هیجان بگیر	مهب

دارتزان قصد مشهد حرکت میکند	مَازِلُ	جمع سرل حازه سراها
مشهد را مقصد تمام میامد.	مَنْسِبُ	پیش شونده مارتونده منقصر
مکافاه	مَنْجُ	سرچشمه
یاد ایتس حرای عمل	مَنْتَرُ	پراکنده
یوانائی ثروت و دارائی	مَنْظَمُ	مرتب بالظم و نظم مانظم
مکتوبات یا خطرات آید احساس دل دارد (مکتوبات)	مَنْصَرُ	محدود
حاضران را بدوستان نویسد	مَنْصَتُ	مقام مرتبه
آید را در دل مقصد دارد بدوستان	مَنْصَرَفُ	مازگشته
نویسد	مَنْظَرُ	چشم امدار
ملف متوجه (ملفت ماش متوجه ماش یا)	مَنْعِمُ	صاحب نعمت دولت مند
ملفت من بابتید من نگاه نکند	مَنْقَذُ	محل نفوذ آسرو
رویتان را بمن کسید متوجه	مَنْعُ	در لغت معنی یعنی شده و انکار شده
من استید	مَنْوَالُ	در اصطلاح فیرکی نوعی از الکتریسیته
ملک	مَنْوَالُ	است صدنت
ملک	مَنْوَالُ	لوک مرغ
ملاح	مَنْقِصُ	مسترد شده جمع متوجه صدسط
مآلند	مِنْوَالُ	نورد (چون که امدگان پاریخته
مفقول		سده را آرا می بخیند همین
ممدوح		
مناسحات		

غ

سپارش کسی یا چیزی را شخص بزرگ	میش آید کاری که نه	وَحْي	اساره . الهام خدا
اعتمادی کردن	وَضَع	وَدَّعَتْ	سیرده .
جمع آن اوصاع ، چگونه غایب	بهر حیرت وضع آن حیر گویند	وَسَائِلُ قَلْبِيَه	جوان یا دستگاهی که باها
وَكُنْ أَصْلِي	رادگاه	از حائلی حائلی میرد و صبیح	و جمع آن وسائل قلبیه مانده
وَطْبَقَه	کار مخصوصی که بعد از تحصیل است	ما سداست و الایع کار نمک	آبمیل ، اتوبوس ، ماه
کار بر آن تحصیل باید اسامی دهد و طبع	آن شخص میگوید	در راه آمی ، کشتی ، ماه	وَسَائِلَه
وَقُور	فرادانی (وافر) یعنی فراوان	اسباب کار کوکب . یله	یعی کوکب (واو)
وَهْم	خیال (مبتدی خیال باطل را زخم میگوید)	وَصَال	رسدن رسدن مدون
های !	آه ای ! صوتی که ما آن کسی را صدا میگوید	(صد فراق)	وَصَف
وَهْمَر	دوری از وطن دوری از دور	صفت حالت چگونه	یا چیزی .
وَهْمَرْت	اکوچ کردن . (در اینجا اسلام)	وَصَلَ كَرْدَن	پیوستن دو یا چند چیز
هر اکوچ کردن بعین است از آنکه	مدینه .	بهر سایدن	وَصِيَتْ
هَوْمَر	پوشش حمله	سپارش وصیت کرد	

هَذَا هَيْتُ . راهمائل	هی هی	آوار شبا ناهنگام خواندن در
هَرَكَز . هر که ار	گو سمدان .	
هَضَم . خرد کردن (عمل گوارش را هم	هَبْهَا .	“ “ “ “
بهضم گویند از این نظر که حوراک را	هَبْهَبْ .	اسم رود حاد ایست در سینه
خرد و خمیر میکند .	کلی از رود های مشهور ایران است	
هَلَال . ماه نو .	که سیاه را مستروب می سازد	
هَلَالِی . شکل ماه نو	دو ارد دریاچه ماسون یا زره می شود	
هَمَّتْ كَتَوْر . بهمت اقلیم . (جغرافی دانهای	سِل .	پهلوان .
سابق تمام ربع سکون زمین را	سِلَاق .	صد شلاق . (المیات چادرین
بهمت قسمت تقسیم کرده قسمت را	ناستان بدنه های کوهستانی که	
یکت اقلیم یا یکت کشور بنامیدند	هوای سردی دارد کوچ میکند .	
همال . همسر همانند	کوچ را سلاق میگویند .	
هَمْدَسْتی . کوکت . معاونت . بهمدستی	کَتَبَ الْحَاجَّ أَحْمَدُ الْبَحْثِي الرَّسْحَانِي	
کردن . بایکدیگر کوکت کردن .	۱ ۳ ۳ ۳	
هَمَوَّار . مسطح . خالی از سبزی و بلندی	« تهران »	
هَمَكَنْت . سبار . مردان .		
هَوْر . خورشید		
هَوْل . ترس . بیم . (دهول انگیزه ترس و بیم)		